



جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

مجموعه

مقالات مردم‌شناسی

«دفتر دوم»

ایلات و عشایر

مردم‌شناسی

- سرزمین ایل، نمونه ایل بختیاری
- ریشه‌یابی ترکمن‌های یموت
- یک بازی ترکمنی
- شناخت مقدماتی ایل «ایلسون»
- بلورد، پایگاه ایل بجاچی
- مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سیستان
- قزاقها
- عناصر ترکی درواژگان شبانی بختیاری

پائیز ۱۳۶۲

بهاء ۲۰۰ ریال



جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

مجموعه مقالات مردم‌شناسی

«دفتر دوم»

ایلات و عشایر

مرکز مردم‌شناسی

پائیز ۱۳۶۲

مجموعه مقالات مردم‌شناسی «دفتر دوم»

ایلات و عشایر

از انتشارات: مرکز مردم‌شناسی - وزارت فرهنگ و آموزش عالی

تنظیم و امور فنی چاپ: ایمانی نامور

حروفچینی و چاپ: چاپخانه وزارت فرهنگ و آموزش عالی

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه پائیز ۱۳۶۲

اقتباس و ترجمه بدون اجازه کتبی «مرکز مردم‌شناسی» ممنوع است.

فهرست مندرجات

صفحه	نویسنده	عنوان مقاله
۷ - ۱۰	مرکز مردم‌شناسی	مقدمه
۱۱ - ۵۱	اصغر کریمی - ژان پی بردیگار	سرزمین ایل، نمونه ایل بختیاری
۵۳ - ۶۳	محمد شریف کمالی	ریشه‌یابی ترکمن‌های یموت
۶۵ - ۷۹	بهر روز اشتری	یک بازی ترکمنی
۸۱ - ۹۶	مصطفی صدیق ایمانی	شناخت مقدماتی ایل «ایلیسون»
۹۷ - ۱۱۷	محمد میرشکرانی	بلورد، پایگاه ایل بچاقچی
۱۱۹ - ۱۷۵	سعید جانب‌اللهی	مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سیستان
۱۷۷ - ۱۸۹	فرزاد فروزانفر	قزاقها
۱۹۱ - ۲۰۳	ژان پی بردیگار، اگر او به دوپلانول و لوئی بازن مترجم: اصغر کریمی	عناصر ترکی درواژگان شبانی بختیاری

فهرست آواها و حرف‌ها

حرف‌ها		آواها
ب	b	a (ٲ) فتحه
پ	p	ā (ī) ٲ
ت - ط	t	ā̄ (ā) بلند
ج	č	i می مانند tiz تیز
چ	č	u او (مانند ضمیر دوم شخص مفرد)
ح - ٲ	h	e اِ کسره
خ	x	o اُ ضمه
د	d	ō = بلند
ذ، ز، ض، ظ	z	اگر آوایی تمایل به آوای دیگر داشته باشد آن‌را در طرف راست آوای اصلی می‌گذارند. مانند او ^w o آب در تلفظ دهاتی. یا جور (= ستم) ^w z
ر	r	
ژ	ʒ	
س - ث - ص	s	
ش	š	
ف	f	
ق	q	
ک	k	
گ	g	
ل	l	
م	m	
ن	n	
و فارسی	v	
و کردی	w	
او	o ^w	

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ...»

«قرآن مجید، سوره حجرات - آیه ۱۳»

ای مردم، ما شمارا از مرد و زن آفریدیم ملتها و قبیلهها قرار دادیم تا یکدیگر را بازشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقوی‌ترین شماست.

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... بقره ۳۰» انسان جانشین خدا در روی زمین و امانت‌دار ارزشهای الهی است زیرا موجودات به جز انسان، از پذیرش مسئولیت شانه خالی کردند:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...»
«احزاب - آیه ۷۲»

ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم «اینها» از حمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند و انسان آن را حمل کرد. بنابراین انسان هرچند که از

لحاظ رنگ و زبان و... به گونه‌های متفاوت باشد، معذالك محترم و ارجمند است زیرا به‌مصدق آیه شریفه قرآن: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اٰخْتِلَافُ السِّنِّتِكُمْ وَالْوَالِدَاتِ فِي ذٰلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعٰلَمِيْنَ».

«سوره روم آیه ۲۲»

اختلاف بین زبان و رنگ از نشانه‌های خداست. و همه اقوام ازهر نژاد، رنگ، زبان، آداب و رسوم و... باید «ید واحده» باشند و سیر الی‌الله نمایند. براساس آیه شریفه «اَنَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ اَنْتُمْ وَّجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوْا، اِنْ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیكُمْ» همه فرزندان آدم منتج از یک ریشه‌اند و شاخه‌های مختلف که همان اقوام گوناگون باشند، در سایه تقوی، امت واحده‌ای به حساب می‌آیند که به‌سوی عزت الهی پیش می‌روند. چنین است که انسان در قلمرو توحید و وحدت قدم می‌گذارد، و در این وحدت و توحید، تنوع زبان، رنگ، نژاد، آداب و رسوم و... به جهت شناسائی همدیگر و در بوته آزمایش الهی قرار گرفتن است. نه آن‌که علت و مایه اختلاف و دشمنی و تقسیم‌بندی‌های قومی، جغرافیائی و اقتصادی و اجتماعی و...

در میهن اسلامی ایران، اقوام مختلف بختیاری، قشقائی، بلوچ، کرد، ترک، لر، فارس، ترکمن و... با ظواهر خاص فرهنگی مختلف زندگی می‌کنند که هیچ قومی بر قوم دیگری برتری ندارند، زیرا در اسلام پیوند مکتبی مناط ارزشهاست و تقوی مظهر ارزشیابی است و تقوی است که سایر معیارهای نژاد، زبان، جنسیت، حسب و نسب، را بشدت نفی می‌کند.

عشایر میهن اسلامی ایران یکدهم کل جمعیت را تشکیل می‌دهند و در حدود یک سوم از خاک جمهوری اسلامی را که دور از دسترس است قابل بهره‌برداری می‌کنند. ایلات و عشایر با تهیه بخش عمده محصولات گوشتی و حیوانی کشور در حد امکانات خود فراترین گام را در جهت تحقق استقلال اقتصادی، «خودکفائی» بر میدارند. رژیم منحوس پهلوی سعی به نادیده گرفتن این گروه‌های انسانی مستضعف را داشت و در نظام‌های برنامه‌ریزی کشور محل و اعتباری را برای آنها منظور نمی‌کرد.

در آن رژیم منحوس، این گروه‌های انسانی، همانند سایر مستضعفین جامعه، از هرگونه خدمات رفاهی و فرهنگی محروم بودند و اگر برنامه‌های برای عشایر تنظیم می‌شد، تحت عنوان کمک به «دامداران متحرک» بوده و تنها از این نقطه نظر بود که بعنوان تهیه کننده بخش عظیمی از پروتئین جوامع مصرف کننده شهری به حساب می‌آمدند و نه به عنوان انسانهای نیازمند.

انقلاب اسلامی ایران که بر مبنای ارزشهای الهی شکل و تداوم یافته است، این امید در دل همه مستضعفین از جمله عشایر کشور ریشه دوانیده است که بر مبنای آیه شریفه «...إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ...» گامهای مثبت بیشتری در جهت بهبود زندگی عشایر برداشته شود و در نظام برنامه‌ریزی جائی مطلوب برای آنان باز باشد. لذا مرکز مردم‌شناسی بعنوان یک ارگان پژوهشی وظیفه خود میداند که در این عصر سازندگی، به یاری ارگانها و نهادهای کشوری ذیربط به بررسی سازنده

پیردازد و دین خود را به انقلاب اسلامی و امت شهید پرور ادا کند. از طرفی یکی از اهداف عمده تحقیقات ایلی و عشایری در مرکز مردم‌شناسی براین مبنا استوار است که براساس تعالیم الهی در راستای وحدت و یگانگی قدم بردارد. و محققین مسلمان با تمام تلاش سعی می‌کنند که اقوام مختلف ایرانی را در پرتو فرهنگ اسلامی نیک بشناسند تا نظام ارزشی جامعه اسلامی حفظ و تداوم یابد. مضافاً تحقیقات همانطوریکه به آن اشاره شد باید به موازات پاسخ به نیازهای جامعه و ارگانها و نهادهای اجرائی به رشد فرهنگی جامعه نیز کمک نماید.

ما در راه رسیدن به چنین آرمان و اندیشه‌ای با تکیه به فرهنگ اسلامی قدم برمیداریم تا به تحقیقات مردم‌شناسی بعد تازه‌ای ببخشیم، هرچند در آغاز راه هستیم ولی رجاء واثق داریم بیاری خدا و کمک بی دریغ امت حزب الله بتوانیم به سر منزل مقصود نائل آئیم.

والعاقبة للمتقين

سید علی اصغر شریعت‌زاده

مرکز مردم‌شناسی

بسمه تعالی

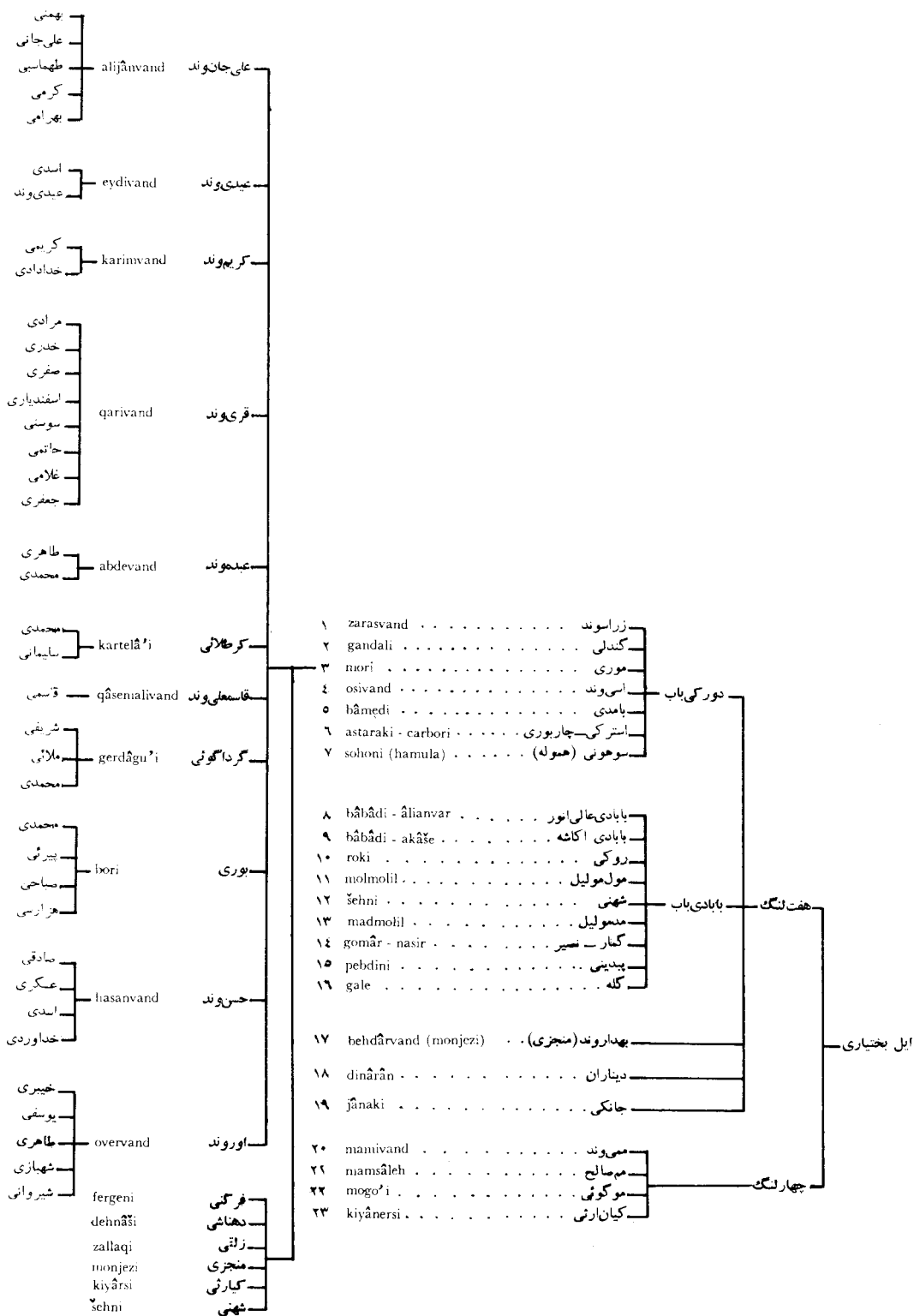
سرزمین ایل، نمونه ایل بختیاری

اصغر کریمی
ژان بی بردیگار

بطور کلی، کلمه ایل معرف آن دسته از گروههای انسانی است که ضابطه‌های زیر بزندگی آنها حاکم باشد:

۱- نظام خویشاوندی منسجم که بافت پیوندهای خویشاوندی اساس بقای جامعه را تضمین می‌کند و معضلات و مشکلات ایل بر اساس قوانین درون ایلی که بر بنیاد همین پیوندهای خویشاوندی بوجود آمده است حل می‌گردد. من باب مثال در ایل بختیاری، حفظ وحدت طوایف و در مجموع خود ایل، در صورت بروز اختلافات و حتی جنگ و کشتار درون ایلی، با قانون خون بست واقعیت می‌یابد و با دادن يك دختر از خانواده قاتل به خانواده مقتول، پیوند خویشاوندی بوجود می‌آید و اختلافات حل می‌شود و وحدت ایل حفظ می‌گردد. یا اینکه حفظ تمامیت سرزمین ایل بر اساس همین نظام خویشاوندی و قانون ارث مبتنی بر مذهب و پدر تباری حفظ می‌شود و هیچکس بدون اجازه خویشاوندان مشترك در زمین، حق فروش زمین را بغیر ندارد و حق اولویت‌ها با خویشاوندان نزدیک است.

۲- سازمان اجتماعی و اداری ایل همیشه بصورت انشعابی و هرمی شکل است. این شکل در اصل بر بنیاد نظامهای خویشاوندی بوجود آمده است. در ایل بختیاری سازمان اجتماعی آن و مقررات حاکم بر آن بر بنیاد



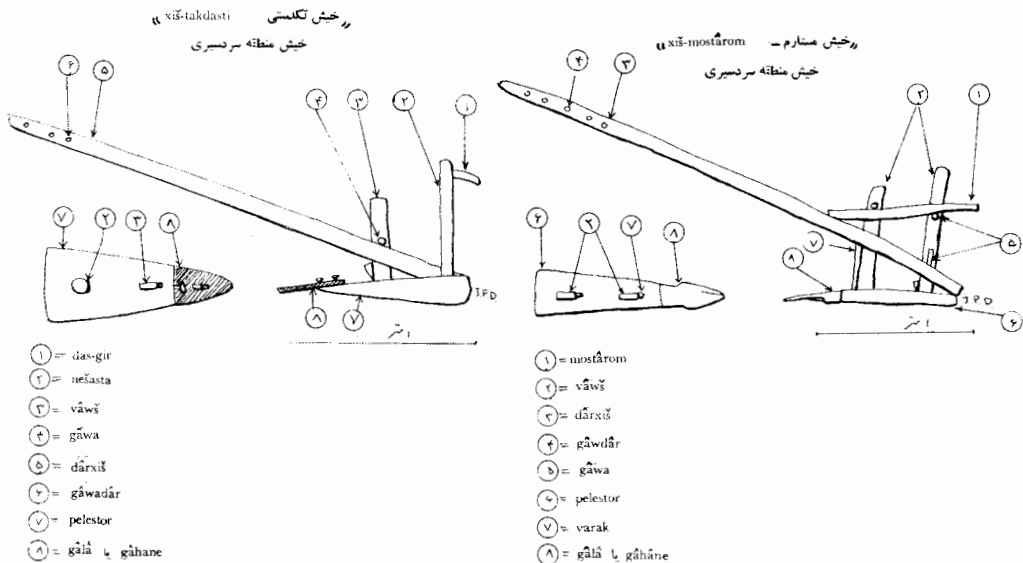
نمودار سازمان اجتماعی ایل بختیاری. سازمان طایفه موری برای نمونه آورده شده است.

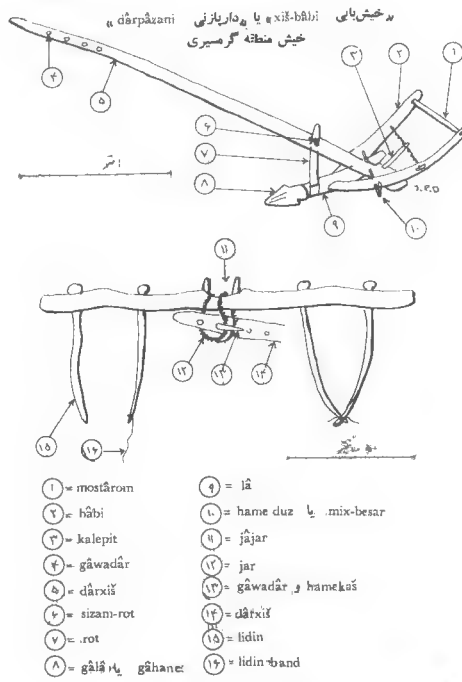
یک نظام منسجم دودمانی و سلسله‌مراتبی است که تا دهه ۱۳۰۰ هجری شمسی در راس این هرم سلسله‌مراتبی ایلخان قرار داشت و سرپرستی کل این مجموعه را از نظر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عهده‌دار بوده و بر تمام قلمرو ایل حکومت کرد.

ایل بختیاری به دو بخش هفت‌لنگ و چهارلنگ تقسیم شده است که هر کدام از این دو شعبه در کل سرزمین ایل بختیاری دارای قلمرو مشخصی بوده (مراجعه شود به نقشه خاک بختیاری) و هر کدام به چندین طایفه تقسیم می‌شوند و سرپرستی هر طایفه را تا قبل از انقلاب اسلامی چهار نفر از متنفذین همان طایفه بعهده داشتند که منتخب ایلخان بودند و به آنها کلاتر می‌گفتند. هر طایفه از چندین «تیره» تشکیل شده است و سرپرستی تیره‌ها به عهده کدخدایان است. هر تیره مرکب از چندین «تش» است. که سرپرستی آنها به عهده ریش‌سفیدان است. تش دارای تقسیمات کوچکتری بنام «اولاد» است که نام نیای آن گروه را بر خود دارد ولی از نظر سیاسی و اجتماعی دارای کارکردی در ایل نیست. هر اولاد به چند خانواده تقسیم می‌شود که خودشان آن را فامیل می‌گویند و این واژه از زمان شناسنامه دادن به افراد عشایر ایران در بین ایل راه یافته است. سرپرست هر خانوار مرد خانوار و یا به مفهومی دیگر رئیس خانواده است. در نموداری که از سازمان اجتماعی ایل بختیاری داده‌ایم این سلسله‌مراتب بخوبی دیده می‌شود. در این نمودار، سازمان طایفه «موری» - *mori* « برای نمونه ترسیم شده است و از آنجائیکه تیره‌های «فرگنی» - *fergeni*، «دهناشی» - *dehnāsi*، «زلقی» - *zallaqi*، «منجری» - *monjezi*، «کیارثی» - *kiyārasi*، و «شهنی» - *šehni* در اصل به طایفه موری مربوط نبودند، بلکه تیره‌هائی از طوایف دیگر هستند ولی زمین و مرتع آنها به دلائل گوناگون مثل ارث، خریداری، بخشش از سوی خوانین و از این قبیل، در منطقه «بازفت» - *bazoft* که قلمرو طایفه موری است، قرار گرفته است، بناچار این تیره‌ها سرجمع موری‌ها شده‌اند که در این نمودار این تیره‌ها بصورت الحاقی به طایفه موری نشان داده شده‌اند. باید توجه داشت که هر کدام از طوایف ۲۳ گانه

ایل دارای سازمانی همانند طایفه موری هستند (گسترده‌تر یا ساده‌تر) که نشان دادن همه آنها در یک صفحه دشوار است. (نمودار سازمان اجتماعی ایل بختیاری).

۳- نوع معیشت اساساً مبتنی بر نگاهداری و پرورش دام است. در ایل بختیاری کشاورزی غلات (بیشتر بصورت دیم و کمتر بصورت آبی، که آبی در محدوده روستاها عمل می‌شود) شغل جنبی آنها را تشکیل می‌دهد و تا اندازه‌ای پاسخگوی نیاز درونی ایل می‌باشد. ابزار کشاورزی در ایل، خاص خود ایل نیست، چرا که هرگز کشاورز نبوده‌اند. به هر منطقه‌ای که کوچ می‌کنند از ابزار کشاورزی همان منطقه استفاده می‌کنند، به همین دلیل است که بختیارها با سه نوع «خیش» (گاواهن) آشنا هستند که هر کدام مناسب منطقه و خاک خاصی است و مربوط به دوره‌ای است که ایل در آن اطراق دارد. صنایع دستی از نوع ریسندگی و بافندگی، یکی دیگر از اشتغالات افراد ایل است. و بصورت محدودی انجام می‌گیرد و در چهارچوب نظام تقسیم کار به عمده‌زنان است این نوع صنایع دستی از نوع تولید دامپروری نشأت می‌گیرد و مواد اولیه آن را همین تولید دامپروری که تولید مسلط





شخم در سردسیر قلمرو بختیاری (منطقه کوه رنگ)

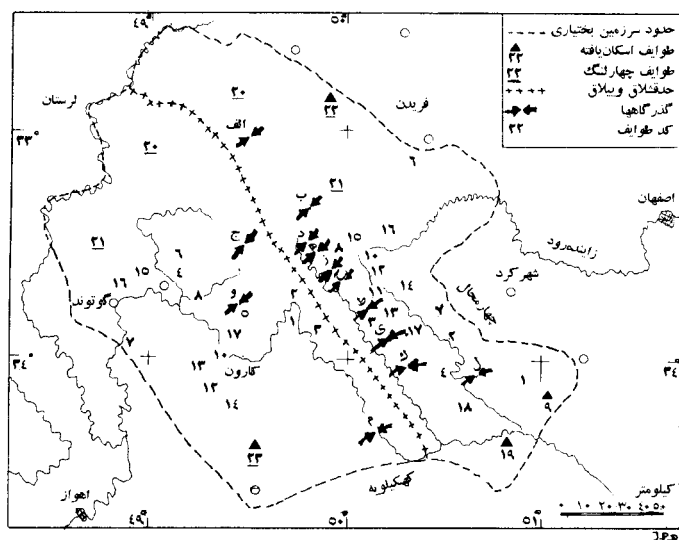
منطقه است تأمین می‌کند. منتها امروزه بافت آن خیلی محدود است، این نوع صنایع محدود می‌شود به نوعی قالیچه ساده که به آن خرسک می‌گویند، یا بافتن بالاپوش مردان بنام «چوقا - cuqâ» و نمکدان که در آن نمک می‌ریزند و به آن «تی‌یر - tiger» می‌گویند و یا خورجین برای حمل وسایل و یا، بافتن «هور - hur» برای حمل آرد و گندم، و سالی يك یا چند لت برای «بوهون - buhun» (سیاه‌چادر) خانواده.



مسکن بختیاری، سیاه چادر «بوهون»

۴- نحوه سکونت بشکل کوچ‌نشینی و نیمه کوچ‌نشینی است که بصورت کوچ‌های موسمی بمنظور استفاده وسیع از مراتع انجام می‌گیرد. جمعیت ایل بختیاری را حدود ۵۰۰۰۰۰ نفر تخمین می‌زنند که در سرزمین به مساحت تقریبی ۷۵۰۰ کیلومتر مربع زندگی می‌کنند. قلمرو این ایل که بنام خاک بختیاری معروف است در ناحیه بین اصفهان و خوزستان قرار گرفته و سلسله جبال زاگرس، در جهت شمال غربی به جنوب شرقی، از میان این قلمرو می‌گذرد و آن را به دو بخش کوهستانی در شرق و جلگه‌ای در غرب این جبال تقسیم می‌کند که بخش کوهستانی بیلاق ایل بختیاری و بخش جلگه‌ای قشلاق آن است. این قلمرو محدود است از طرف شمال به لرستان، از سوی شرق به اصفهان و چهارمحال، از سوی جنوب به قلمرو ایلات لر زبان منطقه که کیلویه و بویر احمد و ایل ترک‌زبان قشقائی و از سوی غرب

به دشت خوزستان (نگاه کنید به نقشه خاک بختیاری). نحوه سکونت حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر از این ایل هنوز هم به گونه چادرنشینی متحرک و به مفهومی دیگر کوچ نشینی است. بیلاق و قشلاق می کنند و حیات آنان بر بنیاد این تحرك و بر پرورش و تعلیف دام از نوع گوسفند و بز استوار است. خصیصه عمده این نمونه معیشت تحرك و جابجائی ایل برای استفاده از مراتع است و همین ایل بخش مهمی از نیاز دامی کشور را بر آورده می کند. سرزمین بیلاقی این ایل در ارتفاعات غرب اصفهان واقع شده است که بلندترین قله آن به ارتفاع ۴۵۴۹ متر در زردکوه قرار دارد.



نقشه سرزمین ایل بختيار

سرزمین قشلاقی آنها در دامنه های شرقی سلسله جبال زاگرس واقع شده است و تا قسمتی از دشت خوزستان ادامه می یابد. ایل بختياری در طول سال دارای دو کوچ بزرگ در دو فصل بهار و پاییز از بیلاق به گرمسیر و بالعکس است. طول مسافت این کوچها بر حسب طوایف و گروههای مختلف ایل متفاوت است و این مسافت بین بیلاق و گرمسیر در

پاره‌ای از طوایف به ۳۰۰ کیلومتر میرسد. باتوجه به نمودار سازمان اجتماعی و سلسله‌مراتب سیاسی ایل بختیاری و نیز نقشه خاک بختیاری و جدولی که برای مهمترین گذرگاههای سلسله‌جبال زاگرس که ایل بختیاری به‌هنگام کوچ از آنها می‌گذرد و به کمک اعدادی که در نمودار سازمان ایل در مقابل طوایف گذاشته شده است می‌توان محل بیلاق و گرمسیر آنها را در روی نقشه خاک بختیاری و نیز محل گذر هر یک از این طوایف را از سلسله‌جبال زاگرس در جدول مربوط به گذرگاهها که در روی نقشه مشخص شده‌اند پیدا کرد. اعدادی که زیر آنها خط تیره کشیده شده است،

علامت گذرگاه در روی نقشه	نام گذرگاه	کد طوایفی که از گذرگاه عبور می‌کنند
الف	تاکسونی - tâksuni	۲۰
ب	گله‌گام - galegâ	۶-۲۱
ج	تیمبی / کی‌نو - timbi / keyno	۶-۲۱
د	تیز - در بهار قابل استفاده نیست tiz	۸-۱۰
ه	پنبه‌کال - pambekâl	۸-۱۰-۱۵-۱۶
و	منار - monâr	۴-۸-۱۵-۱۶
ز	لیله‌وک - در بهار قابل استفاده نیست lilevak	۵-۸-۱۰-۱۵-۱۶
ح	زرده - zarde	۱۲-۱۵-۱۶-۱۷
ط	کلنچی - در بهار قابل استفاده نیست kolonci	۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۷
ی	چری - cari	۲-۴-۵-۷-۱۱-۱۳-۱۴-۱۷
ک	قراو - qarâv	۱-۲-۴
ل	دزبار - dezbâr	۱
م	شالو - šâlu	۸-۱۰-۱۳-۱۸

گذرگاههای ایل بختیاری به‌هنگام کوچ در سلسله جبال زاگرس

گروهها در بیلاق و نیز در قشلاق مکانهای معین برای برپائی چادر دارند که طبق قوانین و مقررات و سنن ایلی متعلق به خود آنهاست و گروه دیگری نمی‌تواند از آنها استفاده کند لذا این اقامت‌های نسبتاً مداوم در این مکانها، لزوم برپائی تأسیسات ثابت و ابتدائی را به منظور خدمات و مصارف خانگی، دامی و کشاورزی توسط خود بختیاری‌ها ایجاب می‌کند. این تأسیسات که کاملاً ابتدائی و بصورت محوطه‌ها سنگ‌چین هستند بهنگام کوچ و ترک اردوگاه به جای خود باقی می‌مانند و در نوبت بعد بهنگام بازگشت ایل دوباره مورد استفاده قرار می‌گیرند. لذا اگر کوچ‌نشینی را به مفهوم واقعی آن، یعنی حرکت و جابجائی گروههای انسانی که دارای شبکه روابط منسجم ایلی هستند ولی دارای اقامتگاه ثابت و معینی نیستند، در نظر بگیریم این عوامل به اضافه عوامل دیگر، مشخصه «نیمه کوچ‌نشینی» ایل بختیاری را از «کوچ‌نشینی» به معنای مطلق آن متمایز می‌سازد.



کوچ يك «مال» از ایل بختیاری در قلمرو ایل و ایل راههای این قلمرو

مفاهیمی چون چادرنشینی یا کوچندگی که حاکی از نوع سکونت و معیشت این مردم است، در بر گیرنده مفهومی است که مکان معینی را تداعی می کند و همین مکان معین سرزمین و با قلمرو و ایل محسوب می شود. افراد این گروه دامهای خودشان را بصورت گله‌ها سازمان می دهند و با رعایت کامل نظام‌های سنتی در ایل از مراتع این قلمرو برای تغذیه و چرای آنها



مرتع در سردسیر قلمرو بختیاری منطقه کوه رنگ

استفاده می کنند. محدوده قلمرو و ایل به دلیل خصلت نوع تولید دامپروری که لازمه اش داشتن مراتع غنی و سرسبز در تمام فصول سال است، شامل مراتع بیلاقی و قشلاقی است. لذا حرکت فصلی دام بسوی این مراتع اجتناب پذیر بوده و طبعاً مستلزم نوعی زمان بندی است که این زمان بندی در به بیلاق و قشلاق بر دن گله‌ها رعایت می شود. استفاده از مکان معین (مرتع) برای چرای دام در شرایط زمانی خاص موجب شده است که ایل راههای معین و ثابت و قلمروهای مشخصی برای عشایر و گله‌ها بوجود آید. در روی نقشه خاک بختیاری مکان بیلاقی و قشلاقی و حتی گنرگاههای این طوایف بطور مشخص نشان داده شده است.

قلمرو شبانی و خط سیر گله‌ها توسط عوامل متعددی تعیین می شوند



دامها در گله‌ها سازمان داده می‌شوند



نقاط آب‌خیز (چشمه) در قلمرو بختیاری

که اهم آنها عبارتند از: نوع حیوانی که گله را تشکیل می‌دهند، نوع و تراکم پوشش گیاهی مراتع، آب و نقاط آب‌خیز، هوای متناسب با طبیعت دام در فصول مختلف و بالاخره موادی از قبیل نمک و غیره که برای دامها از ضروریات هستند. بررسی‌های جغرافیائی که در جوامع چادر نشین بعمل آمده است نیز نقش تعیین کننده عوامل مزبور را مورد تأیید قرار می‌دهد. مطمئناً بعضی از عوامل مانند هوا و آب از محدوده دخالت انسان خارج است و انسان قادر به ایجاد تغییر و تحول در آن نیست. در عوض رمداران طی سالیان دراز کوشیده‌اند تا با کار کردن روی عوامل دیگر و اتخاذ تدابیر مناسب، این عوامل را هرچه بیشتر برای استفاده دامها کارآمد و قابل بهره‌برداری سازند. از آن جمله:

- مراتع طبیعی را بصورت منظم و در طی دوره‌های معین در سال مورد چرای دام قرار می‌دهند و به مراتع این امکان را می‌دهند که برای بازسازی خود فرصت مناسب داشته باشند.
- گله‌ها را بصورت منظم و گسترده روی مراتع می‌چرانند که تا زمین از کود دامی معین و لازم بهره‌مند شود.
- پوشش‌های گیاهی مراتع را با اعمال فنونی مثل سوزاندن قسمتی از آنها و غیره اصلاح می‌کنند.
- زمین‌های باتلاقی و مکان‌های آب‌خیز رازه‌کشی و خشک می‌کنند و برای کشت علوفه دستی و ایجاد مراتع طبیعی آماده می‌نمایند.
- زمین‌های جنگلی پیر و فرسوده را که قادر به بازسازی پوشش گیاهی خود نیستند، تبدیل به چمنزار و زمین‌های قابل کشت علوفه می‌کنند.
- انگل‌های گیاهی مراتع را با روش‌ها و فنون مختلف از بین می‌برند.

- تراد بعضی از گونه‌های گیاهی را به منظور مقاوم‌تر و پربارتر شدن اصلاح می‌کنند. و بدین طریق ایلات در محدوده قلمرو خود با تکیه به تجربه نسلهای متمادی به تصرف و بهره‌برداری از محیط طبیعی خاصی می‌پردازند که برای دیگر گروهها که یکجانشین هستند بلااستفاده است

و بدین‌سان نقش قابل‌توجهی در صحنه اقتصاد کشور ایفا می‌کنند. منتها رژیم گذشته با اجرای طرحی که قصد آن ایجاد مضایقی برای دامپروران و تولیدکنندگان سنتی محصولات دام و حذف آنها از مدار تولید سنتی و بازگذاشتن راه و میدان برای سرمایه‌داران بزرگ و بالاخره اسکان تدریجی عشایر و امکان کنترل سیاسی این نیروهای متحرک انسانی بود. در بین لوایح «انقلاب سفید» کدائی لایحه ملی کردن مراتع را با همین قصد گنجانده و همین امر سنگین‌ترین تأثیر را به حیات اقتصادی دامداران چادرنشین گذاشت. براساس این لایحه زمینهای بایر به‌طور اعم ظاهراً ملی و به‌نام دولت ثبت و ضبط شدند. استفاده و بهره‌برداری از این زمینها بدون داشتن جواز مخصوصی که از طرف ادارات دولتی مربوطه به‌نام شخص معینی صادر می‌شد به هر شکل و تحت هر عنوان ممنوع شد. میزان مساحت مراتع و بهره‌برداری از آن اولاً به طبیعت و قابلیت تعلیف مراتع مربوط می‌شد که در قلمرو خاک بختیاری قابلیت هر هکتار مراتع حداکثر برای دو راس دام در نظر گرفته شد. ثانیاً کارشناسان برای تعداد دام گله‌های هر دامدار حد نصابی قائل شدند و اگر تعداد دام گله‌های يك دامدار از حد نصاب کمتر و یا در حد نصاب بود برای او جواز علف چر صادر می‌کردند و اگر تعداد دام از این حد تجاوز می‌کرد، جواز علف چر برای تعداد دامی که قانون تعیین کرده بود صادر می‌کردند و دامدار مجبور بود که برای تعلیف مازاد دام راه دیگری پیدا کند و اگر موفق نمی‌شد آنها را راهی کشتارگاه می‌کرد و غالباً هم چنین بود. دامدارانی که موفق به دریافت چنین جوازی برای تعلیف دامهای خود می‌شدند و مجاز به بهره‌برداری از مراتع ملی شده می‌گردیدند، موظف بودند بطور سالانه در ازاء این بهره‌برداری مبلغی حق تعلیف به صندوق دولت پرداخت نمایند که میزان آن با ترکیب نوع دامهای رهنه‌نست مستقیم داشت. مثلاً در خاک بختیاری با در نظر گرفتن منطقه و موقعیت جغرافیائی و قابلیت تعلیف مراتع آن برای هر راس میش تا بیست ریال، برای هر راس گاو بیست تا چهل ریال و برای هر راس بز پنجاه تا یکصد و پنجاه ریال حق علف چر در

نظر گرفته شد. این مورد آخر کاملاً حساب شده و طبق برنامه‌ریزی معینی انجام شد زیرا که بز به دلیل طبیعت خاصش خرج ناچیزی برای دامداران داشت و دامداران ضعیف با پرورش این حیوان می‌توانستند روی پای خود بایستند. با اجرای این برنامه بز از مجموع دامهای آنها حذف می‌شد و آنها ناچار به اسکان و یا مهاجرت به شهرها می‌شدند. نتیجه حاصله از اجرای این طرح تقلیل محسوس مساحت کل مراتع قلمرو ایل بختیاری بوده است. زیرا به محض اعلام برنامه ملی کردن مراتع و شرایط و مقررات آن، تعداد کثیری از عشایر تنها راه تملک و تصرف سنتی مراتع موروثی اجدادی خود برای ممانعت از ملی شدن در مبادرت به شخمهای گسترده و اقدام به کشت دیم دیدند. با اجرای چنین تصمیمی از طرف عشایر، قسمت اعظمی از مراتع تبدیل به زمینهای زراعی دیم گردید و از مدار بهره‌برداری برای تغذیه دام خارج شد. نتیجه بعدی تقلیل سطح مراتعی بود که هر کدام از افراد ایل در چهارچوب مقررات و نظام عشایری و با استناد به بنچاقهای خریدی که عرف ایلی و مهر سادات بختیاری سندیت آنها را کاملاً محترم می‌شمرد می‌توانستند دامهای خود را در آن بچرانند، و با پیاده کردن طرح حدنصاب برای رمه‌ها مسلماً این سطح به حداقل تنزل یافت. در چهارچوب نظام سنتی ایل، مرتع هر طایفه و در درون آن مرتع هر تیره و در درون تیره مرتع هر اولاد و در درون هر اولاد مرتع هر تش و بالاخره در درون هر تش مرتع هر فامیل به استناد بنچاقهایی که در دست آنها و یا ریش سفیدان آنها و یا ریش سفیدان قوم بود مشخص شده و هیچکدام از این گروهها حق ورود به مرتع دیگران را نداشتند مگر با قراردادهایی. ولی با ملی کردن مراتع نظام سنتی ایل در هم ریخت و دامداران سرمایه‌دار با تمهیداتی موفق به نفوذ به مراتع دیگران شدند و روشن‌ترین شاهد این موضوع ارزیابی عددی دامهای عشایر بختیاری یعنی در نظر گرفتن حداقل تعداد دام برای آنها، واگذاری حق علف چر به دامداران سرمایه‌دار خارج از حوزه عشایری و فرستادن دامهای آنها برای چرا به سرزمین این عشایر بوده است. با آنکه هدف و نیت ظاهری قانون ملی کردن مراتع و اجرای آن حمایت



پوشش گیاهی و جنگلهای تنک درختان بلوط در دره بابا احمد
(اما زاده بابا احمد) گرمسیر قلمرو بختیاری

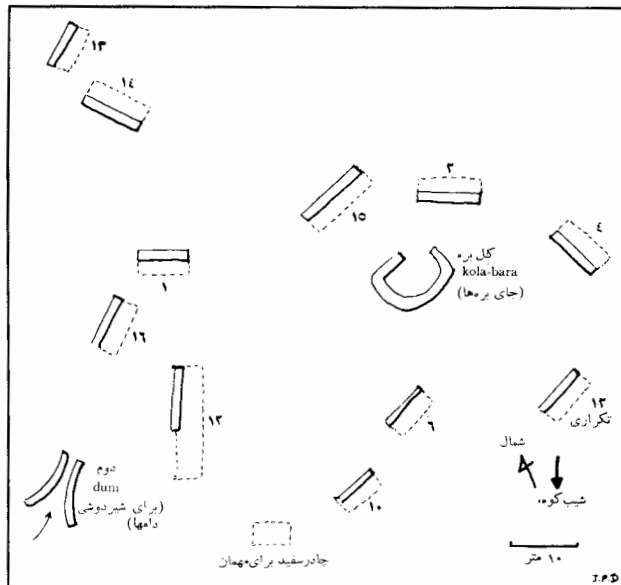
از پوشش گیاهی مراتع و جلوگیری از بهره‌برداری بی‌رویه و افزودن بر ظرفیت آنها بوده است. معذک می‌بینیم که در اثر اجرای این قانون، مراتع سرزمین بختیاری آنچنان مورد بهره‌برداری قرار گرفت که میزان آن به مراتب بیشتر از میزان بهره‌برداری سنتی در چهارچوب نظام عشایری و در قالب عرف محلی بوده است. از طرف دیگر، اختصاص مراتع با صدور جواز علف چر به اشخاص معین، عالی‌ترین نهادهای اجتماعی و اقتصادی عشایر، بخصوص آن نهادهائی را که جنبه تعاون و شامل سرپرستی و نظارت جمعی افراد ایل به کلیه منابع طبیعی از قبیل مرتع، جنگل، چشمه، معادن، ایل راهها و غیره می‌شد و شیوه بهره‌برداری از آنها راهم آهنگ می‌کرد، به کلی محو و نابود کرد. و بالاخره محدود کردن تعداد دام گله‌های هر یک از افراد ایل به حدنصابی که حکومت تعیین کرده بود، موجب شد که این افراد با فروش دامهای افزون بر حدنصاب و بکار بردن پول آنها در رشته‌های غیر تولیدی و واسطه‌گری، سرمایه محدود و معینی در کار فعالیت‌های تولیدی دامی داشته باشند و به ثروت خود بیفزایند. نتیجه این ثروت اندوزی به صورت یک زندگی تجملی و مصرفی در ایل ظهور کرد و این اختلاف سطح

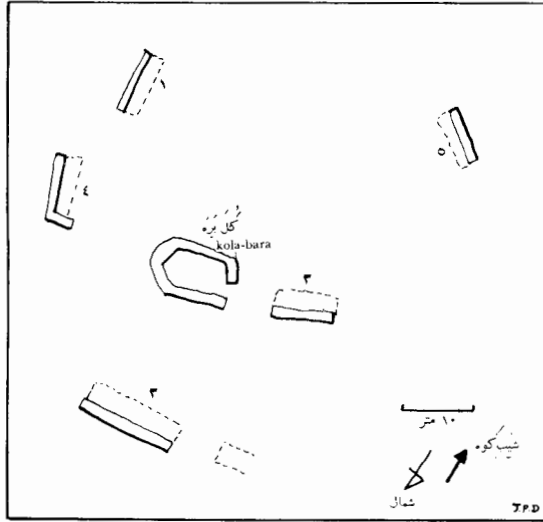
درظواهر زندگی (که قبلا به ندرت دیده می شد) موجب یأس عده کثیری از افراد فعال ایل در امر تولید دام شد که حتی حداقل دام را که بطور متوسط ۶۰ راس برای هر خانواده است، نداشتند. همین امر حذف روزافزون اکثر افراد ایل را، که اجرای قانون ملی کردن مراتع آنها را غافلگیر کرده بود، از سازمان گسترده عشایری و تولید دام بدنبال داشت.

اما در مورد خود دامها، رمه داران با استفاده از تجربه ها و فنونی که میراث گذشتگان است به اصلاح نژادهای حیوانی به روش های گوناگون می پردازند تا بتوانند این دامها را با محیطی که در آن زندگی می کنند هر چه بیشتر همگن سازند، در این مورد دامپروران معمولاً روش های مختلفی بکار می برند که این اعمال یا روی خود دام صورت می گیرد مثل تغییر و تبدیل و اصلاح نژاد، انتخاب نژادهائی که برای زیست در محیط مورد نظر متناسب تر باشند، مصون کردن دامها در مقابل بیماری ها و غیره. برای نمونه بختیاری ها به دلیل کوچ عمودی، یعنی از دامنه به ارتفاعات و بالعکس، نژاد گوسفندی را انتخاب می کنند که برای این زندگی متناسب باشد. این گوسفندان دارای دنبه دو تکه هستند که در صعود به ارتفاعات یکپارچه بودن آن خسته اشان نکند، بدن کشیده دارند که از دره ها و تنگه ها و گذرگاههای تنگ کوهستانی بگذرند، مسلح به شاخ نیستند و در این معبرها همدیگر رانمی آزارند. در امر تولید مثل و باروری آنها هم نظارت و زمان بندی می کنند تا بره ها در گرمسیر دنیا آیند. اواخر شهریور دامهای نر را به میان گله رها می کنند و در اوایل خرداد از گله درمی آورند، در اواسط بهمن دامها در گرمسیر می زاینند و در سردسیر بفروش می رسند. روش های مختلفی برای از شیر گرفتن دامها دارند که از محصولات آن استفاده کنند. حیوانات نر به سن بخصوصی از عمر خود که رسیدند چون دیگر برای تولید مثل مفید نیستند، آنها را برای استفاده های دیگر اخته می کنند. چوپانان اولین شیر مادر را که در همان یک ساعت اول حاوی تمامی واکسن های ضد بیماری های مختلف است بخورد بره ها می دهند و بدین طریق آنها را واکسینه طبیعی می کنند البته از واکسن های مصنوعی هم استفاده

می‌شود.

روش دیگر انجام عملیات فنی روی شیوه زندگی دامهاست. مانند انبار کردن موادی از قبیل جو و علوفه‌های کشت شده به‌عنوان مکمل تغذیه دام از مرتع، ساختن جان‌پناه و سرپناه برای دام‌ها مثل آغل و زاغه و غیره. در ایل بختیاری در هر اردوگاه در رابطه با زمان و مکان، تأسیساتی برای حفاظت از دام و بهره‌برداری از آن بوجود می‌آید. در اردوگاههایی که در ماههای اردیبهشت و خرداد و تیر، یعنی زمانی که فعالیت دامپروری و شیردوشی به‌حدنهایی خود می‌رسد، دو نمونه از این تأسیسات بوجود می‌آید، یکی از آنها مرکب از دو دیواره کوتاه سنگ‌چین شده است که تقریباً به موازات هم کشیده شده‌اند. یک‌سر آن گشاد و به‌تدریج این دو دیواره به هم نزدیک می‌شوند و سر دیگر آن تنگ و مناسب برای عبور یک دام است. بختیاریها آن را «دوم - dum» می‌نامند و مخصوص دوشیدن شیر میش‌ها و بزهای ماده است. دامها توسط چوپانان از قسمت فراخ آن به‌درون این دالان قیفی‌شکل هدایت می‌شوند و یکی پس از دیگری به‌قسمت انتهائی و





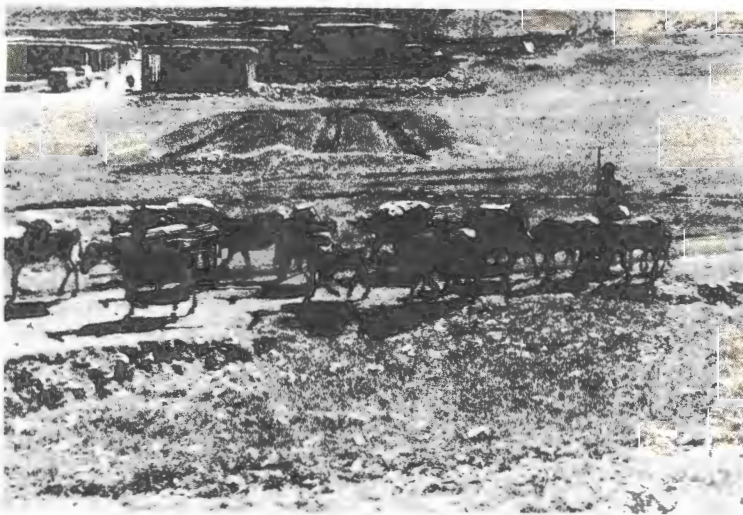
موقعیت سیاهچادرهای «عال» فراز ارضایفه «بایدی» (سال ۱۳۵۰) بررسیر اردوگاه شماره ۶

تنگ‌دالان، که زنان شیردوش نشسته‌اند، می‌رسند و پس از دوشیده شدن از آن خارج می‌گردند. ساختمان دوم «کوله‌بره» kola-bara نام دارد و برای نگهداری بره‌ها و بزغاله‌ها در طول زمانی که دامها در حال شیردوشی هستند و همچنین شبها مورد استفاده قرار می‌گیرند. این ساختمان فضائی است به شکل دایره که دور آن را بایک دیواره کوتاه سنگی به ارتفاعی که بره‌ها و بزغاله‌ها نتوانند از آن بگذرند، محصور کرده‌اند، «دوم» و «کوله‌بره» از نقطه نظر کارکردی تقریباً مکمل یکدیگرند و در دوره‌ای از سال مورد استفاده قرار می‌گیرند که بختیارها حداعلاى محصولات لبنی را بدست می‌آورند. در همین دوره است که ایل از مرتع مناطقی از قلمرو خود استفاده می‌کند که غنی‌ترین مرتع برای تغلیف دامهاست و این تأسیسات در اردوگاههای آنها برپاشده‌است.

ماههای مرداد و شهریور زمان مشکل و نامناسبی برای دامداران است. زیرا نه تنها پایان تابستان است و مراتع تحلیل می‌روند و ایل باید برای کوچ بزرگ پائیزه آماده شود، بلکه این زمان موقع فعالیت‌های فشرده کشاورزی نیز هست. دو مرحله ابتدائی کشت یعنی شخم و بذرافشانی در

گرمسیر، قبل از کوچ گرمسیر به سردسیر انجام می‌شود و سه مرحله بعدی، یعنی درو، خرمن کوبی و باد دادن خرمن در سال بعد انجام می‌گیرد. خرمن کوبی به کمک سم‌پای چهارپایان انجام می‌شود و موقع آن ماه شهریور است. اردو گاههائی که در ماههای شهریور از ایل بختیاری در حوزه قلمرو ایل مشاهده می‌شود دارای تأسیساتی است چون باربند، (محوطه سنگی که در پشت چادرها برای نگهداری حیوانات بزرگ از نوع اسب و قاطر و الاغ که در امر خرمن کوبی بکار گرفته می‌شوند)، جای خرمن کوبی، (زمین مدوری که سطح آن صاف و خاک آن کوبیده شده است) کاهدان (مخزن مدوری که با سنگ‌چین کردن ساخته شده و گاه خرد شده که اختصاص به تغذیه دامها دارد در آن ذخیره می‌گردد).

از آنر تافروردین که آغاز کوچ بهاره است شدیدترین دوره اشتغالات تولیدی ایل بختیاری است. از یک سو مسائل مربوط به تعلیف دامها، و از سوی دیگر شرائط جوی بسیار دشوار فصل زمستان و کمی علوفه مراتع این بخش از قلمرو ایل بختیاری مطرح هستند که به‌همه اینها زائیدن



کوچ بك «مال» از طایفه «هموله» بهنگام عبور از مراتع

طایفه «بابادی» در اطراف «چلگرد»

همزمان دامها نیز افزوده می‌شود. تأسیسات و بناهایی که در اردوگاههای این دوره وجود دارد بیانگر نگرانی ودقت دامپروران درمورد حفاظت بهتر و تعلیف و تغذیه مناسب دامها است. کاهدان و باربند و نیز وجود حصارهای سنگی کوچکتری بنام «کوله‌بره» که در جوار پاره‌ای از چادرها مشاهده می‌شود و محل نگهداری بره‌ها و بزغاله‌های بسیار کوچک است همه حکایت از فشردگی فعالیت‌های دامپروری و روش انجام عملیات فنی روی شیوه زندگی دامها در این دوره دارند.

مطالب بالا که حکایت از تلاش وسیع مردمان جوامع دامدار و چادرنشین بمنظور بهره‌گیری هرچه بهتر و گسترده‌تر از امکانات موجود دارد، نشان می‌دهد که عمل دامپروری و شبانی در جوامع چادرنشین يك امر تخصصی و فنی است. و چنانکه برخی معتقدند صرفاً تبعیت از شرایط موجود در محیطی که فقط امکان دامداری وجود دارد، نمی‌باشد. بررسی‌هایی هم که در این جوامع صورت گرفته گویای این است که جوامع دامدار چادرنشین در محیط‌هایی ریشه گرفته و تداوم یافته که امکان فعالیت‌های دیگر مانند



اجتماع چوپانان يك «مال» بختیاری - چوپان، بزغاله‌چران و بره‌چران

کشاورزی و غیره هم وجود داشته است. محققین بر همین مبنا چنین نتیجه گرفته‌اند که غالباً تخصصی شدن امر شبانی فعالیت توأم دامداری-کشاورزی را دنبال دارد که بتدریج با توجه بیشتری که به زراعت و کشت گیاهان علوفه‌ای می‌شود تبدیل به کشاورزی- دامداری می‌گردد و عملکردهای ویژه‌ای از کار شبانی در جوامع کشاورزی- دامداری باقی می‌مانند. لذا، بتدریج تغییراتی در شیوه تقسیم وظایف و روابطی که در شکل‌های اجتماعی کارهای گوناگون شبانی و کشاورزی در امر دامداری بوجود می‌آیند که نوعی سازماندهی در امر قلمرو و این جوامع بوجود می‌آورند. بررسی آنها برای شناخت این جوامع و چگونگی سازماندهی قلمرو از اهمیت خاصی برخوردار هستند.

در اولین گام‌های بررسی چنین بنظر می‌رسد که سازماندهی قلمرو مجموعه‌ای از منابع گوناگون هستند که به هم مربوط بوده و توسط گله‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند. این مجموعه در اصطلاح اکولوژی همانند حلقه‌های زنجیر مربوط به هم هستند و در این مجموعه حلقه‌ها، دام مثل یک حلقه زنجیر قبل از انسان قرار گرفته و اولین مصرف‌کننده است. از همین جا است که مسئله تعادل بین سه موضوع پایه فعالیت شبانی قرار می‌گیرد که این سه موضوع عبارتند از: پوشش گیاهی/دام/انسان. حالت‌های تعادل در این اکوسیستم و عدم تعادل در آن یعنی چراندن بیش از ظرفیت مرتع، انهدام گله‌ها و غیره از مسائل اساسی سازماندهی قلمرو است.

بر مبنای برسیهائی که در جوامع گوناگون چادر نشین دامپرور انجام شده است می‌توان به این نتیجه رسید که سازماندهی قلمرو شبانی در مکان‌های مختلف همگون نبوده بلکه در ارتباط مستقیم با طریقه استفاده از منابع طبیعی همان منطقه و چگونگی مالکیت بر آنهاست که به گونه‌های زیر دیده می‌شوند.

۱- مالکیت بر منابع طبیعی قلمرو بصورت مشاع است و دامداران دارای حقوق برابر در مورد دستیابی به کلیه این منابع بوده و مجاز به بهره‌برداری از آنها هستند.

۲- ضمن اینکه مالکیت و استفاده از منابع طبیعی مشاع است، اداره آنها به شکل سسله مراتبی است. یعنی قسمتی از جامعه، مثلاً بخش سرگردگان آن، شرایط دستیابی به این منابع طبیعی را تدوین و تنظیم می کند و در تمامی سطوح و ابعاد جامعه اجرای آن را توسط عوامل خود زیر نظر می گیرد. قبلاً در زمان خانخانی این نوع مالکیت در ایل بختیاری مرسوم بوده است. ویژگی این نوع مالکیت عبارت از این بوده است که جنبه فئودالی آنها در زیر پرده رسوم پدرشاهی و همگانی مستور گردیده بود، زیرا که همه کوچ نشینان تقسیمات ایلی و قبیله‌ای و سازمان مربوط بدان را حفظ کرده بودند. عملاً و در صورت ظاهر مالکیت اراضی قلمرو و منابع آن و اختیار آن به ایلخان تعلق داشته ولی از نظر حقوقی و قوانین و مقررات ایلی، مرتع ملك مشترك ایل و یا شاخه‌ای از آن به حساب می آمده است، استفاده از مرتع جنبه همگانی داشته و کوچ و چرای دامها توسط جماعت‌های اردوگاهها (مال) صورت می گرفته است. گرچه ایلخان با توافق توابع بلا فصل خویش یعنی بزرگان ایل اختیاردار قلمرو بوده و رهبری کوچ را به عهده داشته ولی



مجموعه‌ای از چند «بوهون» که در قلمرو ایل تشکیل يك «مال» را میدهند.

جرات نمی‌کرده است کوچ‌نشینان تابع خود را از حق استفاده از مرتع محروم کند و یا چراگاهها را به‌غیر از افراد ایل بفروشد و یا بنحوی از انحاء بغیر از افراد ایل منتقل کند.

۳- یا اینکه مالکیت بر جزء جزء منابع طبیعی قلمرو ایل مفروز است و این مالکیت مفروز بوسیله اسناد خطی و بنچاقهائی مشخص می‌شود که در طایفه‌ها و تیره‌ها و تقسیمات کوچکتر ایل وجود دارد، منتهی هیچکس نمیتواند قسمت مفروز بخود را، بدون اجازه افراد گروه از مالکیت جمعی همان گروه اجتماعی خارج کند و بیگانه‌ای را در درون گروه راه دهد لذا حتماً بایستی تابع مقررات سنتی درون گروه اجتماعی ایل باشد.

چنانکه خود بختیاری‌ها می‌گفتند، براساس خصوصیات ایلی، بختیاریها هر نوع کسب و کاری را عیب می‌دانستند، نه تنها خودشان هیچکدام از پیشه‌ها و صنایع و کسب‌ها را پیشه نمی‌کردند بلکه با هیچکدام از گروههائی که به‌نوعی با پیشه و صنعت سروکار داشتند وصلت نمی‌کردند. جنگاوری و سپاهیگری و سوار کاری و در کنار آن دامداری کارشان بود و عایدات دام (فقط پشم و گوشت) گرداننده چرخ زندگیشان. لازمه این نوع زندگی همانطور که گفته شد، متحرك بودن و دنبال مرتع سرسبز گشتن بوده. ولی نظامها و قوانین خاصی در ایل وجود داشته و دارد که به‌حفظ تعادل نیرو و قدرت در بین طوایف و تیره‌ها کمک می‌کند. و همین قوانین و نظامها مانع خودمختاری افرادی می‌شد که بی‌واهمه به‌تعداد دام خود بیافزایند تا جائیکه با اشغال مراتع موجب انهدام دیگران گردند. مراتع قلمرو متعلق به بختیاریها بود و برای اینکه نظام رعایت گردد و منازعات کمتر باشد حوزه مراتع هر گروه اجتماعی ایل براساس سازمان اجتماعی آن تعیین حدود گردیده‌کما اینکه هنوز هم در مناسبات اجتماعی ایل وقتی صحبت از مالکیت مرتع می‌شود، هرگز نشنیده‌ایم که مرتع را به‌اسم کسی بنامند. بلکه مرتع را با نام طایفه یا تیره یا تش مشخص می‌کنند. مثلاً زمین‌های طایفه با بادی یا زمین‌های تش صادقی و غیره. ولی مالکیت همین زمین‌های جنگ‌های فراوانی که در بین بختیاریها روی داده است، بین بزرگان و



در قلمرو کوهستانی ایل بختیاری اسب و قاطر مهمترین وسیله
حمل و نقل انسان است



تمرین‌های رزمی و آماده‌سازی بدن

سرکردگان ایل تغییر یافته است. در بعضی دوره‌ها قدرت‌خان و کلام او قانون مطلق ایل بوده است و وقتی زمین را از کسی یا طایفه‌ای بزور می‌گرفت و یا می‌خرید بلافاصله آن را در حضور جمعی شاهد بصورت قبالة و سند در می‌آورد. مهرشاهد‌ها تضمینی بودند برای قطعیت و معتبر بودن چنین بنچاقهائی بدین ترتیب قطعه زمین از مالکیت کسی در می‌آمد و در حوزه مالکیت کس دیگری قرار می‌گرفت و همین زمین‌ها باز هم تحت عوامل گوناگونی چون جنگ‌ها، ارث، یا بخشیدن زمین بوسیله‌خان به دیگران بین افراد ایل تقسیم می‌شد. مثلاً چون تش «صادقی» از تیره «حسن‌وند» طایفه «موری» چراگاه نداشت، اما مقلی‌خان بختیاری قطعه زمین مرتعی که در اصل مربوط به طایفه «هموله» بوده است از این طایفه گرفت و به تش «صادقی» واگذار کرده و بنچاقی نیز برای آن نوشتند. و نمونه دیگر اینکه، ریش‌سفیدان و پیرمردان بختیاری نقل می‌کردند که محل‌های «بازفت»، «دو آب‌شاه منصور»، «چلو - celo»، «شیرین بهار» (شیمبار)، «شلا - šela»، «سرتنگ شیرکش» متعلق به بهداروندها بوده است که خوانین «دورکی - duraki» طی جنگی که با «بهداروند»‌ها کردند و «بهداروند»‌ها شکست خوردند، از آنها بزور، بنچاق فروش گرفتند. از این نوع نقل و اتصالات مرتع در قلمرو ایل بختیاری فراوان دیده می‌شود. یکی از ریش‌سفیدان ایل بختیاری می‌گفت «از شرقی‌ترین نقطه سردسیر بختیاری تا غربی‌ترین نقطه گرمسیر خاک بختیاری در تمام قلمرو ایل یک وجب زمین وجود ندارد که بنچاق نداشته باشد و مالکیت آن معلوم نباشد» البته همانطور که زمینهای يك «تش» متعلق به همه افراد «تش» است، همه این افراد در محدوده زمین‌های «تش» برای خود زمین معینی دارند. ولی هر کدام از این افراد بطور مستقل و خودمختار حق فروش یا واگذاری زمین خود را به افراد خارج از گروه ندارند. اگر فردی تصمیم به فروش زمین خود بگیرد باید اول آن را به همسایه و هم «تش» خود بفروشد. اگر آنها قدرت خرید نداشتند، باید با اجازه‌نامه کتبی از همه افراد «تش»، این زمین را به «تش» دیگری بفروشد. یعنی زمین باید با موافقت همه

افراد يك گروه از تملك آن گروه بیرون آید و در تملك گروهی دیگر قرار گیرد. بختیارها می گفتند تا کنون چنین موردی پیش نیامده است مگر اینکه دست قدرتمندی در کار بوده است. در خود گروه هم هر عضوی از همان گروه اگر قصد چراندن دام در مرتع شخص دیگری داشته باشد، باید از صاحب زمین اجازه بگیرد و مدت معلوم کند. یکی دیگر از مقررات سازماندهی قلمرو بدین ترتیب است: در شرایط کوچ حداکثر توقف عادی هر طایفه روی زمین طایفه دیگر فقط يك شبانه روز است، اگر موضوع دزدی و گرفتاریهائی از این قبیل پیش آید، طایفه کوچنده حق دارد برای حل آن دوشبانه روز توقف کند. و اگر طایفه کوچنده مریض داشته باشد که قادر به حرکت دادن آن نباشد، حق دارد يك هفته روی زمین بماند تا تکلیف این مریض روشن شود. مسلم است که در تمام طول این مدت توقف، کلبه دام طایفه کوچنده در روی زمین طایفه دیگر خواهد چرید.

بمنظور تحلیل دقیقتر از جامعه شبانی و تولید آن و نیز درك دقیق سازماندهی قلمرو بایستی نقش کارآی خانواده را در این نظام بررسی کرد. خانواده یا خانوار یا گروه خانگی، مهمترین گروه اجتماعی است که مالک

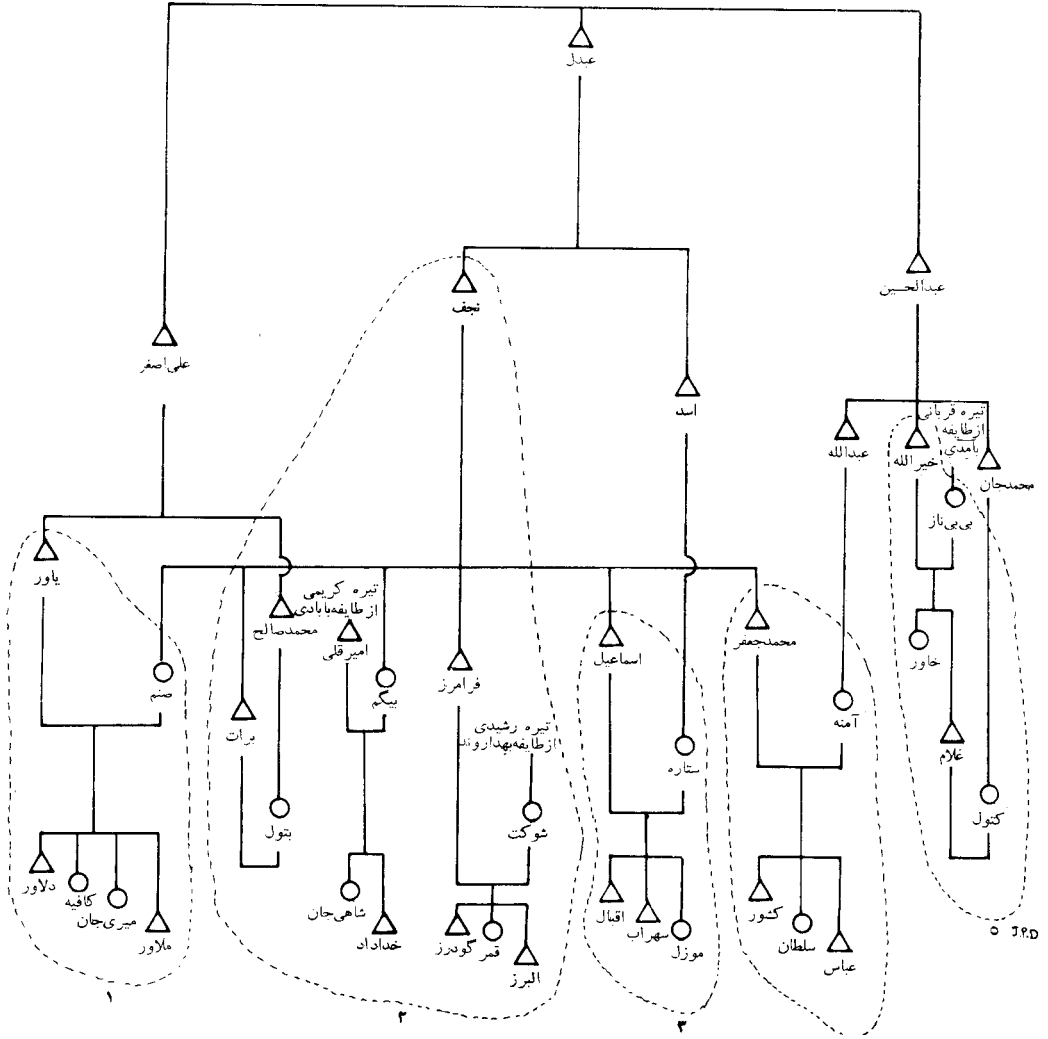


در شرایط کوچ حداکثر توقف در حوزه دیگران يك روز است



در کوچ کوهستانی قلمرو بختیاری قاطر مهم‌ترین وسیله حمل بار است

گله است. لازم به تذکر است که نوع مالکیت بر زمین و مرتع در چهارچوب قلمرو شبانی با نوع مالکیت بر گله‌ها تفاوت دارد. زیرا در اکثر موارد گله در حوزه مالکیت کاملاً خصوصی افراد و یا اینکه در مالکیت یک خانواده است و شاید بتوان گفت که مالکیت مشاع بر گله‌ها در جامعه شبانی وجود ندارد. این خانواده مراقبت از گله را به‌عهده دارد، تمامی نیازهای آن را برآورده می‌کند، به‌بازسازی و تکثیر آن کمک می‌نماید و با استفاده از تولیدات آن به‌زندگی خود ادامه می‌دهد. چهارچوب این فعالیت دربرگیرنده انواع تقسیم کار بر حسب سن و جنس در درون خانواده و نیز دربرگیرنده کار افراد غیر از خانواده مثل مزدوران و انواع همکاری‌های متفرقه و غیره است. این گروه‌های خانگی به‌دلایل گوناگون که اهم آنها کافی نبودن نیروی کار و یا وسائل معیشت در درون خانواده است، در اردوگاه‌های کوچکی به‌گرد هم می‌آیند و تشکیل یک واحد اقتصادی - اجتماعی بنام «مال - māl» می‌دهند و باهم همکاری می‌کنند. این همکاری‌ها به‌صورت‌های گوناگون منجمه حفاظت از دامها، آب و غذا دادن به آنها

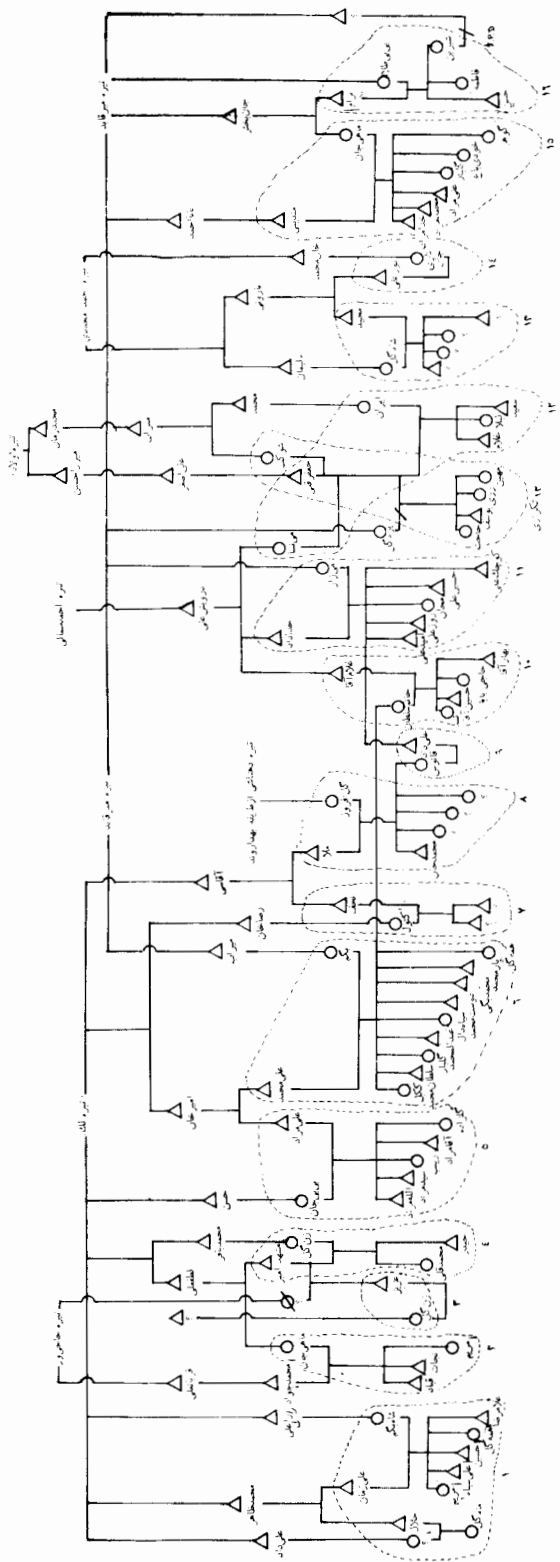


نهودار مناسبات خویشاوندی بین سیاهچادرهای (خانوارهای) «هال» فرامرز از طایفه «بامدی»
 (سال ۱۳۵۰ اردوگاه شماره ۱، سردسیر)

وسرپرستی گله ظاهر می‌شود که کلا دربر گیرنده پاره‌ای درجات همسایگی وهمخانگی است. خانواده در نظام کلی، مسئله ارث و تأثیر آن بر مالکیت و تبعاً بر سازماندهی قلمرو را بوجود می‌آورد. مسئله ارث در سازمان اجتماعی ایل بختیاری و سازماندهی قلمرو و موضوع پیچیده‌ایست. بختیارها معمولاً در بین خود ازدواج می‌کنند و کمتر پیش آمده‌است که مرد بختیاری زنی غیر بختیاری بگیرد و یا زنی بختیاری با مرد غیر بختیاری وصلت کند که کودکان چنین زنی در نظام اجتماعی و سنتی ایل، بختیاری به حساب نمی‌آمده‌اند. در خود ایل نیز ازدواج بیشتر در داخل گروه خویشاوندی صورت می‌گرفت. یعنی دختر عموها، پسر عموها، دختردائی‌ها و پسر دائی‌ها و از این قبیل، بختیارها معمولاً دختران و پسران خردسال را برای تک‌حکیم مناسبات قومی و طایفه‌ای برای هم «ناف‌بر» می‌کردند و اینها از همان اوان کودکی نامزد یکدیگر می‌شدند و بزرگ هم که می‌شدند باهم ازدواج می‌کردند. هر گونه تخطی از این امر از طرف هر خانواده منجر به اختلافات و منازعات طایفه‌ای می‌شد. معمولاً در ازدواجها و جاهت دختر کمتر مورد نظر بوده و بیشتر اصل و نسب و قدرت ایلی و خانوادگی دختر به حساب می‌آمد و دو طایفه می‌توانستند روی آن حساب کنند. تعدد زوجات به دلایل خاص در ایل بختیاری معمول بوده است. هر مرد بختیاری به دلیل نظام مبتنی بر دامداری، هرچه تعداد دامش بیشتر باشد، احتیاجش به نیروی کار زن بیشتر است، برای شیردوشی، برای نان‌پزی، برای ریسندگی و بافندگی، برای آب آوردن و همهٔ مواردی که در تقسیم کار جنسی به‌عهده زن‌هاست. و چون طبق اصول مذهبی و قوانین سنتی در ایل، هیچ مرد بختیاری نباید زن نامحرم در خانه‌اش باشد (بعنوان خدمه، کلفت و غیره) با این زن‌ها ازدواج می‌کرد. سرکردگان ایل چون خوانین و کلاتران و کدخدایان و ریش‌سفیدان، برای اینکه فرزند با اصل و نسب داشته باشند، درعین داشتن زن‌هایی برای کارهای مربوط به‌خانه و حشم، با دختر یکی از همین سرکردگان که میزان شیربها و پشت‌قباله‌اش (مهریه) خیلی زیاد بوده، ازدواج می‌کرده‌است. این زن‌ها همیشه «بی‌بی» نامیده می‌شده‌اند.

فرزند ذکوری که از این زن بوجود می‌آمد استحقاق سرکرده شدن را داشت ولی فرزندی که از زن عامی و یا بقول خودشان لر بوجود می‌آمد برطبق نظام و سنن ایلی چنین حقی را نداشت مگر بازور آن را بدست می‌آورد که نمونه آن جهانگیرخان و فرامرزان سردودمان‌های تیره «اولاد» از طایفه بابادی شدند و این تیره را بوجود آوردند که هر دو فرزند حبیبخان و ازیک مادر لر بودند. این دو برادر اکثر زمینهای قلمرو طایفه بابادی را به انحاء مختلف متصرف و با نوشتن بنچاق خرید برای آنها تصاحب کردند که نسل بعد از نسل به فرزندان نشان رسیده است. با چنین نظام خویشاوندی و قوانین ازدواج، وقتی سرپرست خانواری می‌مرد، مایملک او به شرح زیر بین بازماندگانش تقسیم می‌شد. یک هشتم از کل دارائی او منهای زمین و ملک و اعیانی بین زنهای او به تساوی تقسیم می‌شد بقیه دارائی اعم از منقول و غیر منقول بین پسرها به تساوی تقسیم می‌شد. اگر پسر نداشت و فقط دارای دختر بود، برادران متوفی دارائی او را تصاحب می‌کردند و دخترها را شوهر می‌دادند و مطابق عرف و سنن ایلی از ثروت منقول پدر برایشان جهیزیه در نظر می‌گرفتند. نظر بختیارها این بود، به این دلیل به دختر زمین و ملک غیر منقول به ارث نمی‌رسید، چون با شوهر کردن او زمین از اختیار گروه خارج می‌شد و چون در نظام پدرسالاری و پدر تباری و پدرمکانی ایلی دختر حتماً باید به خانه شوهر برود، لذا در صورت ارث بردن دختر از اموال غیر منقول، جایجائی مالکیت زمین در قلمرو ایلی نظام ایلی و نظام سازماندهی قلمرو ایلی را به هم می‌زد. اگر مردی یک زن «لر» و یک زن «بی‌بی» داشت و از هر کدام مثلاً یک پسر، به پسری که مادرش مقدار پشت قباله بیشتری داشت بهمان نسبت ارث بیشتری می‌رسید. بموجب همین احکام و قوانین ارث، مالکیت زمین و مرتع در اولاد ذکور خانواده باقی میماند و نسل اندر نسل بین این اولاد تقسیم می‌شد. بنچاق‌هایی که در ایل وجود دارند گویای این مالکیت فردی روی زمین در چهارچوب سازماندهی قلمرو ایلی هستند.

از نوشته بالا میتوان نتیجه گرفت که: محدوده قلمرو هر گروه



نمودار مناسبات خویشتاوندی بین سیاه چادرهای «خانوارهای» «مال» جعفرقلی از طایفه «بابادی»

(سال ۱۳۵۰، اردوگاه شماره ۲، سردسیر)

اجتماعی چادر نشین دامپرور در مجموعه سازماندهی قلمرو به اقتضای زمان و بر اساس عوامل اجتماعی و اقتصادی و بوم‌شناسی و حتی عواملی که به ساخت اجتماعی مربوط می‌شوند، تغییر می‌یابند، لازم به تذکر است که حقوق فردی اعضای یک جامعه شبانی، بمنظور بهره‌برداری از قلمرو، در چهارچوب حقوق جمعی این جامعه حاصل می‌شود و این موضوع حالات گوناگون دارد. در حالت اول اگر دستیابی به قلمرو شبانی و محل اردوگاهها و نیز ایل راهها از طریق نسبتهای خویشاوندی امکان داشته باشد، این حقوق بعنوان نتیجه وابستگی به یک شبکه مناسبات خویشاوندی بروز می‌نماید. در این حالت سازماندهی قلمرو شبانی می‌تواند شکل مجموعه‌ای را داشته باشد که افراد آن از لحاظ پیوند خونی و کم و بیش منطبق بر ساختار یک شجره‌النسب در آن جای گرفته‌اند که البته همین حالت برای پیوندهای سببی نیز وجود دارد. در حالت دوم اگر امکان دستیابی به قلمرو شبانی در چهارچوب قوانین بدست آید که این قوانین بگونه سلسله‌مراتبی بر روی جامعه اعمال می‌شوند، مسائل سرپرستی و اداری موجود در آن جامعه موجب به تحقق رسیدن چنین حقوقی خواهد شد. چنین بنظر می‌رسد که یک دامپرور عضو جامعه ایلی، در قالب همین حقوق جمعی است که با گله خود حق دستیابی به منابع طبیعی قلمرو همان جامعه را پیدا می‌کند. اگر یک قلمرو شبانی باستناد قوانین و مقررات و احکام شرعی و عرفی و قراردادها و سنن ایلی در مالکیت واقعی دامپروران باشد و حقوق جمعی در سطح جامعه معینی بین دامپروران بوجود می‌آید که همان زمینه‌های تعاون است. در مقابل، اگر روابط اجتماعی بین دامپروران بدون مراجعه به حقوق جمعی و در نظر گرفتن آنها بوجود آید و سازمان داده شود، مشکلاتی در امر بهره‌برداری از محیط ایجاد خواهد شد.

شرایط استفاده جمعی از این منابع طبیعی و چگونگی سرپرستی جمعی بر قلمرو ایل از مسائل مهم سازماندهی قلمرو است. وضعیت الگوی سرپرستی و موقعیت گروه، در ارتباط با نوع سرپرستی و نظارت، شکلهای

سرپرست سیاه چادر	کد سیاه چادر	تعداد افراد خانوار	اسب		الاغ		قاطر		گاو		گاو میش		گوسفند		بز		زمین مزروعی (من پندراکن)	
			♂	♀	♂	♀	♂	♀	♂	♀	♂	♀	♂	♀	♂	♀	کدام	کدام
اردوگاه شماره ۱	خیرآله	۵	۵		۱	۱			۱						۱۰	۴۰	۴۰	
	اسماعیل	۵	۳						۱				۶		۶	۳۰	۳۰	
	یاور	۶	۱			۱	۱		۲						۵	۳۰	۳۰	
	محمدجعفر	۵	۴			۱	۱	۱	۱						۱۲	۳۰	۳۰	
	نجف پفرامرز پرات	۲	۱۱			۲	۱	۱	۲	۱			۴	۴	۱۰	۱۵۰	۱۵۰	
مجموع برای چادرهای اردوگاه ۱		۳۲	۴	۷	۶	۸	۱۱	۶	۷	۱۱	۴	۱۱	۴	۴۴	۳۱۰	۳۱۰		
اردوگاه شماره ۲	جعفرقلی	۱۲	۱۲	۱	۲	۱	۲	۱	۱۲	۱	۱۸	۱۵	۴	۱۱	۶۲	۲۸۰	۶۲۰	
	مهدامیر	۴	۴												۱	۱۹	۱	
	مابجان	۴	۴															
	علی محمد	۱۱	۶															
	غلام آقا	۶	۱۰												۸			
	مندینی	۸	۱۵												۵			
	علی زمان جلال	۱۰	۱												۲۰	۱۰۰		
	برام	۵	۱۶															
	میچید	۶	۱۳															
	نورعلی	۲	۱۴															
	علی مراد	۷	۵															
	ملا	۶	۸															
	نجف	۴	۷															
	خداداد	۷	۱۱															
عزیز	۲	۳																
علیداد	۲	۹																
مجموع برای چادرهای اردوگاه ۲		۹۵	۱۳	۲۹	۱۲	۶۹	۱۹	۱۲	۲۹	۱۸	۱۷	۱۹	۲۳	۱۹۵	۱۰۳۰	۱۶۵۰		
مجموع برای چادرهای اردوگاههای ۱ و ۲		۱۲۷	۱۷	۳۶	۱۸	۷۷	۱۹	۱۸	۳۶	۲۹	۳۶	۳۸	۴۷	۲۳۹	۱۶۵۰			
درصد تعداد دام			۱۱	۲۲	۱۱	۴۵	۱۱	۱۱	۲۲	۱۱	۲۲	۱۱	۶۲	۳۸				
میانگین دام به نسبت سیاه چادرها			۰/۸۵	۱/۶۵	۰/۸۲	۳/۵	۰/۸۶	۰/۸۲	۱/۶۵	۰/۸۲	۰/۸۶	۰/۸۶	۰/۸۶	۰/۸۶	۷۵			
میانگین حیوانات بارکش و سواری به نسبت کل			۳/۳۲			۴/۳۶								۴۹/۹				
میانگین دامهای کوچک و بزرگ به نسبت کل						۷/۶۸												

J.P.D.

ترکیب گلههای هر یک از اردوگاههای ۱ و ۲ در سرزمین ایل بختیاری (بهار ۱۳۵۰ در سدرسیر)

مختلف بخود می‌گیرد که نمونه‌های آن الگوی سرپرستی جمعی والگویی سرپرستی بصورت سلسله‌مراتبی است که ایندو کاملاً باهم متفاوت هستند. منتها در هر کدام از این دو حالت آنچه که تعیین‌کننده شرایط دستیابی به منابع طبیعی هستند، همان مجموعه‌ای از روش‌های فنی و اعمال اجتماعی می‌باشند. توزیع و پراکندگی اردوگاهها در سطح قلمرو و تنظیم تقویم زمانی کوچها باید بر مبنای حفاظت دوره‌ای مراتع، دستیابی به نقاط آب‌خیز و یا زمینهای دیگری که بر اثر کار انسان بمنظور دامداری آماده شده‌اند، سازمان داده شوند. این روش‌های فنی و فعالیتهای اجتماعی نوعی همکاری و تعاون و نیز انواع قواعدی را ایجاب می‌نمایند که بتوانند غیر قراردادی بوده و بصورت نهاد درآمده و کاربرد نهادی داشته باشند. این قواعد می‌توانند موقعیت مساعدی را برای مناسبات جمعی بوجود آورند و یا فرصتی را برای توزیع مجدد و یا توزیع برابر دام فراهم کنند.

گسترده‌گی و بعد قلمرو ایلی در تشکیلات و حدود جامعه شبانی دخیل بوده و جامعه شبانی از طریق قلمرو آن شناخته می‌شود. منظور از قلمرو شبانی تصرف و تملک منابع طبیعی موجود در یک حوزه جغرافیائی است که این منابع از نظر مکانی چنان توزیع شده‌اند که در امر تولید دامی و پرورش دام نقش مهمی بر عهده دارند. افرادی که در محدوده این قلمرو به بهره‌برداری از این منابع می‌پردازند در بین خودشان دارای مفاهیم حقوقی و یا سرپرستی و اداری برای آن قلمرو هستند. باید خاطر نشان کرد که مفهوم رابطه جامعه با حوزه قلمرو و مکانی که این جامعه آن را اشغال می‌کند از طریق چگونگی سازمان اجتماعی این جوامع دامپرور تعیین شده است.

عده‌ای بر این عقیده‌اند که اصل حفاظت و سرپرستی قلمرو ایلی و بهره‌برداری از آن فقط به سازمان اجتماعی ایل و هرم سلسله‌مراتبی آن مربوط می‌شود. در حالیکه تصور مردمان چادر نشین دامپرور از یک گستره جغرافیائی که قلمرو آنها محسوب می‌شود تنها زمین و مرتع و سازمان اجتماعی ایل و هرم سلسله‌مراتبی نیست بلکه مجموعه‌ای از نهادها از قبیل

ساختهای اجتماعی و مناسبات خویشاوندی و نیز باورهای مربوط به دام و روابط بین انسان و دام و کوچهایی که فضای جغرافیائی را تعیین می‌کند، می‌باشد. مجموعه این نهادها و نمادها تنظیم‌کننده روابط جامعه با حوزه قلمرو سرپرستی و بهره‌برداری از آن است. لذا اگر هیچ اصل تعیین شده قراردادی و اداری بمنظور سازمان‌دهی شکل جمعی تولید وجود نداشته باشد، همین مجموعه وسیع از تصورات که در بین تمامی دامداران مشترك است و بخشی از فرهنگ قومی آنها را تشکیل می‌دهد، به تعیین این شکل جمعی تولید و چگونگی سازمان‌دهی قلمرو و سرپرستی و بهره‌برداری از آن کمک می‌کند و همه افراد بر مبنای همین نهادها و نمادها برای سرپرستی و استفاده از قلمرو ایل همکاری گسترده خواهند داشت. بنابراین سازمان‌دهی قلمرو ایلی فقط به گونه‌ای حالتی از یک تشکیلات اجتماعی مبتنی بر خویشاوندی و غیره نیست، بلکه این سازمان‌دهی بر بنیاد تمامی نهادها و نمادهای موجود در جامعه عشایری است که تامین‌کننده سرپرستی اجتماعی مجموعه‌ای از منابع طبیعی می‌باشد و بهره‌برداری از آن یکی از عوامل اولیه تولید شبنانی را بوجود می‌آورد. البته بر مبنای مطالعات مردم‌شناسی در ایل بختیاری، مشاهده شده است که یکی از عوامل گستردگی زمین و مرتع در قالب شکل توسعه و افزایش قلمرو ایلی، به گونه‌ای اجتماعی از راه انشعاب در اولاد ذکور که منتج از نظام خویشاوندی خاص است، ظاهر می‌شود و همین امر در ارتباط با مناسبات خویشاوندی، بخشی از سطوح و ابعاد سازمان‌دهی قلمرو را بیان مینماید. از این امر شاید بتوان به این نتیجه رسید که سازمان‌دهی قلمرو می‌تواند بر مبنای خویشاوندی و با توجه به نیازهای تولید شبنانی و تحولات آن در زمان معین معرفی و شناخته شود.

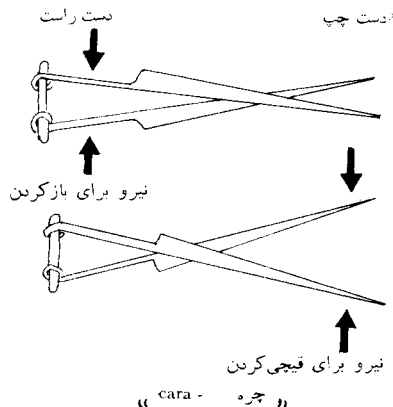
لازم به توضیح است که در جوامع دامپرور چادر نشین، عملاً فعالیت‌های دیگر که امکان تکمیل حیات اجتماع را می‌دهند در کنار تولید شبنانی شکل می‌گیرند و روبه توسعه می‌گذارند. این فعالیت‌ها یا از فعالیت‌های تولیدی از نوع کشاورزی هستند و یا فعالیت‌هایی از نوع شکار و گردآوری خوراک و یا فعالیت‌هایی که در راستای دامپروری قرار دارند و برای بدست



در سرزمین ایل زندگی حرکتی است دائم و زاینده و بر این
روال مراسم عروسی مقدسه بیهانی است خدائی، باهم زیستن
را و تداوم حرکت را. (عروسی)

آوردن منابع و غذاهای مکمل برای دامها از خارج صورت می گیرند. البته مشارکت کشاورزی و دامداری روی چگونگی حفاظت و سرپرستی و بهره برداری از قلمرو اثر می گذارد و نیز سیستم های فنی نوینی را در کار دامپروری وارد می کند که اهم نتایج آن عبارت است از کم شدن نسبی تحرك گله ها و علت آن نیز بوجود آمدن امکاناتی برای تغذیه دامها می باشد. یعنی بدست آوردن آن بخشی از علوفه و خوراك دام که در شرایط تحرك دائم امکان تهیه آن فراهم نبود. در ضمن، همین مشارکت کشاورزی و دامداری شکلهای جدیدی از تقسیم کار را بوجود می آورد که ناشی از تغییرات و شکافهائی است که این مشارکت موجب بوجود آمدن آنها در تقویم زمانی کار و نیز در روابط خویشاوندی و همچنین در قالب روابط خانگی بصورت تقسیم وظایف و تخصص ها در بین افراد خانواده شده است. اثرات و اعمال تولید بمنظور دادوستد، در امر سازماندهی قلمرو نقش عمده ای دارند زیرا که همین آثار و اعمال، قلمرو شبانی را در یک

فضای اقتصادی و اجتماعی وسیعتری جای می‌دهند. سازمان و تشکیلات راههای تجاری، محلی کردن بازارها و انحصاری شدن بازار فروش مستقیماً در سازماندهی قلمرو ایل اثر گذاشته و در آن جای می‌گیرند. ایل بختیاری هنگامیکه از گرمسیر به سردسیر برمی‌گردد، بره‌ها آماده پشم‌چینی و عرضه به چوبداران و قصابهای منطقه سردسیر هستند. شرایط طبیعی و زمان کوچ و فاصله سردسیر و گرمسیر، که عوامل عمده سازماندهی قلمرو ایل هستند، اثر عمده‌ای در شیوه زندگی آنها گذاشته است و نحوه معاملات و آشنائی با پيله‌وران (در قالب نقد و نسیه و یا معامله پایاپای) از ابتدا چنان تنظیم شده‌است که ایل بختیاری تمام تولیدات دامی خود را در سردسیر می‌فروشد و همهٔ مایحتاج یکساله خود را نیز از همین منطقه خریداری می‌کند. دامها در گرمسیر می‌زایند و بعد از سه یا چهار ماه با ایل به سردسیر می‌رسند. در این هنگام بره‌های چهارماهه قابل پشم‌چینی هستند که در قالب نظام تعاون سنتی ایل پشم‌های دامهای هر دامدار بیاری دیگران در اسرع وقت بریده می‌شود. میزان مصرف خانوار از آن جدامی گردد و بقیه آن به بازار «چلگرد - celgerd» (روستائی در کوه‌رنگ که در زمان اطراق ایل در سردسیر تبدیل به بازار عمده بختیاری‌ها می‌شود) عرضه می‌گردد. بره‌های سه چهارماهه نیز در همین سال توسط پيله‌وران همین بازار خریداری می‌شوند ولی بزغاله‌ها باید جان بگیرند و گوشتی شوند که یکسال وقت لازم دارد. بزغاله‌ها با ایل به گرمسیر برمی‌گردند و در بهار آینده در



سردسیر بفروش می‌رسند. بدین ترتیب پیله‌وران و قصابهای محلی چلگرد و چوبداران منطقه اصفهان تنها خریداران تولیدات دامی آنها هستند و سود و زیان دامداران ایل بستگی تامی به بازار معاملاتی اصفهان دارد. در این مختصر، بادر نظر گرفتن اولویتها آنچه را که منحصراً به تولید شبانی و رابطه آن با سازماندهی قلمرو ایلی مربوط می‌شد در حد ممکن مورد بررسی قرار گرفت و حالت يك نمونه از جوامعی که تنها به این نوع تولید متکی هستند ملاحظه و سنجیده شد. در همین جا باید خاطر نشان کرد که از یکسو گروههای ایلی در تاریخ این کشور، تقریباً از آغاز تا عصر حاضر، نقش مسلط و حساسی ایفا نموده‌اند. تمام سلسله‌های سلاطین ایرانی (غیر از همین آخری یعنی سلسله پهلوی) منتج از اشرافیت ایلی بوده است.

همیشه رئیس یکی از ایلات قدرتمند، قدرت سیاسی تمام کشور را بدست گرفته و در ضمن روسای سایر ایلات، یا به مفهومی دیگر خوانین بزرگ، مسئولیت اداری غالب مناطق ایران را به عهده داشته‌اند و غالباً با اتکاء به قدرتی که در منطقه خود به دلیل نظام دودمانی و پیوندهای خویشاوندی و اعمال زور و غیره کسب کرده بوده‌اند، با بزرگ قدرتمند کشور، که در واقع امر به منزله خان خانان و رئیس بزرگ ایلات ایران بوده است، کوس برابری و هم‌چشمی می‌زده‌اند. این خوانین بر مبنای ثروتی که انباشته بودند، قدرت سیاسی و نظامی متشکلی را برای خود فراهم می‌کردند که یا به یاری قدرت مرکزی برمی‌خاستند و یا در مقابل آن قد علم می‌کردند. قدرت‌های مرکزی در طول تمام این دوره‌ها همیشه در صدد اجرای سیاستی بودند که با اجرای آن دیگر با مسئله‌ای بعنوان ایلات و عشایر رو در رو نباشند. بالاخره در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی طلایه اولین نشانه‌های گسستگی دولت مرکزی با سیاست سنتی ایل ظاهر شد. سلطان نوح‌خاسته و جبار این دوره فقط بقصد اجرای سیاست انهدام ایلات و بدون رعایت نیازهای کشور و نیز بدون رعایت ساخت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ایلات سه برنامه همزمان را که عبارت بودند از: اسکان اجباری، درهم پاشیدن نظام ایلی

و فرهنگ‌زدائی، روی ایلات ایران پیاده کرد. پسر مکار چنین پدری پس از بدست آوردن قدرت دنبال برنامه پدر را درباره ایلات ایران درپیش گرفت و با اجرای سیاستهایی که ظاهر اصلاحی و خدماتی داشت، سنگین‌ترین ضربه را بر آنها وارد کرد و قلمرو این ایلات را از دست آنها خارج نمود. این برنامه منجر به مهاجرت افراد ایل به طرف شهرها شد که به انضمام روستائیبانی که با اجرای طرح اصلاحات ارضی در روستاها به‌چنین سرنوشتی گرفتار شده بودند، ارزاترین نیروی کار برای صنایع بزرگ مونتاز آماده گردید.

از سوی دیگر، همین گروه‌های ایلی در ایران بمنظور حل مسائل اقتصادی خود، بر مبنای دامپروری که موجب زندگی متحرک کوچ‌نشینی و نظام عشایری است، و در قالب همین زندگی کوچ‌نشینی که ریشه در تجربه نسلهای قرون متمادی و پیشین دارد، به تصرف و بهره‌برداری از محیط طبیعی ویژه‌ای می‌پرداخته‌اند که برای دیگر گروه‌ها که یکجانشین هستند تقریباً بلااستفاده بوده است. تاکنون ایلات ایران از این طریق نقش قابل توجهی در صحنه اقتصاد ایران ایفا نموده‌اند. بعنوان مثال، ایلات ایران فقط در دهه چهل (۱۳۴۱ تا ۱۳۵۰) تا هفتاد درصد تولید دامی اعم از گوشت، پوست، چرم، پشم و محصولات ناشی از شیر کشور را تامین کرده‌اند که حتی بخش مهمی از آن در زمره اقلام صادراتی کشور بوده است. ایل راه عشایر و حریم آنها که حدود هشتاد درصد قلمروهای ایلی را شامل می‌شود بخش مهمی است که نه در آنها سکونت وجود دارد و نه فعالیت‌های کشاورزی بعمل می‌آید. مقدار علوفه‌ای که گله‌های بز و گوسفند ایلات ایران بطور سالانه از این مساحت گسترده به‌حالت طبیعی و چریدن برداشت کرده‌اند، به‌نظر کارشناسان فن، در مقایسه با واحدهائی که به قصد تهیه خوراک مکمل دام به‌زیر کشت می‌روند (مثل جو) معادل مجموع محصول همه این واحدها و شاید هم بیشتر است. ارزشی که به‌صورت خالص در طول سال به‌صورت گوشت، پوست، چرم، پشم، روده و محصولات ناشی از شیر درحین کوچ، یعنی ضمن عبور از گذرگاه‌ها و ایل راه‌ها با بهره‌برداری از پوشش گیاهی

این حوزه‌ها ایجاد می‌شود، در اقتصاد دامپروری این کشور حائز اهمیت است. تداوم بخشیدن به حیات اجتماعی و اقتصادی این جوامع چادرنشین و نظارت و سرپرستی و حفاظت از منابع طبیعی قلمرو آنها و ارائه خدمات و تقویت و گسترش تعاونیهای سنتی در این جوامع مسئله‌ای است که در جهت تحقق برنامه خود کفائی کشور می‌تواند در برنامه‌های فعالیتهای سازمانهای مسئول جای قابل توجهی داشته باشد.

بنام خداوند تبارك و تعالی

ریشه‌یابی ترکمن‌های یموت

محمد شریف کمالی

ترکمن‌ها گروهی از زردپوستان میانه هستند که در طی زمان بواسطه نفوذ شرایط و عوامل متعدد طبیعی و اجتماعی به طرف جنوب آسیای میانه هجوم آورده و در مناطق ترکمنستان شوروی و ترکمن صحرای ایران ساکن شده‌اند. افراد این گروه دارای شجره‌ای افسانه‌ای بوده و نیای مشترکشان «اغوزخان» است و به گروهها و طوایف و تیره‌های زیادی تقسیم شده‌اند. ترکمن‌ها مسلمان اهل سنت از شاخه حنفی بوده و به زبان ترکمنی صحبت می‌کنند. زبان ترکمنی از لحاظ زبان‌شناسی جزء زیر شاخه «اغوز» یا گروه جنوب غربی زبان ترکی بوده و به زبان آذری و ترکی جدید نزدیک است^۱ ولی از جهت فرهنگی ترکمن‌ها به زردپوستان ساکن آسیای میانه چون قزاق‌ها و قرقیزها نزدیکترند^۲. ترکمن‌ها پس از ساکن شدن در ترکمنستان و احتمالاً مخلوط شدن بعضی از گروههای آن با بومیان این منطقه دارای ساخت ژنتیکی خاص شده‌اند و با توجه به خصوصیات خاص فرهنگی و زیستی خود یکی از مهمترین گروهها برای مطالعات انسان‌شناسی می‌باشند. با توجه به موارد فوق در مقاله حاضر به ریشه‌یابی یکی از مقالات بعدی زندگی زیستی و اجتماعی آنها را مورد بررسی دقیق قرار

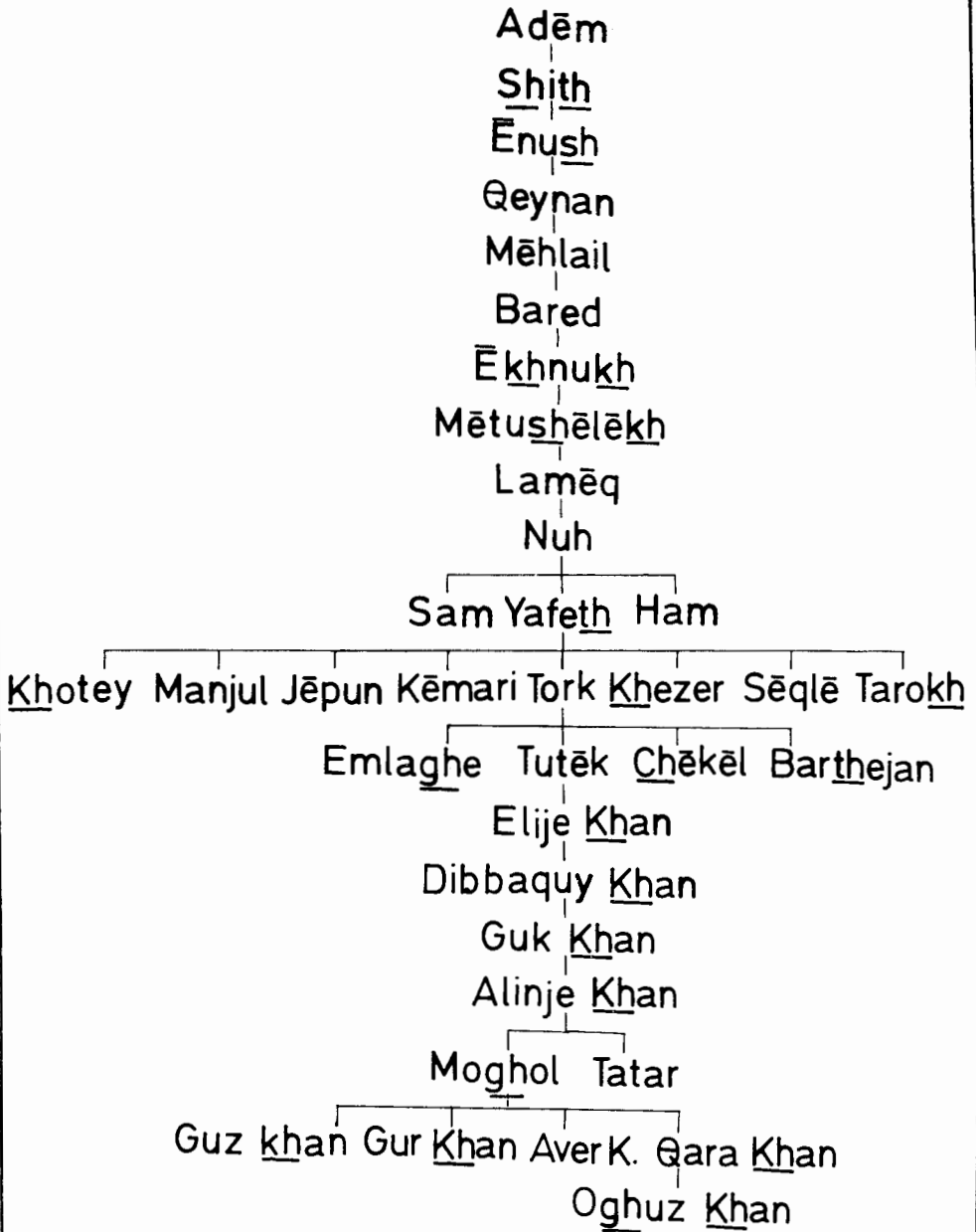
داده و این گروه زردپوست کشورمان را بهتر به مردم ایران بشناسانیم.

ریشه قومی ترکمن‌های یموت

طبق روایات و نوشته‌های موجود جدمشترک ترکمن‌ها «اغوذخان» نام دارد.^۳ حتی داستانهای افسانه‌ای در میان آنها موجود است که نسبت آنها را به حضرت آدم علیه‌السلام می‌رساند.^۴ در شکل ۱ شجره‌النسب افسانه‌ای ترکمن‌ها از حضرت آدم تا «اغوذخان» نشان داده شده است که نکته مهم آن اشاره به حضرت نوح علیه‌السلام و سه پسر او می‌باشد. چنانکه در «جامع‌التواریخ»^۵ مذکور است حضرت نوح زمین را از جنوب تا شمال سه قسمت کرده و بین پسران خود تقسیم کرد. قسمت اول را به «حام» پدر سودان میانه را به «سام» پدر اعراب و فرس و قسمت سوم را به «یافت» پدر اترک داد و او را به جانب مشرق فرستاد. مغولان و ترکان نیز چنین می‌گویند. «یافت» صحرائشین بود بیلاق او در «اورتاق» و «کرتاق» که کوههای بلند و عظیم است و در نزدیکی شهر «اینانج»^۶ واقع شده و قشلاق او هم در آن حدود در نقطه‌ای که به نام «یورسوق» و «قاقیان» و «قارقوم»^۷ معروفست واقع بوده است. او دارای هفت پسر بود که یکی از آنها «ترک» نام داشته و جد تمام اترک می‌باشد. «ترک» دارای چهار پسر بود. «توتک» یکی از پسران او دارای پسری بنام «الیجه‌خان» بود. گوک‌خان پسر او نیز پدر «آلینجه‌خان» است. «آلینجه‌خان» دو پسر به نام «تاتار» و «مغول» داشت.

«تاتار» جد تاتارها و «مغول» جد ترکها می‌باشد. «مغول» چهار پسر به نامهای «قراخان»، «آورخان»، «گورخان» و «گوزخان» داشت. «قراخان» پس از ازدواج صاحب پسری شد بنام «اغوذ» که افسانه‌های زیادی راجع به او در کتابها وجود دارد.^۸

اغوذخان به‌عللی با پدرش به جنگ مشغول شد. در این جنگ «قراخان» زخمی شده و هلاک شد. بالاخره این جنگ پس از ۷۵ سال^۹ به پیروزی «اغوذ» خاتمه پذیرفت. بعضی از عموها و برادرزادگان که با او



شکل ۱ شجره ترکمن‌ها از حضرت آدم (ع) تا اوغوزخان

موافق نبودند به‌جانب مشرق فرار کردند که مغولان از نسل ایشانند. در این هنگام «اغوز» به‌جمعی از عموها و خویشان که با او موافق بودند لقب «اویغور»^{۱۰} داد. تمام اقوام «اویغور» از نسل ایشانند. قوم دیگر را «قنقلی»^{۱۱} نام نهاد و اقوام «قبچاق»^{۱۲}، «قلج»^{۱۳} و «اگاجری»^{۱۴} نیز از اقوامی هستند که با «اغوز» متحد و موافق بودند.

از فرزندان «اغوز» ۲۴ گروه پدید آمد که هر یک از آنها نامی ولقیبی خاص یافته و تمام ترکمن‌ها از نسل این قومند. لفظ ترکمن در قدیم نبوده و همه اقوام صحرائشین را ترك می‌گفتند و هر قبیله را لقبی معین و مخصوص بود. هنگامی که اقوام «اغوز» به ماورالنهر و ایران زمین آمدند در نتیجه توالد و تناسل طولانی در این سرزمین و خو گرفتن به وضعیت و آب‌وهوای این منطقه به تدریج مانند «تاجیک» گشتند و چون تاجیک مطلق نبودند آنها را ترکمن یعنی ترك مانند گفتند و از آن به بعد به ترکمن معروف شدند.

«اغوز» دارای شش پسر به نام‌های «گون»، «آی»، «یلدوز»، «گوک»، «داغ» و «دنگز» بود. او پس از اینکه ایران و توران و شام و مصر و روم و افرنج^{۱۵} و دیگر ولایات را تسخیر کرد به «اورتاق» و «قرتاق» که یورت اصلی او بود مراجعت نمود^{۱۶}.

پس از وفات «اغوز»، «گون‌خان» یکی از پسران او بر تخت نشست. او به توصیه «ایکیت ارقیل‌خواجه» نایب پدرش تجدید لقب و کنیت و مهر و نشان هر یک از فرزندان خود و برادرانش را معین کرد^{۱۷}. و برای هر گروهی از گروههای بیست و چهارگانه جانوری را مخصوص کرد که «اونقون»^{۱۸} ایشان باشد. هم‌چنین معین کرد در هنگام جشن کدام اندام گوشت نصیب هر گروه باشد تا جهت آش خوردن با یکدیگر نزاع نکنند. اسامی این بیست و چهار پسر که قبیله و گروه هر یک بدان اسم شهرت یافته در جدول ۱ نوشته شده است:

اسامی و القاب فرزندان شش پسر اغوذ (۲۴ گروه ترکمن)

قوم	جد مشترك نام	مهر	اونتون
بوزوق	گون‌خان	قابی	ام
		بایات	طه
		آلته‌اوایی	نامعلوم
آی‌خان	یازر	قره‌اوایی	قرتال ^{۱۹}
	یافر		
	دودورغا		
	بایرلی		
یولدوزخان	اوشار		طوشنجیل ^{۲۰}
	قرق		
	بیگدلی		
	قره‌غن		
اوجوق	بایندر		سفقور ^{۲۱}
	بجنه		
	چودور		
داغ‌خان	چکنه		اوج ^{۲۲}
	سالور		
	آیمر		
دنگرخان	آله‌یوتتلی		جاقر ^{۲۳}
	اوراور		
	بوگلر		
	ایگدر		
	اوا		
	اونق		

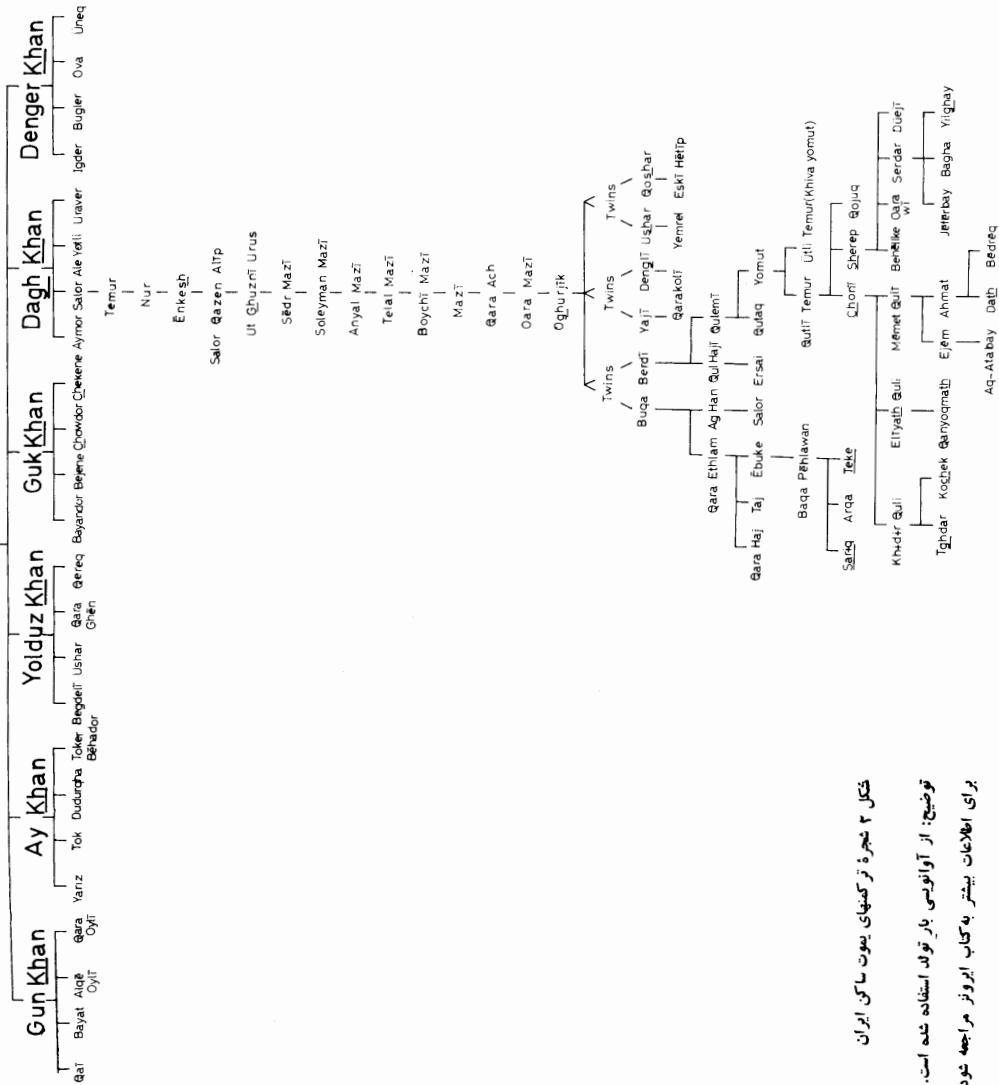
چنانکه گفته شد «اغوذخان» دارای شش پسر بود و «داغ‌خان» یکی از سه پسر کوچک او بود که طبق خواسته او در قوم «اوجوق» قرار گرفت و جای او و فرزندان او در سمت چپ لشکر بود. «داغ‌خان» دارای چهار پسر بود و پسران او «سالور» می‌باشند. چنانکه در

شکل ۲ نشان داده شده است «یموت» نسل نوزدهم «داغ‌خان» می‌باشد و تنها از جد سوم «یموت» به بعد یعنی «اغورجک» شجره کاملی وجود دارد. «اغورجک» دارای شش پسر بوده که همگی دوقلو بوده‌اند. از پسران او اقوام زیادی چون «یموت»، «یرمرلی»، «قارا کویبی»، «سالور»، «ارساری»، «ساریق» و «تکه» پدید آمده‌اند. «یموت» دارای دو پسر به نام‌های «اتلی‌تمور» و «قتلی‌تمور» بود. «اتلی‌تمور» جد یموت‌های خیبوه و «قتلی‌تمور» جد یموت‌های گرگان (یموت‌های ساکن ایران) می‌باشند. «قتلی‌تمور» دارای سه پسر به نام‌های «شرف»، «چونی» و «قجوق» بود. «شرف» دارای چهار پسر بوده که سه پسر او یعنی «دووجی»، «قره‌وی» و «بهلکه» سه طایفه و نیز از فرزندان «جعفربای»، «باقا» و «بیلقی» سه طایفه به‌مین نام پدید آمده‌اند که هر کدام از آنها دارای نیره‌های چندی می‌باشند. «چونی» دارای سه پسر بود که فرزندان آنها شش طایفه «کوچک»، «ایغدیر»، «آق‌آتابای»، «داز»، «قانی‌یوقمات» و «بدرق» را بوجود آورده که هر کدام به تیره‌های کوچکتر تقسیم شده‌اند. فرزند «قجوق» نیز طایفه وتیره قجوق را پدید آورده است.

بنابراین یموت‌های ساکن ایران فرزندان «قتلی‌تمور» بوده و به سه گروه اصلی یعنی فرزندان «شرف» و «چونی» و «قجوق» تقسیم می‌شوند و روی هم رفته سیزده گروه کوچک با تیره‌های متعدد بوجود آورده‌اند. «پور کریم» (۱۳۴۶) و «لوگاشوا» (۱۳۵۹) تقسیمات عشیرتی یموت‌ها را به گونه‌ای دیگر آورده‌اند. گرچه اساس تمام شجره‌ها چندان باهم فرقی ندارد و بیشتر نام‌ها در همه آنها مشترک است، شجره حاضر از روی چند شجره موجود در بین ترکمن‌ها، یادداشتهای محققان مرکز مردم‌شناسی^{۲۴} و نیز با توجه به تحقیقات «آیرونز»^{۲۵} تنظیم شده است.

بهر صورت، گروه‌های قومی ترکمن در قرن یازدهم میلادی یک پارچه نبودند ولی در قرون سیزدهم و چهاردهم این گروه‌ها با یکدیگر در آمیخته و در نتیجه تفاوتها و ویژگی‌های عشیرتی موجود در میان آنها بتدریج از بین رفت^{۲۶}. در ضمن، مهاجران بسیاری نیز به آنها پیوسته و

Oghuz Khan



مقاله ۲: سیره ترکمنهای یوموت ساکن ایران

توضیح: از آنجایی که بار توالد استفاده شده است.

برای اطلاعات بیشتر به کتاب ایزد نژاد مراجعه کنید.

بندریج بصورت گروه‌های ترکمن کنونی درآمدند و در قرن شانزدهم در سراسر منطقه ترکمنستان از بالخان تا من قشلاق و سواحل دریای مازندران پراکنده بودند. گروهی از آنها نیز در بخش شمالی خوارزم و در مرز ازبک‌ها زندگی می‌کردند. در قرن شانزدهم مهاجرت تدریجی آنها به شمال خراسان و جلگه‌های رود گرگان و اترک شروع شده و تا قرن هیجدهم ادامه داشت. نادرشاه افشار نیز چندین بار آنها را جابجا کرده و به نقاط دیگر کوچاند. پس از تعیین مرز رسمی میان ایران و روسیه نقل و انتقالات ترکمن‌ها تا حدی کاهش یافت و فقط برخی از گروه‌ها چون «یموت‌ها»، «تکه‌ها»، «سالورها» و «ساریق‌ها» که در دو طرف مرز پراکنده بودند تا سالها از مرز می‌گذشتند. پس از انقلاب (۱۹۱۷) این نقل و انتقالات نیز پایان پذیرفت و حتی کوچ آنها از ترکمن صحرا به مناطق کوهستانی بالخان نیز موقوف شد.

پراکندگی یموت‌ها در ترکمن صحرا

قبل از پرداختن به پراکندگی یموت‌ها در ترکمن صحرا نگاهی کوتاه به ترکمن صحرا و واحدهای مسکونی آنها می‌افکنیم.

الف - ترکمن صحرا:

ترکمن صحرا را می‌توان به دو بخش کوهستانی و دشتی تقسیم کرد. بخش کوهستانی که در شرق آن قرار دارد شامل روستاها و بخشهای «کلاله»، «گلیداغ»، «قره بلخان»، «مراوه تپه» و «حصارچه» است که قسمتی از کوهستانهای مغرب و شمال غربی بجنورد را نیز دربر می‌گیرد. در این بخش پوشش گیاهی به علت کمی بارندگی بسیار ناچیز است. بخش دشتی که آنرا معمولاً دشت گرگان می‌نامند در جنوب رودخانه اترک قرار دارد. واز جنوب و جنوب شرقی به کوهپایه‌های جنگلی البرز محدود است. ارتفاع این دشت از سطح دریای مازندران زیاد نیست و به نظر می‌رسد که این دشت با کم شدن آب دریای مازندران و در نتیجه عقب نشینی آن بتدریج

برجود آمده باشد. آب و هوای این صحرا در زمستان معتدل و در تابستان گرم است. بخش بزرگی از این صحرا در شمال غربی شوره‌زار و کم‌آبست ولی کناره‌های رودخانه گرگان و زمینهای نزدیک به دامنه‌ها پر آب و حاصلخیز است.^{۲۷}

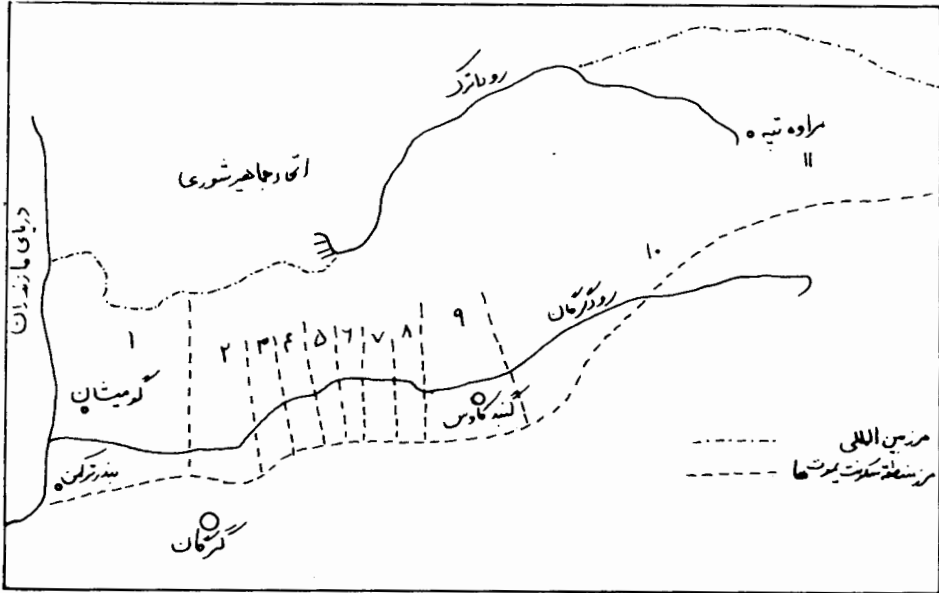
در ترکمن‌صحرا رودهایی چون رود گرگان و شاخه‌های آن، اترک و رودخانه‌های کوچکی چون «ساری‌سو»، «ایلیلی چشمه»، «سوغان»، «خورخور» و «حاجی‌بت» نیز جاری هستند. یموت‌ها در بخش دشتی و گوکلان‌ها در بخش کوهستانی این منطقه سکونت دارند.

ب - واحدهای مسکونی ترکمن‌ها :

ترکمن‌ها در نوعی آلاچیق به نام «ای» زندگی می‌کنند. ترکمن‌های گوکلان که قبل از ترکمن‌های دیگر ساکن شده و به زندگی روستایی و کشاورزی روی آورده‌اند، معمولاً در خانه‌های روستایی زندگی می‌کنند ولی یموت‌ها اکثراً در «ای» زندگی می‌کنند. هر خانواده ترکمنی در یک «ای» زندگی می‌کند و بنابراین «ای» کوچکترین واحد اجتماعی ترکمن‌هاست. معمولاً هر «ای» در کنار چند «ای» دیگر که متعلق به خویشان آنهاست برپا شده‌است و کوچکترین واحد اقتصادی ترکمن‌ها را به نام «ابه» بوجود می‌آورد. چند «ابه» در کنار هم یک تیره و چند تیره یک طایفه را بوجود می‌آورند. چراگاهها و زمین‌های هر «ابه» مشخص است و معمولاً مردم ابه‌هایی که هنوز گله‌چران باقی مانده‌اند در محدوده خود به کوچ می‌پردازند. چنانکه قبلاً گفته شد ترکمن‌ها کوچ‌نشین بوده و منطقه کوچ آنها ترکمن‌صحرا و کوههای بالخان بوده است امروزه فقط در محدوده کوچکی گروهی از ترکمن‌ها به گله‌چرانی و کوچ مشغولند.

ج - پراکندگی یموت‌ها در ترکمن‌صحرا :

یموت‌ها در منطقه دشتی ترکمن‌صحرا از کناره‌های دریای مازندران تا نزدیکی ناحیه کوهستانی شرق آن ساکنند. محل سکونت تیره‌های آن بطور مشخص در شکل ۳ نشان داده شده‌است. چنانکه ملاحظه می‌شود



شکل ۳- مناطق سکونت یموت‌ها در ترکمن صحرا

تیره‌های چونی: آق‌آتابای (۳)، داز (۴)، بدرق (۷)، کوچک (۸)، قانی یوقمات و ایغدر (۱۰).
تیره‌های شرف: جعفربای (۱)، بیلغای (۳)، دووجی (۵)، باقا و بهلکه (۶)، فجوق (۹)، دووجی و قره‌وی (۱۱).

بیشترین زمین را «قانی یوقمات» و «ایغدر» در طرف مشرق اشغال کرده‌اند. «جعفربای» نیز بخش بزرگی در غرب ترکمن صحرا در کناره دریای مازندران را در اختیار خود دارد. «دووویجی» و «قره‌وی» نیز در شرق ترکمن صحرا ناحیه بزرگی را اشغال کرده‌اند. بقیه تیره‌های یموت در بخشهای کوچکی ساکنند. قطعا عامل جمعیت در پراکندگی یموت‌ها در ترکمن صحرا موثر بوده است ولی در اینجا باید گفته شود گرچه «آق‌آتابای» ناحیه چندان بزرگی را در اختیار ندارد ولی قدرتمندترین گروه یموت است. این گروه همواره از لحاظ سیاسی و قدرت نمایی بر گروههای دیگر یموت برتری داشته است.^{۲۸} چنانکه قبلا گفته شد علت مهم پراکندگی یموت‌ها اینست که بعد از گروههای دیگر ترکمن بخصوص «گوکلان‌ها» به کشاورزی و روستانشینی روی آورده و هنوز هم بسیاری از آنها بصورت گله‌چران و کوچنده باقی مانده‌اند.

زیر نویس‌ها :

- 1- Menges, Karl H. (1967)
Peoples, Languages and Migrations in: Central Asia, E. Allworth,
ed. N. Y.
- 2- Irons, W. (1975)
The Yomat Turkmen, University of Michigan Press.

۳- از شجره‌های موجود در میان ترکمن‌ها و کتاب جامع‌التواریخ و نیز از یادداشت‌های آقایان بهروز اشتری و مصطفی صدیق ایمانی در اینمورد استفاده شده‌است.

۴- شجره موجود در دست‌حاجی سیدقلی سعیدی و نیز یادداشت‌های آقای بهروز اشتری.

۵- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸)، «جامع‌التواریخ» به کوشش دکتر بهمن کریمی، شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکاء.

۶- اینانج در مغولستان واقع شده‌است.

۷- قار قروم نام کوهی و شهری در مغولستان بوده است.

۸- «اغوذ» پس از تولد شیر مادر نمی‌خورد مادرش بگران او بود و در خواب دید که بچه‌اش به او می‌گوید اگر خداپرست شوی شیر ترا می‌خورم. بنابراین مادر او پنهانی به خدای تعالی ایمان آورده و محب خدا شد. پس از آن بچه از شیر اومی‌خورد. هنگامی که بچه یکساله شده بود پدر او (قراخان) برای نام‌گذاریدن او با خویشان مشورت می‌کرد. بچه یکساله در این هنگام به‌آواز آمد و گفت نام مرا «اغوذ» نهید. پس او را «اغوذ» نام نهادند. پس از آنکه «اغوذ» به سن بلوغ رسید و مردی رشید شد پدر او «قراخان» دختر «گورخان» را برای او گرفت ولی «اغوذ» به آن دختر گفت اگر خداپرست شوی و به حق گردی ترا دوست دارم و با تو تردیکی کنم ولی دختر نصیحت او را بپذیرفت و بنابراین «اغوذخان» اوزادوست‌نداشت و به او محبت نمی‌کرد. چون پدرش دید که «اغوذ» آن دختر را دوست ندارد، دختر برادر دیگرش «گورخان» را برای او گرفت. «اغوذ» با این دختر نیز همان حرفها را گفت و این دختر نیز بپذیرفت. بنابراین «اغوذ» دارای دو زن بود که هیچکدام را دوست نداشت و با هیچ‌یک از آنها تردیکی نمی‌کرد. «قراخان» چون چنین دید دختر «آورخان» برادر دیگر خود را برای او نامزد کرد. روزی اغوذ هنگامی که از شکار برمی‌گشت این دختر را دید و با او سخن گفت. دختر گفت من خدا رانمی‌شناسم و نمیدانم لیکن از سخن و فرمان تو تجاوز نکنم و مطیع تو باشم. «اغوذ» گفت دلخواه من آنست و چنان می‌فرمایم که به خدا ایمان آوری و به او باشی. او گفت سخن تو قبول کردم. پس از آن «اغوذ» با او عروسی کرد و او را بیش از همه دوست داشت و چون خداشناس و محب خدا بود همواره از پدر و عموهای خود دوری می‌جست و پیوسته نام خدای تعالی را بر زبان می‌آورد.

روزی «قراخان» از دو عروسی پرسید چرا «اغوذ» با وجود اینکه هر دو زیبارو هستید شما را دوست ندارد و به زن دیگرش که در زیبایی از شما پست‌تر است بیشتر علاقمند است؟ آن دو حقیقت را با وی گفتند و گفتند که «اغوذ» دینی دیگر گرفته و به‌خدای زمین و آسمان معتقد شده‌است. «قراخان» از شنیدن این سخن ناراحت شده و با خویشان خود مشورت

کرد و در نتیجه قرار شد «اغوز» را به‌هلاکت برسانند. «اغوز» در این هنگام به‌شکار رفته بود و چون زن دیگر او این سخنان را شنید، بوسیله زنی برای او پیغام فرستاد. «اغوز» پس از شنیدن این سخن دوستان و خویشان موافق خود را جمع کرده و با پدر و اقوام خود به‌جنگ مشغول شده و بر او پیروزی یافت.

۹- طبق روایت جامع‌التواریخ صفحه ۳۲.

۱۰- او یغور به‌معنی به‌ما پیوست و مدد و معاونت کرد. گروهی از خویشان «اغوز» که در جنگ با پدر و عموهایش متحد و متفق او بودند.

۱۱- قذلی به‌معنی گردون است و به‌گروهی از خویشان «اغوز» گفته می‌شود که «گردون» برای حمل غنایم و اموال ساختند.

۱۲- قبچاق از قبوق به‌معنای درخت‌میان پوسیده مشتق است و به فرزندان پسری می‌گویند که از زنی حامله که شوهرش در جنگ کشته شده بود در میان درختی میان پوسیده بدینا آمد و «اغوز» او را پسر خود نامید.

۱۳- قلیج از قال آج به‌معنی بمان گرسنه، آمده است. در راه عزیمت «اغوز» از اصفهان در راه‌زنی بچه آورده به‌سبب بی‌غذایی شیر نداشت و بچه گرسنه شده شوهرش بدان واسطه بازماند و شغالی قراول گرفته بود. مرد چوبی انداخت و قراول را از او گرفت و به خورین زن داد و او را شیر در پستان آمده بچه را سیر کرده و پس از چند روز به‌لشکر شد «اغوز» از آن مرد رنجید و گفت قال آج. بدان سبب فرزندان او را قلیج می‌خوانند.

۱۴- اغاجری نام طایفه‌ای از اقوام «اغوز» که یورت در حدود بیسه‌ها داشته‌اند به معنای مرد بیسه، می‌باشد.

۱۵- افرنج به‌معنای فرنگ و فرنگستان می‌باشد.

۱۶- افسانه‌ای راجع به‌پسران اغوز و تشکیل اقوام ترکمن به‌شرح زیر وجود دارد: پس از چند روز پسران او باهم به‌شکار رفتند و کمانی زرین باسه تیر زرین یافتند و آنرا پیش پدر بردند و پرسیدند که چگونه میان خود تقسیم کنیم؟ او کمان را به‌سه‌پسر بزرگتر و تیرها را به سه‌پسر کوچکتر داد و چنین گفت: «بوزوق» (پاره کردن) لقب اقوامی باشد که کمان بدانها داده شده و «اوجوق» (سه‌تیر) لقب اقوامی باشد که تیرها بدانها داده‌شد. لشکر دست راست از این سه‌پسر بزرگتر و فرزندان آنها و لشکر دست چپ به‌سه‌پسر کوچکتر و فرزندان آنها تعلق دارد و چون راه دست راست بزرگتر است کمان که به‌مثابت پادشاهی است به ایشان داده و تیرها که به‌منزلهت ایلچی است به‌پسران دست چپ داد و تمام یورتهای دست راست و چپ نیز بین آنها تقسیم کرد و گفت: تخت پادشاهی و راه فرمانروایی من از آن قوم «بوزوق» است بنابراین جانشین من «گون»، که پسر بزرگتر است، می‌باشد و اگر تا آن موفق او در قید حیات نباشد پسر دوم یعنی «آی» به‌جای من نشیند.

۱۷- پس از وفات «اغوز»، «گون‌خان» بر تخت نشست و هفتاد سال پادشاهی کرد. روزی نایب پدر او «ایکیت ارمتل‌خواجه» به‌او گفت که پدر شما «اغوز» پادشاهی بزرگ بود و ممالک بسیار گرفته و اموال و چهارپای بی‌شمار داشته‌است و جمله آنها را برای شما فرزندان گذاشته است. اکنون که هر کدام از شما فرزندان دارید برای آنکه آنها جهت مال

وملك با همدیگر مخاصمه نکنند بهتر آنستکه منصب وراه ونام وامقام ولقب هر يك از آنها مشخص شود وهرکدام از آنها را نشانی ومهری باشدکه اموال خود را با آنها علامت بزند ودر نتیجه اموال هر يك مشخص باشد. دعوییی بین آنها پیش نیاید ونیز اعقاب ایشان هر يك نام و نشان خود را در آینده بدانند ودر نتیجه موجب ثبات دولت ونیکنامی ایشان باشد. «گون‌خان» این سخن را پسندیده داشت و «ارپیکیت خواجه» را مأمور انجام آن کار کرد. لقب پسران شش‌گانه وجانب دست راست وچپ لشکر قبلا بوسیله «اغوذخان» معین شده بود پس او تجدید لقب وکنیت ومهر ونشان را معین کرد.

۱۸- اونقون از کلمه انیق به معنای مبارک آمده است وعادت آنستکه هرچه اونقون قومی باشد چون اورا جهت تقال بمبارکی معین گردانیده‌اند آنرا قصد نکند وتعرض نرسانند وگوشت آنرا نخورند.

۱۹- قرتال راقره قوش (قوش سیاه) نیز می‌دانند ودر فرهنگ به معنی عقاب هم آمده است.

۲۰- طوشنجبیل نوعی پرنده است.

۲۱- سنقور نوعی باز است که از انواع دیگر بازها درشت‌تر وقوی‌تر است.

۲۲- اوج نوعی پرنده است.

۲۳- جاقر یا جاقر نوعی باز می‌باشد.

۲۴- از یادداشتهای آقایان بهروز اشتری ومصطفی صدیق ایمانی استفاده شده است.

۲۵- به کتاب آبروتر در زیر نویس ۲ مراجعه شود.

۲۶- لوگاشوا (۱۳۶۰) ترکمن‌های ایران، ترجمه سیروس ایزدی وحسین تحویلی

(۱۳۵۹).

۲۷- ترکمن‌های ساکن ایران، مجموعه کوچ، شماره ۱ (۱۳۶۱).

۲۸- کتاب آبروتر صفحه ۸۰ و ۸۱.

بنام خدا

يك بازي تر كمنى

آئى تريك، گون تريك*

بهر روز اشترى

طرح‌ها: محمد جرمى

تر كمنهاى ايران كه از سه طايفه يا قبيله اصلى وعمده «يموت»، تکه و گوکلان» مرکب اند، در بخشهاىي از شمال و شمال خاورى يعنى در منطقه‌اى بين کناره‌هاى خاورى درياى خزر و حد جنوبى رود اترک و حد شمالى سلسله کوههاى البرز و بخشهاىي از شمال خراسان يعنى در کوههاى آلاداغ (شهرهاى بجنورد و قوچان) و شهر سرخس در کنار ساير مردم ايران زندگى ميکنند. آنها پيش ترها مردمى دامدار و کوچنده بودند ولى امروزه نحوه عمده زندگى ايشان کشاورزى، دامدارى، صيادى، کارگرى، تجارت وغيره... است. باهمه اينها هنوز بسيارى از عادات و آداب و سنن عشيره‌اى خویش را حفظ کرده‌اند. مثلا اگر نظرى به مراسم و آئين‌ها و بازي‌هاى زيبا و با شکوهى كه از غناى فرهنگ مردمى ايشان

*مراد دردى قاضى، «تر کمَن نقل لارى-آتالرسوزى»، انتشارات قابوس گنبد کاووس-صفحه ۱۰۰. و همچنين بايد از آقاىيان عراز مرادارخى، مراد دردى قاضى، منصور برزىن كه اين بازي را براى نگارنده نقل نموده‌اند سپاسگزارى نمايد.

حکایت دارد، بیاندازیم، بازیها و مراسمی که پیوندی ناگسستنی با حیات ایشان دارد، در خواهیم یافت که چرا هنوز به آن پای بند میباشند. وبهین منظور یکی از بازیهای کودکان را مورد تدقیق و بررسی قرار خواهیم داد. میدانیم بازیها یکی از وجوه پهنه فولکوریک هر قوم است. و مطالعه فولکلور هر جامعه الزاماً ما را به واقعیات تاریخی و خصایص فرهنگی - اجتماعی آن جامعه رهنمون میشود، چرا که، فولکلور (یا فرهنگ عامیانه) از بطن واقعیات ملموس زندگی مردم ریشه میگیرد. بنابراین بازیها در هر جامعه‌ای از شئون مادی و معنوی آن جامعه مایه میگیرند، پدید می‌آیند، شکل میگیرند و همراه با تغییر شرایط اجتماعی و فرهنگی دگرگون میشوند. بازیها را که آمیزه‌ای از کنش‌ها و رفتارهای زندگی مردم یک جامعه‌اند، میتوان بعنوان نهادی آموزشی بشمار آورد، که بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم به فرد می‌آموزد، چگونه خود را با شرایط زندگی در آن جامعه تطبیق دهد. در حقیقت، بازیها در فرآیند اجتماعی شدن و فرهنگ‌پذیری فرد در جامعه نقشی پر اهمیت دارند. بنابراین با تدقیق و موشکافی در بازیهای یک جامعه و شناخت نمادها و مناسبات موجود در بازیها میتوان به خصایل و مناسبات فرهنگی - اجتماعی آن جامعه پی برد.

موضوع این نوشتار نقد و تحلیل بازی «آی ترک، گون ترک، گون ترک» (ay terek, gun terek) است. که یک بازی کودکانه ترکمنی است. برای نقد و تحلیل آن ابتدا صورت کاملی از بازی را می‌نویسیم و سپس به ترجمه و تفسیر ابیات و واژه‌ها می‌پردازیم و در آخر به تجزیه و آشکار نمودن مناسبات و نمادها و بحث و بررسی دست می‌یازیم.

چگونگی شکل و انجام بازی

بازی «آی ترک، گون ترک» بیشتر در شب چهاردهم هر ماه (هنگامی که ماه بصورت بدر کامل است) برگزار میشود، و بعنوان یک بازی دخترانه معمول بود. در دهه‌های اخیر تغییراتی در آن رخ داده

و پسرها و دخترها به اتفاق یا جداگانه در عروسی و اعیاد و نیز در شبهای ماه رمضان به این بازی می پردازند. موضوع بازی رسم خواستگاری است. برای شروع بازی معمولاً دو نفر پیش قدم میشوند که میان بازی کنان بعنوان سردسته و رهبر مقبولیت دارند. سردسته را «وکیل» (vakil) می گویند. و کیلها برای انتخاب دیگر بازیکنان اقدام به قرعه کشی بین افراد میکنند و اینکار را براساس قواعد بازی دیگر بنام «یوزوک» (yuzuk) ^۲ انجام میدهند. افراد هر دسته به تعداد مساوی انتخاب میشوند. و پس از آن قرعه کشی دیگری برای تعیین نقش دسته ها بوسیله پرتاب کلاهی به هوا انجام میگردد ^۳. پس از پایان کار دو دسته در مقابل یکدیگر به صف می ایستند. سپس وکیل دسته اول (این دسته نقش خواستگار یا بعبارت دیگر نقش خانواده داماد را بازی میکند). شروع به خواندن بیتی میکند.



دو دسته پس از یارگیری و تعیین نقش، در مقابل یکدیگر به صف می ایستند...

و وکیل دسته دوم (این دسته نقش خانواده عروس را بعهده دارد). با
بیتنی به او پاسخ میدهد. بدین ترتیب :

âytetek, gunterek
bizdan siza kinu gerek

وکیل دسته اول : آی ترک، گون ترک
بیزدن سیزه کیم گرک

وکیل دسته دوم در پاسخ میگوید :

dâvud
..... diyan şum gerek

داود
.... دیین شوم گرک

که بجای سه نقطه میتوان نام یکی از بازیکنان طرف مقابل را قرار داد
مثلاً در اینجا داود می‌گذاریم .
و بعد میگوید :

har kema geljek gerek

هر کمه گلجک گرک

و سپس وکیل دسته اول میگوید :

covi yengeli gerek

ا اووی ینگلی گرک

و باز وکیل دسته دوم در جواب میخواند :

ârdi tengeli gerek

آردی تنگلی گرک

و بالاخره وکیل دسته اول میگوید :

سایراب دوران قزل‌دیلی قیز گرک

sâyrâb dorân qezel dilli qiz gerek

پس از ردوبدل شدن ابیات و درمیان شادی و هلهله کشیدن افراد،
یکی (شخصی که در ابتدای بازی از طرف وکیل دسته دوم تعیین شده‌است)
بطرف دسته دوم هجوم میبرد (در این هنگام افراد دسته دوم دستهای یکدیگر
را محکم می‌گیرند) تا یکی از افراد دسته دوم را (بهروایتی نفرکناری



پس از رد و بدل شدن ابیات، یکی از بازیکنان دسته اول بطرف دسته دوم هجوم میبرد...

وکیل «سردسته» را) با کشمکش وجدال از دیگران جدا کرده و بر باید و با خود به دسته خویش ملحق کرده و به گرو گیرند، ضمن اینکه سعی دارد خود بدست آنان گرفتار نشود. زیرا اگر دوبار فردی از افراد دسته اول به گرو دسته دوم رود. بازی برهم میخورد و از نو باید با انتخاب مجدد افراد و تعیین نقش دسته‌ها بازی را شروع کرد. و بدین ترتیب بازی هر بار پس از به گرو رفتن یکی از افراد دسته دوم و با خواندن متن کامل ابیات ادامه می‌یابد، تا اینکه از دسته دوم یکنفر (که همان سردسته باشد) باقی بماند. در پایان دسته بازنده طبق قرار قبلی باخت خود را می‌پردازد، (جایزه معمولاً خوردنی است و یا اینکه دسته برنده از بازندگان کولی می‌گیرد) و بازی پایان می‌گیرد.^۴



آخرین مرحله بازی، که از دسته دوم فقط سر دسته باقی میماند و بازی پایان میگیرد.

برگردان ابیات و واژه‌ها بفارسی و تفسیر آن

- ۱- آی ترک، گون ترک ماه را می‌خواهیم، خورشید را می‌خواهیم
(یعنی به زیبایی و پاکی و والایی ماه و خورشید را خواستاریم).
- ۲- بیزدن سیزه کیم گرک شما از ماچه کسی را می‌خواهید.
- ۳- داؤد دیین شوم گرک داؤد که جسور و شجاع است.
- ۴- هر کمه گلجک گرک برای هر دختری وقتی معین شده است
(هر وقت قسمت باشد عروس میشود).
- ۵- اووی ینگلی گرک لازم است ینگه‌ای او را همراه باشد (حتماً
ینگه عروس باید زودتر از او بیاید. در مراسم زفاف، ینگه که زنی
کارآمد و نیز نزدیک به عروس است راه و چاه را به او می‌آموزد و
حجله‌گاه را آماده می‌سازد و بالاخره هموست که خبر وصلت فرخنده
را به اهل «ابه» میدهد).^۵

- ۶- آردی تنگلی گرك بهمراه او (داماد) پول لازم است (حتماً باید طلا و نقره داشته باشد و شیربهای خوبی بپردازد. شیربها را معمولاً نقد میگیرند و اگر نداشته باشد قسمتی را نقدی و بقیه را دام باید بدهد).^۶
- ۷- سایراب دوران قزل دیلی قیز گرك دختری باید باشد که مثل بلبل بخواند و زبانش از طلا باشد (یعنی دختری هنرمند، کارآمد، مطیع و پاک و خوش سرو زبان باشد).

معانی و کاربرد برخی واژه‌ها

- ۱- آی = ماه
- ۲- گون = خورشید، روز
- ۳- ترك = مجازاً به معنی خواستار بودن. اما در پرس و جواز افراد محلی و نیز مراجعه به فرهنگ لغات ترکی معنایی برای آن پیدا نشد.
- ۴- گرك = خواستن و خواستار بودن، لازم داشتن.
- ۵- شوم = به همان معنای شوم فارسی است. اما در اینجا مجازاً به معنی - جسور و شجاع است.
- ۶- ینگلی = ینگه، همراه.
- ۷- تنگلی = پول، ثروت، مجازاً مهریه و شیربها (که در قدیم آنرا بصورت طلا و نقره می‌پرداختند).
- ۸- قزل = طلا، سرخ. و کنایه از اندوخته و یا سرمایه‌ای که همیشه همراه يك فرد ترکمن باید باشد (چه بصورت نقدینه و چه بصورت هنرمندی و نجات برای زنان و یا شجاعت و دلیری برای مردان).
- ۹- قیز = دختر، و در اینجا مقصود عروس است.
- ۱۰- دیلی = سرو زبان‌دار، خوش سخن و مجازاً هنرمند و کارآمد.
- ۱۱- سایراب دوران = کسی که نغمه‌سرای می‌کند همچون پرنده‌ای خوش‌الحان (بعضی از پرندگان در قدیم برای ایشان جنبه تقدس هم داشته‌اند).

نقد و تحلیل بازی

گفتیم بازی «آی ترک، گون ترک» مایه از سنن خواستگاری و ازدواج دارد و روابط و مناسبات اجتماعی و نیز همسر‌گزینی و دایره آن را معلوم میکند. در جامعه ترک‌من، ازدواج و تشکیل خانواده و تولیدنسل، از دوجنبه حایز اهمیت است.

اول: نظام عشیرتی و نیاز آن به نیروی انسانی بیشتر و واحدهای تولید گسترده‌تر، و دوم: نقش زنان در تولید، چراکه زن ترک‌من تولیدگر است، نم‌می‌مالد، پشم و نخ می‌ریسد، قالی و فرش و پارچه می‌بافد، شیر می‌دوشد و محصولات لبنی مورد نیاز خانواده را تهیه می‌کند، آلاچیق را برپا می‌دارد، در کاشت و داشت و جمع‌آوری و نگهداری محصولات کشاورزی همکاری و همپای مرد ترک‌من است، و مهم‌تر از همه بچه می‌آورد و نیز در سایر فعالیت‌های حیاتی دیگر همراه و همدوش مرد است. پس، بوجود آمدن هر خانواده یا «ای oy» که حاصل ازدواجی نو است، به «ابه obe» قدرت بیشتر میدهد و آنرا از احترام فراوانتر برخوردار میکند و بنابراین هرچه «ابه»ها گسترده‌تر، در نتیجه، حشم بیشتر و «یورت yort» آن وسیع‌تر و اهمیت طایفه فزونت‌تر است. برای رسیدن به چنین هدفی است که آداب و تشریفات مجلل و با شکوه برای خواستگاری و ازدواج پدید می‌آید. بدین گونه که؛ در عروسی، مسابقات اسب‌دوانی و کشتی توسط مردان و جوانان و رقص و بازی توسط نوجوانان و کودکان و موسیقی و ترانه توسط «بخشی baxši»^{۱۰}ها برگزار میگردد و همه از مرد وزن به شادمانی و سرور می‌گذرانند^{۱۱}.

در مورد وجه تسمیه بازی و همچنین علت برگزاری آن در شب چهاردهم هر ماه و یا اعیاد و عروسی باید گفت: در اعتقادات اولیه ایشان که آئین «شمنی šamani»^{۱۲} بوده است. خورشید و ماه همچون آسمان و زمین و سایر نیروهای طبیعت دارای مرتبه‌ای الهی و مافوق طبیعت بوده‌اند، و آشکار است که مجموعه این اعتقادات و پندارها در همه شئون مادی و

مقوله‌های فرهنگی و اجتماعی تأثیر گذارده باشند. که حتی جای پای بعضی از آنها تا حال هم در برخی مراسم و آئین‌ها و بازی‌ها و غیره پیدا میشود. مثلاً در آئین «پرخوان» (porxan) ^{۱۳} که نوعی رقص آئینی است و به منظور درمان بیماریهای روانی اجرا میشود، این تأثیر بخوبی پیدا است. و اصولاً دیرپایی و سخت‌جانی اعتقادات و باورهای اولیه را نه تنها در میان ترکمانان بلکه در میان دیگر اقوام هم میتوان مشاهده نمود.

در مورد برگزاری بازی در شب چهاردهم هر ماه و یا در شبهای عروسی و اعیاد باید دانست که از اعتقاد ایشان به روزهای سعد و نحس نشأت میگیرد و اصولاً تفأل یکی از ویژگیهای فرهنگی مردم ترکمن است ^{۱۴}. گفته شد؛ که بازیکنان به دو دسته تقسیم میشوند، یکدسته در نقش خانواده داماد و دسته دیگر در نقش خانواده عروس بازی می‌کنند افراد هر دسته نمادی از بزرگان «ابه»های دختر و پسر می‌باشند. میدانیم هر «ابه» مرکب از چند «ای» است که بر اساس شاخصی مشترک باهم پیوند دارند. در مراسم خواستگاری بزرگتران (زنان و مردان) ابه‌های داماد و عروس باهم در مورد مسایل ازدواج (میزان شیربها و مهریه، جهیزیه و نیز زمان برگزاری عقد و عروسی و غیره....) به گفتگو می‌نشینند و تصمیم لازم را اتخاذ می‌نمایند. و هم‌اینان هستند که مخارج جشن عروسی را می‌پردازند ^{۱۵}. و از این جهت کمکی به بنیه مالی خانواده عروس و داماد می‌کنند. که این عمل از رسم یاوری عشیرتی نشأت می‌گیرد و در استحکام بنیان نظام طایفه‌ای نقش عمده‌ای دارد. همچنین دو دسته بودن افراد در بازی نمایشگر این رسم است که وقتی فردی میخواهد ازدواج کند باید از ابه دیگر زن ببرد و نه از ابه خودش، این رسم از رسوم قدیمی است و تصور می‌رود که برای گسترش و قدرت بیشتر ابه‌ها باشد ^{۱۶}. البته با توجه به نحوه زندگی و معیشت ایشان که عمدتاً کشاورزی و دامداری است، مسلماً عوامل دیگر (زمین، آب، دام، مرتع و غیره....) و در نتیجه ثروت و فقر ایشان در تحدید یا گسترش ابه‌ها و همچنین در کاهش یا فراوانی ازدواج‌ها موثر است ^{۱۷}.

گفتیم که؛ هر دسته يك سر دسته دارد که به آن «وکیل» می‌گویند، و در حقیقت اداره کننده بازی است. سر دسته‌ها معمولاً به خاطر مقبولیت و محبوبیت بین سایر افراد، قدرت اداره بازی، حسن تشخیص در انتخاب افراد و غیره... در بین سایر کودکان و نوجوانان مشخص هستند. اینان کار یاری‌گیری و انتخاب افراد و تعیین نقش دسته‌ها را با قرعه‌کشی به انجام می‌رسانند.

در مراسم ازدواج نیز پس از گفتگوهای معمول و موافقت طرفین، برای بقیه حرف و حدیث‌ها و تعیین زمان و مکان مناسب و جاری شدن صیغه عقد و اداره امور، از بین روحانیون و کیلی به نمایندگی از طرف هر خانواده امور مربوط را به انجام می‌رسانند. بنابراین نقش سر دسته‌ها در بازی، برداشتی نمادگرایانه از نقش وکیل‌ها در مراسم ازدواج است.

اما از سوی دیگر در جای جای رفتارهای گروهی مردم ترکمن نقش و اثر رهبری دیده می‌شود. (چه بخاطر مقبولیت و محبوبیتی که در بین عامه دارند و چه بخاطر نفوذ و اقتدار ایشان)، مثلاً در خانواده پدر رهبر بلامنازع است. در ابه «یاشولی yāšuli» ها چنین نقشی را دارند. در طایفه «خان xān» است که سمت رهبری را دارد. و یا حتی در «آلامان âlâmân» ها رهبری از آن شجاع‌ترین و مدبرترین فرد است.^{۱۸} اهمیت و احترامی که مردم ترکمن برای روحانیون و یا شولی‌ها قائلند ناشی از حاکمیت نظام پدرسالاری و طایفه‌ای بر فرهنگ ایشان است. که خود ناشی از نحوه زندگی نیمه اسکان یافته، دامدار - کشاورز - چادر نشین و تاریخ طولانی حیات‌شان است. این روش زندگی و نیز مجموعه آداب و سنن و پندارها و باورهای مربوط به آن همه تحت عنوان «داب» یا «دب dab» خوانده می‌شود.^{۱۹}

پیشتر گفته شد که؛ افراد دسته دوم پس از خوانده شدن آیات دست‌های همدیگر رامی‌گیرند، تا در هنگام حمله و هجوم نگذارند فردی از دسته آنان بگرو رود. این اتصال دست‌ها، از سویی نمادی از پیوندها و علائق شدید خانوادگی طایفه‌ای و از ویژگیهای فرهنگی - اجتماعی

نظام‌های عشیرتی است. و از سوی دیگر به لحاظ اهمیت نقش زن در تولید و در نتیجه استحکام بنیان‌های مالی ابه است. میدانیم در چنین نظام‌هایی جداسدن زنان از ابه یا واحدهای تولید، هنگامی امکان‌پذیر است که ابه بتواند، بهره‌برداری کافی را از نیروی کار و فعالیت ایشان کرده باشد و یا اینکه جانشین مناسبی بجای او پیدا نماید. از این‌روست که ازدواج و بردن عروس مقید به رسوم و سنت‌هایی شده است. مثلاً پس از ازدواج دختر تا مدتها در خانه پدری می‌ماند، تا ظاهراً پخت و پزوخانه‌داری و صنعت را یاد بگیرد.^{۲۰} و اگر چه تا حدودی هم، چنین است، ولی در طی این مدت بهر حال از نیروی او برای امور تولیدی ابه استفاده می‌شود، و همچنین فرصت مناسبی است که جانشینی برای او بیابند.

همچنین گفتیم که بهنگام ربودن و بگرو گرفتن در بازی بین افراد کشمکش وجدالی درمی‌گیرد. این عمل عیناً در مراسم عروسی هنگامی که زنان اقوام داماد برای بردن عروس می‌آیند بین ایشان وزنان اقوام عروس درمی‌گیرد، که اگر چه در ظاهر برای شوخی و تفریح است.^{۲۱} اما در حقیقت نمادی از اهمیت زن و نقش او در حفظ بنیان‌های نظام طایفه‌ای است. که می‌خواهد عضویت زن (عروس) در ابه برای مدت بیشتری برقرار باشد. همچنین گفتیم در بازی پس از کشمکش وجدال بین فردی از دسته اول (نماد داماد) و شخصی از دسته دوم (نماد عروس)، بالاخره داماد موفق به ربودن و بردن عروس می‌شود. در مراسم عروسی هم، همانطور که گفته شد، زنان اقوام داماد بالاخره در آخر با دادن هدایا و شیرینی و پول موفق به بردن عروس می‌شوند. این عمل خود نمادی است، از دادوستدی که بین دو ابه برای در اختیار داشتن نیروی کار دختر انجام می‌گیرد. و از این جهت است که در بین خودشان مصطلح است که زن را می‌خرند.^{۲۲*} پس اگر در اول پس از پرداخت شیربها و مهریه و یا دادن هدایا

* البته باید توجه داشت که این اصطلاح را نباید همانند خرید و فروش کالا تصور نمود. شاید بتوان گفت بعلت عدم‌آشنایی فارسی‌زبانانی که در میان ایشان به تحقیق پرداخته‌اند و یا ناآشنا بودن ایشان با زبان فارسی این اصطلاح بدین شکل رایج شده است.

توانند عروس را با خود ببرند آن وقت است که به زور متوسل می‌شوند، وسعی دارند او را بهر ترتیب برابند. این موضوع به ویژه هنگامی رخ می‌نماید که اصولاً خانواده دختر با ازدواج دختر با پسری موافق نباشند. پس پسر بخاطر عشق و دلدادگی و نیز ایجاد کانون خانوادگی دست به ربودن دختر می‌زند^{۲۳}. بنابراین می‌بینیم اگر چه جامعه قراردادها و سنت‌هایی برای طولانی‌تر شدن عضویت دختر در ابه ایجاد کرده است (نظیر: ماندن عروس در خانه پدری در ازای هر یک روزی که در خانه داماد می‌ماند یک سال در خانه پدر باید باشد، شیربها و مهریه سنگین، مخارج عروس و غیره....)، ولی از سوی دیگر راهها و مفرهایی نیز برای کوتاه‌تر کردن زمان عضویت نیز بوجود آورده است، (همانند: برگشت عروس به خانه شوهر برای وضع حمل و دو سه ماهی در آنجا ماندن، میهمانی‌هایی به مناسبت‌های مختلف در اعیاد و غیره، دیدارهای پنهانی داماد و عروس، و دست آخر ربودن دختر...).

و در آخر باید از رابطه‌ی دیگر یاد کرد که طی آن اگر فردی از افراد دسته اول که خود برای گرو گرفتن و ربودن می‌رود، خود به گرو رود و این عمل چنانکه دوبار انجام پذیرد. بازی برهم می‌خورد، و از سر نو یارگیری و انتخاب افراد و تعیین نقش دسته باید انجام گیرد و بازی آغاز شود. در این مورد می‌توان به ضرب‌المثلی تر کمنی اشاره کرد، «ایکی دن ئوچهدن iki dan uče dan» که میتواند اینطور آنرا ترجمه کرد، دو مرتبه امتحان کنید و دفعه سوم دهنه را برگردانید^{۲۴}. البته این ضرب‌المثل در رابطه با جنگ و ستیزی است که در گذشته نه‌چندان دور در زندگی روز مره ایشان یکی از وقایع عادی بوده است. زیرا همانطور که گفتیم، تر کمنها در گذشته با ولایتی‌ها^{۲۵} دائماً در جنگ و نزاع بوده‌اند.

زیر نویس ها :

- ۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود، به : دهخدا - علی اکبر - مصحح، تاجور، « لغت نامه دهخدا » صفحه های ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۳، ۶۱۰، ۶۱۱ چاپ ۱۳۳۵ .
- و نیز : پیگولوسکایا - ن و، مترجم، کشاورز - کریم، « تاریخ ایران » صفحه ۲۶۵ چاپ چهارم ۱۳۵۴، انتشارات پیام.
- و همچنین : لوگاشوا - بی بی رابعه، مترجمان : ایزدی - سیروس و تحویلی حسین « ترکمنهای ایران » صفحه ۱۸، چاپ اول ۱۳۵۹، انتشارات شباهنگ.
- و یا : پورکریم - هوشنگ « ترکمنهای ایران » مجله « هنر و مردم » شماره های ۴۱ و ۴۲ و ۵۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ سالهای ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶.
- ۲- یوزوک yuzuk = به معنای انگشتر است و « یوزوک بازی » که در طی آن افراد به دو دسته می شوند و یک دسته انگشتری را در میان خود پنهان می کنند و دسته مقابل با طرح سؤالاتی باید آنرا بیاند.
- ۳- صدیق ایمانی - مصطفی، « یادداشت های منتشر نشده درباره ترکمانان » مرکز اسال ۱۳۴۱
- ۴- این بازی در میان همه ترکمنها به همین صورت انجام می گیرد. و فقط جابجا و طایفه به طایفه، تفاوت هایی در نوع قرعه کشی (برای انتخاب افراد و تعیین نقش دسته ها) و تعداد افراد (مثلا دو دسته پنج یا شش یا هشت نفری و غیره) و نیز در برخی واژه ها و اصطلاحات و ابیات دارد.
- ۵ و ۶- قورخانچی (صولت نظام) - محمدعلی، بکوش: اتحادیه (نظام مافی) منصوره و سعدوندیان - سیروس، « نخبه سیفیه » صفحه ۴۴ چاپ اول ۱۳۶۰ انتشارات نشر تاریخ ایران. و نیز : پورکریم - هوشنگ « عروسی و ازدواج و مراسم کشتی گیری در اینچه برون » مجله « هنر و مردم » صفحه ۴۶ شماره ۷۳ آبان ۱۳۴۷.
- ۷ پورکریم - هوشنگ « ترکمنهای ایران » مجله « هنر و مردم » صفحه ۵۶ شماره ۶۱ و ۶۲ آبان و آذر ۱۳۴۶.
- ۸- « نخبه سیفیه » سابق الذکر صفحه ۴۴ و نیز : میرزا ابراهیم، بکوش : گلزاری - مسعود. « سفرنامه استرآباد، مازندران و گیلان »، صفحه ۷۱ چاپ اول ۱۳۵۵.
- ۹- کریمی - اصغر، پرسشی که نگارنده از ایشان نموده است و پاسخ ایشان: « هر آلاچیق يك خانوار هسته ای یا گسترده ترکمن را در خود جای میدهد که خودشان آنرا يك « ای » می نامند. مجموعه چند آلاچیق، که تعداد آن معمولا از دو تاده متفاوت است. و از يك مرتع مشاع (بیورت) استفاده می کنند و کلیه مسایل تعاونی های عشایری در بین « ای » های آن برقرار است، يك « ایه » نامیده می شود. لذا « ایه » رامی توان کوچکترین واحد تولید و « ای » را می توان کوچکترین واحد مصرف در نظام تولید عشایری در ترکمن صحرا محسوب کرد. براین اساس نیز به تولید محصولات دامی، موجودی دام، يك ای، تعداد و افراد خانواده و نیز

موضوع یورت مشاع آن نمی‌تواند به‌تنهایی يك واحد تولید باشد و احتیاج به‌همیاری و همکاری دامی و نیروی انسانی ای‌های دیگر دارد. کالای تولید شده در این نظام به‌نسبت سهم افراد در تولید و نیز مقدار مالکیت بین ایشان توزیع می‌شود، چنین است که در این نظام «ای» واحد مصرف می‌شود.

و نیز: «نخبه سیفیه» سابق‌الذکر صفحه ۳۴.

و همچنین: پورکریم - هوشنگ «ترکمنهای ایران» مجله «هنر و مردم» صفحه ۳۰ شماره ۴۱ و ۴۲، اسفند ۱۳۴۴ و فروردین ۱۳۴۵.

و با: لوگاشوا - بی‌بی‌رابعه «ترکمنهای ایران» سابق‌الذکر صفحه ۹۷: «جماعت‌های وابسته به‌زمین و آب» - «ابه» - که وابسته به‌شرایط معیشتی می‌توانستند واحدهای کم‌و بیش استوارتری را پدید آورند، هستهٔ اساسی جامعه ترکمنها را تشکیل می‌دادند. و بنابراین صفحه ۹۹ «نقشه کلی ارتباط اعضای جداگانه عشیره را با طایفه خود می‌توان چنین مجسم ساخت: انسان - خانواده - آئول - طایفه عشیره».

۱۰- در اصطلاح ترکمنی به‌ترانه‌خوانان و موسیقی‌نوازان «بخشی baxsi» می‌گویند.

۱۱- «نخبه سیفیه» صفحه ۴۴.

۱۲- ویلتس - دوراگه، مترجم، رجب‌نیام مسعود، «سفیران پاپ به دربار خاندان

معول» صفحه ۴۲ چاپ اول ۱۳۵۳: «این اعتقادات در پیرامون تصور مبهم خدای قادر «تنگری» (که tanggeri تلفظ می‌کردند) یا آسمان دور می‌زد که بدان ترکان و مغولان بیابانگرد آسیای میانه از روزگزر کهن ایمان داشتند. در برابر خدای تنگری خدایی بود به‌نام «اتیوگن» که الهه زمین و فراوانی بود. این دو خدا با خدایان خورشید و ماه و نیروهای طبیعت روح کوهها و رودهای مقدس و روح سران قبیله نیاکان پرستیده می‌شدند».

و نیز: پیگولوسکا یا «تاریخ ایران» سابق‌الذکر صفحه ۳۲.

۱۳- کراوس - ریچارد، مترجم، رجب‌نیام مسعود، مقاله «رقص در فرهنگ‌های

بدوی» از کتاب «خاستگاه اجتماعی هنرها» صفحه ۳۷۲ سال ۱۳۵۷ انتشارات فرهنگ‌سرای نیاوران.

و نیز: عناصری - جابر «مراسم آیینی و تئاتر» صفحه ۲۰ حاشیه يك چاپ اول ۱۳۵۸.

و همچنین: میرشکرایبی - محمد: «فیلم و یادداشت‌های منتشر نشده درباره آیین پرخوان» مرکز مردم‌شناسی سال ۱۳۵۷.

۱۴- پورکریم هوشنگ: «ترکمنهای ایران» مجله «هنر و مردم» صفحه ۳۴ شماره

۵۰ آذر ۱۳۴۵.

و نیز: لوگاشوا - بی‌بی‌رابعه «ترکمنهای ایران» سابق‌الذکر صفحه‌های ۱۰۶ و ۱۰۷: «همه ترکمنهای آئول اینچه‌بورون، روزهای چهارده، بیست‌وسه و بیست‌وهفت هر ماه را روزهای خوشبختی‌آوری می‌دانند».

۱۵- «نخبه سیفیه» سابق‌الذکر صفحه ۴۴.

۱۶- بارتولد - و، و. مترجم - کشاورز - کریم، «ترکستان‌نامه» صفحه ۹۳۶: «نکاح

میان دو عضو يك قبیله با رسوم مغولان و اقوام ترك مخالفت دارد». چاپ اول ۱۳۵۲ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران .

۱۷- آیروتر - ویلیام، ترجمه از ، قهرمان- بابك، مقاله «تنظیم و تجدید جمعیت از راههای اجتماعی و نتایج تحقیق درباره تركمنهای شمال ایران» صفحه ۸۴ مجله «مردم شناسی و فرهنگ عامه ایران» شماره يك سال ۱۳۵۳ انتشارات مركز مردمشناسی ایران.

۱۸- «نخبه سیفیه» سابق الذکر صفحه های ۲۳، ۲۶، ۸۹، ۹۹.

و نیز : لوگاشوا - بی بی رابعه «تركمنهای ایران» سابق الذکر صفحه ۱۰۰ .
و همچنین : بطروشفسکی، مترجم - کشاورز کریم، «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول» صفحه های ۸۰ و ۸۲ چاپ سوم ۱۳۵۷، انتشارات نیل.

و یا : وامبری - ارمینوس، مترجم، خواجه نوربان - فتحعلی، «سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای میانه» صفحه ۴۰۵. چاپ اول.

۱۹- «سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای میانه» سابق الذکر صفحه های

۳۹۴ و ۳۹۵.

۲۰ و ۲۱ و ۲۲- میرزا ابراهیم. «سفرنامه استرآباد، مازندران و گیلان» سابق الذکر صفحه ۷۲ و همینطور : میرشكرائی - محمد «آئینها و مراسم تركمانان» ۱۳۵۷ مركز مردم- شناسی ایران .

و همچنین : «نخبه سیفیه» سابق الذکر صفحه ۴۴.

و یا : پوزکریم - هوشنگ مقاله «عروسی و ازدواج و مراسم کشتی گیری در اینچه بورون» سابق الذکر صفحه ۴۶.

۲۳- «نخبه سیفیه» سابق الذکر صفحه ۹۵.

۲۴- «سیاحت درویش دروغین...» سابق الذکر صفحه ۴۰۵ حاشیه يك.

۲۵- تركمنها به مردم غیر تركمنی که در همسایگی ایشان زندگی می کنند، «ولایتی»

یعنی اهل ولایت می گویند.

بنام خدا

شناخت مقدماتی ایل «ایلسون»

مصطفی صدیق ایمانی

طرح‌ها: بهنام سیف‌اللهی

شهرستان اردبیل گذرگاه و توقفگاه ایل «شاهسون»^{*} است. این ایل مشتمل بر طوایفی است که در دشتهایش بصورت پراکنده زندگی می‌کنند. در مورد پیشینه تاریخی و شناخت ایل «شاهسون»^۱، عده‌ای از مورخین بر این باورند که آنها از ترکیه به ایران آمده‌اند تا در پناه شاهان صفویه باشند.

در بستان‌السیاحه تألیف حاج زین‌العابدین شیروانی چاپ اول از انتشارات سنایی ص ۳۴۷ در مورد شاهسون‌ها چنین یاد می‌کند:

«جمعی از نمک بحرامان قزلباشیه بر شاه‌عباس خروج کرده پای جرات و جسارت پیش نهادند، شاه فرمود «شاه سون گلسون» —

Šâh sevan-galsun یعنی هر که شاه را دوست دارد بیاید، لهذا از هر فرقه آمده طاغیان شاه را شکست دادند، پادشاه آن جماعت را «شاهسون» نام نهادند. در میان آن طایفه، طوایف مختلفی است، مسکن ایشان در ملک مغان و آذربایجان و فارس است و قلیلی در خراسان و کابل و کشمیر سکونت

* بر مبنای کسب اطلاعاتی که از مرکز عشایری ایران بعمل آمد. پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، عشایر شاهسون، نام ایل خود را به «ایلسون» تغییر دادند.

دارند و در غریب‌نوازی و مهانداری و شجاعت بر امثال خود طریق سبقت سپارند».

و اما ادامه مطلب . نام طوایف این عشایر اغلب به «لو» ختم می‌شوند (از قبیل : سرخان‌بگ‌لو، طالش‌میکائیل‌لو، جعفرلو و غیره...).

علاوه بر این بعضی از شاهسون‌ها به‌دیگر نقاط ایران چون : فارس، خرقان و خمسهٔ مهربان کوچانده شده‌اند که این‌ها برخلاف شاهسون‌های آذربایجان، معمولاً در زیر سیاه‌چادر^۱ زندگی می‌کنند و با آلاچیق شاهسون‌های آذربایجان تفاوت بسیار دارد.

عشایر سرزمین آذربایجان حوزه شهرستان اردبیل را به سه گروه می‌توان تقسیم کرد.

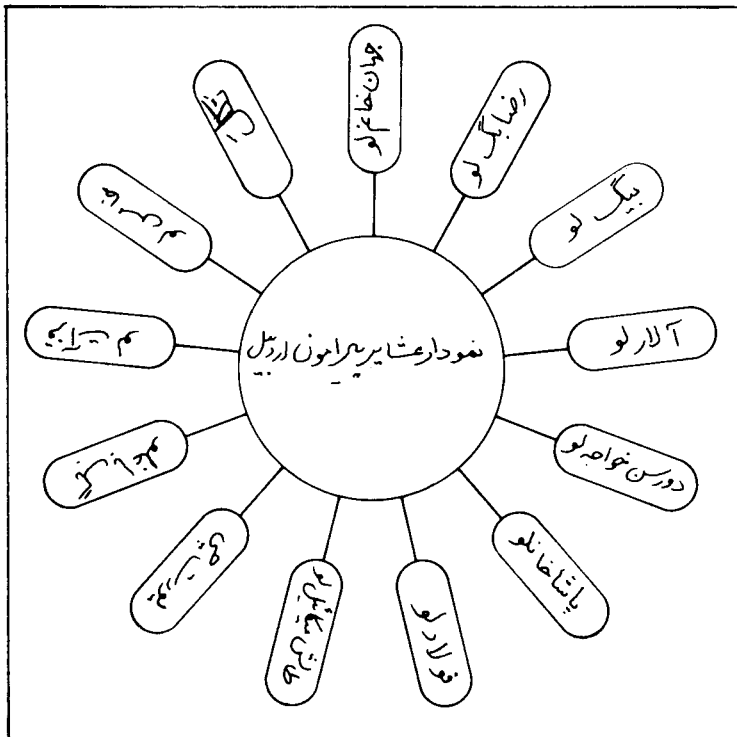
- ۱- عشایر پیرامون شهر اردبیل (محال کوه‌های باغ‌رو).
 - ۲- شاهسون‌های مشکین‌شهر (دشت‌مغان).
 - ۳- عشایر کوه‌های قرا داغ و دامنهٔ سبلان.
- ۱- عشایر مهم پیرامون شهر اردبیل را می‌توان به ۱۲ طایفه بخش کرد که عبارتند از : فولادلو Pulâdlu ، یورت‌چی Yurtçi ، دورسن خواج‌ه‌لو Dursen-xojâlu ، پاشاخانلو Pâşaxânlu ، آلارلو Âlârlu ، بگ‌لو Beyglu ، جهان‌خان‌لو Jâhân-xânemlu ، رضابگ‌لو Rezâbaglu ، خامس‌لو Xâmaslu ، بگ‌باغلو Bagbâqlu ، قزآت‌لو Qozâtlu ، تکل Takla ، طالش‌میکائیل‌لو - Tâlâşmikâillu و علاوه بر سیزده طایفه‌ای که در بالا یاد شد دیگر طوایف و تیره‌هایی نیز هستند که در دشتهای وسیع شهرستان اردبیل بصورت ایلی زندگی می‌کنند.

عشایری که ذکر شد خود را شاهسون می‌نامند، اما برخی عقیده دارند که اینان از عشایر شاهسون جدا هستند و به «پولادلو Pulâdlu معروفند. و خود تیره و طایفهٔ مستقلی بشمار می‌روند و سرزمین زندگی آنها نیز جدا از شاهسون‌ها میباشد.

کوچ این عشایر از قشلاق، چهل روز از بهار رفته آغاز می‌شود که ۱۰ تا ۱۵ روز طول می‌کشد تا به سرزمین بیلاقی خود یعنی کوه‌های

اطراف باغرو Bâqru برسند وقشلاقشان «شوردردارو Sor-dararu»، مجدلو - (مجدلو) "Maçitlu" قزقلعهسی، "Qəzqalasi"، و آنقوتلار "Ânqutlâr" شهرستان گرمی است.

۲- شاهسونهای مشکین شهر از پیشترها برآند که از ۳ ایل و ۳۰ طایفه تشکیل یافته اند و بیلاقشان از نزدیک شهرستان «آهر» تا کوهها و دامنه های سرسبز سبلان گسترده است وقشلاق بیشتریشان (دشت مغان) می باشد وبخشی از آنها در قشلاق زیر آلاچیق وبرخی دیگر در ساختمانها زندگی می نمایند. اما درییلاق، کمتر ساختمان دارند و بیشتر زیر همان آلاچیق ها که برپا می کنند به زندگی می پردازند. شاهسونها بیشتر دامدارند ومعیشتشان از راه دام می گذرد وعده کمی نیز به زراعت و کشت وزرع می پردازند. کوچشان با شتر واسب انجام می گیرد.





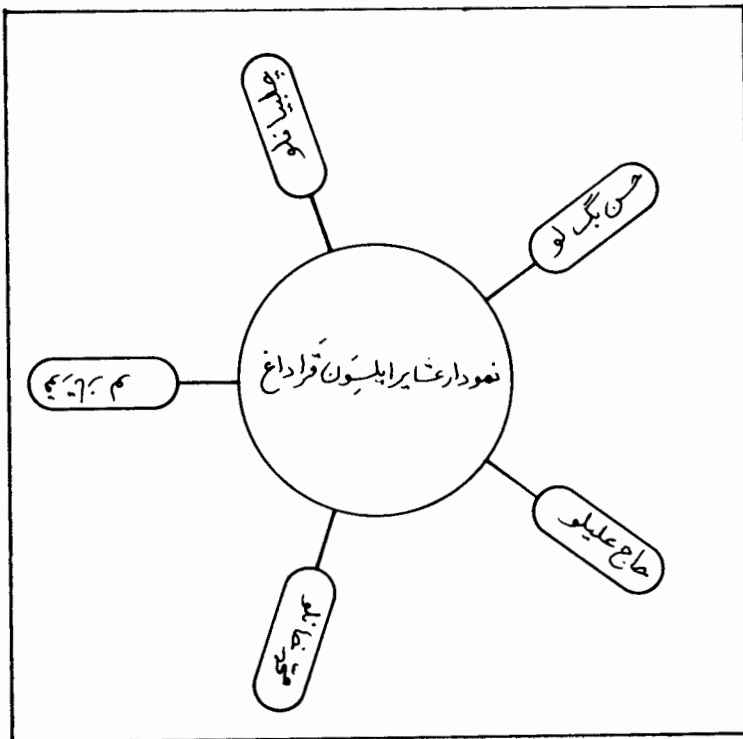
عده‌ای از عشایر ایلون در حال کوچ.

آنها قبل از اینکه به محل تابستانی خود (بالای کوه سبلان) بروند، در اوایل خردادماه بعنوان جایگاه بهاری، در دامنه‌های کوه سبلان آلاچیق برپا می‌کنند. در دوماه تیر و مرداد به بالای کوه‌های سبلان می‌روند و در شهریورماه دوبار به محل بهاری (دامنه‌های کوه سبلان) مراجعت می‌کنند. در اوایل آبان در نزدیکی‌های دشت‌مغان چون: ارشق، تازه‌کندی و... دوباره آلاچیق برپا کرده و چند روزی در آنجا که محل پائیزیشان می‌باشد اطراق می‌کنند و سپس به محل زمستانی خود (مغان) نقل مکان می‌کنند و تا نیمه‌های فروردین در آنجا بسر برده و اواخر فروردین از محل زمستانی به کلی کوچ می‌کنند.

شاهسونهای مشکین شهر در مدت یکسال، هفت بار جابجا می‌شوند و در مسیر کوچ خود که در حدود ۳۰ الی ۸۰ کیلومتر می‌باشد چندین بار منزل می‌کنند، چون محل چراگاه دام‌هایشان نیز مشخص است بنابراین آلاچیق‌هایشان را در محل‌های معین و مشخص که محل اجدادی آنهاست برپا می‌کنند. مسیر بین قشلاق و بیلاق را «الیولو» (ایلراه) می‌نامند.

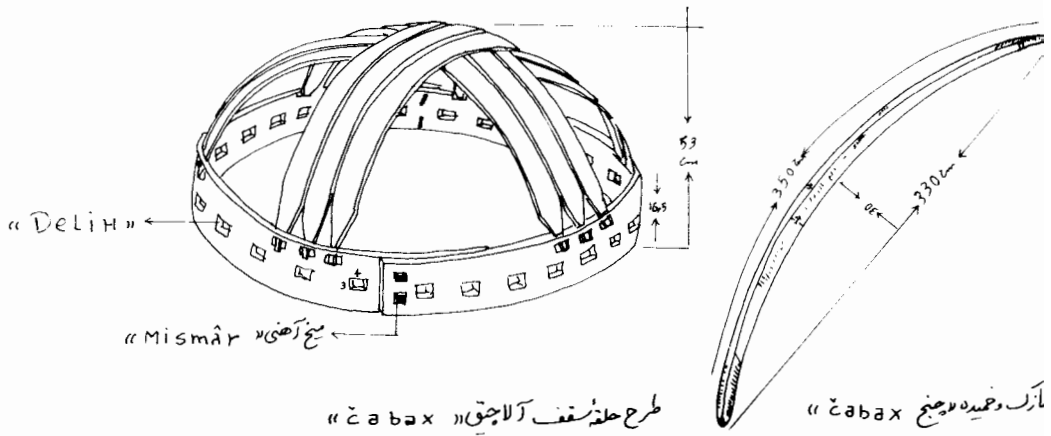
در این کوچ یکساله، بمدت ۳۰ روز فقط مشغول جابجا کردن چادرها می‌شوند. در زیر ۳۰ طایفه مهم مشکین شهر را یاد آور می‌شویم:

۱- عرب لو. ۲- حسین خان بگ لو. ۳- آیواد لو. ۴- علی بابا. ۵- مراد لو. ۶- ادلو. ۷- سید لر. ۸- حاج قجالو. ۹- گیگ لو. ۱۰- جعفر لو. ۱۱- قرا قاسم لو. ۱۲- گوشلو. ۱۳- گیگ لو. ۱۴- جانی یار لو. ۱۵- ساری جعفر خانلو. ۱۶- اجیر لو. ۱۷- بگ دیلو. ۱۸- همون لو. ۱۹- جلودار لو. ۲۰- مغان لو. ۲۱- طالش میکائیل لو. ۲۲- زر گر لو. ۲۳- سر خان بگ لو. ۲۴- مستعلی بگ لو. ۲۵- کور عباس لو. ۲۶- جواد لو. ۲۷- عیسی لو. ۲۸- دمیرچی لو. ۲۹- ترت لو. ۳۰- خلیفه لو - (نمودار ایل).

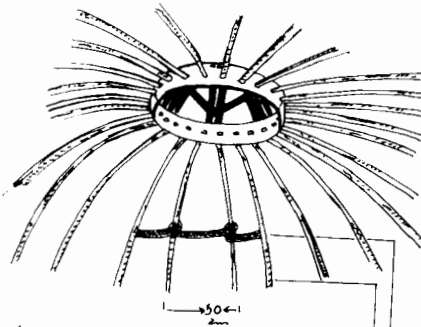


۳- عشایر کوههای قرا داغ مغان نیز به حسن بگ لو - حاج علیلو و محمد خانلو - قورتازلو و چلبیانلو تقسیم می‌شوند، بیلاقشان در دشتهای دامنه کوههای قرا داغ و قشلاقشان بخشی از مغان را در بر می‌گیرد.

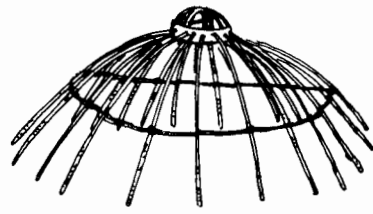
برای برپا کردن آلاچیق، نخست یک نفر مرد «چَمبَر» Ğambara را که سقف اصلی آلاچیق است و از چوب مدور تهیه شده، سر دو دست بلند می کند و بالای سر نگه میدارد، و دیگران یک یک «چَبَخ» Ğabax «ها» را که تیر نازک و خمیده است، یک سر آن را به اندازه ۳ سانتیمتر در سوراخهای کناری دایره سقف چوبی فرو می برند و ته آنرا در زمین می کوبند. به گونه ای که «چمبر» در وسط روی پایه تیرهای خمیده می ایستد. قطر دایره «چمبر» ۱۱۰ سانت و بلندی آن ۱۵ سانتیمتر است (رجوع شود به طرح)



آنگاه برای حفظ تعادل آلاچیق، با دو رشته نوار پهنی بعرض ۵ تا ۷ سانتیمتر از دو طرف (راست و چپ) دور تیرها می بیچند و سر آنها را در چوبی که قبلاً در زمین کنار تیرها فرو کرده اند می بندند تا به استقامت آلاچیق کمک کند. سپس نیمی دیگر از تیرها را با نوار دومی بنام «باستریخ» Bâstarex از طرف دیگر، یک دور به دور تیرها می بیچند بطوریکه گرداگرد تیرهای آلاچیق دو رشته نوار با یک پیچ، دور هر تیر با نیم متر فاصله بیچیده می شود. و سر آن به دو میخ چوبی در طرف بیرونی آلاچیق گره می خورد. سپس از چهار طرف حلقه چوبی سقف، یکسر رشته طناب بلندی را بنام «چسکی سیجیمی» Ğoskasajami گنرانده و در زیر «چمبر»، درست نقطه عمودی سقف به دو شاخه چوبی بنام «دوقاناق» Doqânâq که سر دیگر رشته طناب می باشد گره می زنند، و انتهای طناب

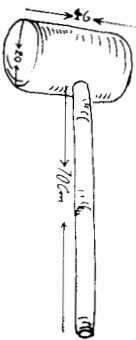


نمای کلی اسکلت چوبی آلاچیق.
 «نوار شمی دستبافت» «باستریخ» با عرض ۱ تا ۱.۵ سانتیمتر
 و طول ۱۴ متر، با محکم نگهداشتن تیرهای آلاچیق.

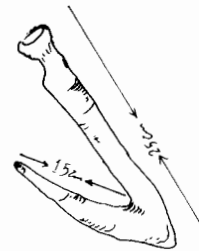
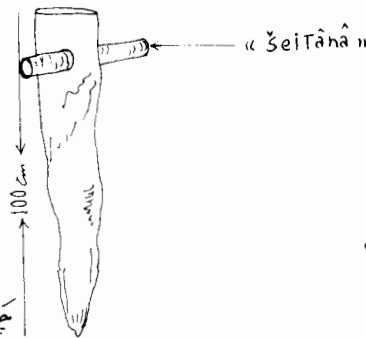


نمای کلی اسکلت چوبی آلاچیق.

را پائین کشیده در زیر توپره شنی که قبلاً آماده کرده‌اند قرار میدهند. در این مرحله بایستی میخ نوک تیزی به بلندی یک متر که از چوب توت ساخته‌اند و به گویش محلی «چسکی» Čoski می‌گویند. با کوبیدن تخم‌اق بر روی چسکی، آن را در زمین می‌کوبند بطوریکه سر آن تقریباً ۲۰ سانتیمتر از سطح زمین بالا می‌ماند. (رجوع شود به طرح چسکی).

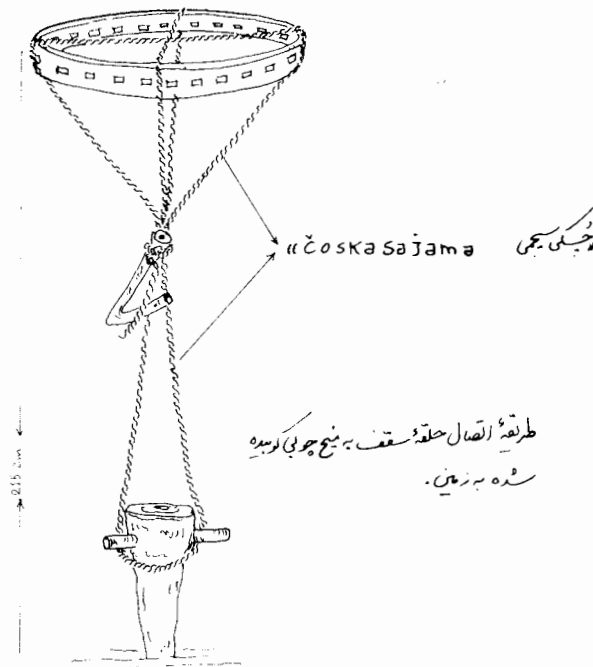


چکش چوبی «Toxmâq» که با آن میخ چوبی.



طرح درخت چوبی «دوماناق» «Doqânâq» طرح میخ چوبی «چسکی» Čoski بر زمین می‌کوبند.

در کنار آن سوراخی است که چوبی بنام «شیطان» Šeytānā به ضخامت دو انگشت و به بلندی ۳۰ سانتیمتر، در سوراخ چسکی فرو می‌کنند که تقریباً سرهای آن از دو طرف به اندازه ۷ الی ۸ سانتیمتر بیرون آید. سپس انتهای رشته طناب را از زیر توپره شنی برداشته یکبار از دور «شیطان» می‌گذرانند و بار دیگر بالا کشیده و به دو شاخه گره می‌زنند. ذکر این نکته ضروری است که با کشیدن رشته طناب، می‌توان اندازه دلخواه آلاچیق را بدست آورد.



اینک استخوان‌بندی آلاچیق که به مانند نمای گنبد است آماده می‌شود، تا نمد (Kečə) روی سطح گنبد کشیده شود. پیش از آنکه نمد روی آلاچیق کشیده شود. گرداگرد پایه آلاچیق را با دو قطعه حصیر نی‌ای می‌پوشانند. نگاه کنید به عکس

سنگینی پوشش آلاچیق بیشتر بر روی «چمبر» یعنی سقف گنبدی شکل قرار می‌گیرد بنابراین اگر بخواهند از آلاچیق بزرگتری استفاده بکنند. بایستی سقف اصلی را نیز بزرگتر بسازند. لازم به یادآوری



طریقه بالا کشیدن نمد بر روی
سقف آلاچیق از زمین.

است که در میان شاهسون‌ها، آلاچیق در اندازه‌های بزرگ و کوچک برپا می‌شود. بزرگترین ۲۸ تیر و کوچکتر آن ۲۴ تیر دارد. در میان شاهسونها افرادی که وضع مالی مطلوبی ندارند از آلاچیق‌های ۲۴ تیری استفاده می‌کنند چرا که نسبت به وسعت چادرهای ۲۸ تیری خرج آن نیز کمتر خواهد شد.

خانواده‌ها یا طوایفی که وضع مالیشان نسبت به دیگر طوایف بهتر است از آلاچیق‌های بزرگتری استفاده می‌کنند. بدین ترتیب از یک منزلت اجتماعی خاصی برخوردار می‌شوند، میهمان‌پذیریشان بیشتر می‌شود و سفره گسترده و صاحب اسم و رسم و در چهارچوب ایلی، یا طایفه‌ای، با خانواده گسترده و دارای حق رای قاطع. در این هنگام یک نفر از تیرها بالا می‌رود و روی «چمبر» می‌نشیند تا نمدهارا روی تیرها بالا بکشد. نمدهایی که روی آلاچیق می‌افتد. ستبری آن ۳ سانتی‌متر است که بصورت سه گوش تهیه شده تا به راحتی روی آلاچیق قرار بگیرد.

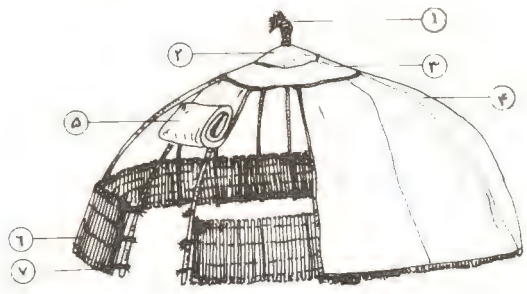
پهنای این تکه‌های سه گوش، به نسبت فاصله تیرها از یکدیگر و کوچکی و بزرگی آلاچیق، متفاوت است. مردها نمدها را که بصورت ۱۴ «ترك» (تخته) و ۷ قلیب (قالب) بصورت تا شده است بالا می‌دهند. هر آلاچیق سه قالب بنام «اوج بلیک Uçbulak» یعنی قسمت راست، چپ و

عقب آلاچیق رامی پوشاند. دونمد پهلوی را "Yân-keča" ، وعقبی را "Dâli-keča" می گویند. فاصله دو تیر را که تقریباً از دیگر تیرها ضخیم تر است و علامتی نیز دارد به اندازه یکمتر از کف آلاچیق به بالا خالی می گذارند که محل رفت و آمد باشد.

نمدها که روی آلاچیق قرار گرفت، با نخ پشم بهم متصل می شود. نمدی که برای در ورودی تهیه می کنند بر روی حصیر می دوزند و بوسیله بند دراز پشمین، از لبه سقف می آویزند به گونه ای که قرقره وار بتوانند نمد را به اندازه یکمتر یا بیشتر بالا و پائین بکشند. معمولاً آلاچیق همیشه پشت به باد برپا می شود تا از در ورودی باد و خاشاک داخل آن نشود. این محل را به گویش آذری "Yellax" می گویند. در این هنگام سقف آلاچیق به اندازه یکمتر خالی می ماند که بانمدی بنام «بقازلیق Boqâzlaq (گلویی)» به نمد زیرین دوخته می شود. و نمد گرد دیگری بنام «باشلق Bâşlaq» روی گلویی می اندازند که لبه های آن قسمتی از نمدهای گلویی رامی پوشاند و بوسیله بندهائی به نوك سقف محکم بسته می شود. برای زیبائی آلاچیق ، منگوله پشمین الوان بنام «گتاز Gotâz» بالای آلاچیق می دوزند. نمدها در اثر گذشت زمان رنگ اصلی خود را در اثر دود و آتش، گرد و خاک، از دست می دهند و دو نام ترکی بخود می گیرند «آق کچه، قراکچه» یعنی نمد سفید و نمد سیاه.

درون آلاچیق

داخل آلاچیق را که با نواری بعرض ۱۰ سانتیمتر و پشمی الوان است تزئین می نمایند و لبه پائینی آنرا با تور سیاه بشکل سه گوش زینت می دهند (نگاه کنید به عکس) نوارها متناسب با محیط آلاچیق بافته می شود. این نوارها دارای نقوش ساده و هندسی حیوانات است که در گذشته با نخهای الوان پشمین بدست زنان و دختران شاهسون بافته می شد. نقوش این نوارها احتمالاً همانند سایر نقش و نگارهای عامیانه دیگر شاهسون، مأخوذ و ملهم از محیط زندگی طبیعی آنها و نیز بنیادهای نیازی این گروه انسانی دامدار و شکارگر به مواهب طبیعی بوده است.



طرح نمای کلی آلاچیق «ایلسون»

- ۱ تکوله «qotâz»
- ۲ «Bâşliq»
- ۳ «Boqâz Laq» یا «Ârâxçin»
- ۴ دونه‌چیلوی «yân-keça» قسمت نخعی را «Dâli-keça» یا «çol-qâşi»
- ۵ نمد دیروردی «qâpi-bâşi» یا «yellix»
- ۶ چیخ یا چیش، حصیر است که لانه‌های بی درازای ۵۰ تا ۸۰ سانتیمتر یا رشته‌ای از موی بز سبده‌گیر متصل می‌کنند و گرد آلاچیق می‌گردانند، در دو سر حصیر یک صفت طناب کوتاه و حلقه در بنام «Aşiq» وجود دارد که به پایه‌های دیروردی قرار می‌گیرد.



دو نمونه از تزیینات درون آلاچیق که در گذشته بدست دختران و زنان «ایلسون»های آذربایجان بافته میشد. ولی امروزه از این نوارهای نقش و نگار کمتر میتوان یافت. این نقش‌ها بناهای: پله، پنجه‌گره، شانه، برگ، دسته قیچی، ستاره و شاخ قوچ زینت‌بخش درون آلاچیق بود.

امروزه به ندرت می‌توان از این نوارها یافت ولی در گذشته نه چندان دور، بیشتر اینگونه رشته نوارها برای تزئین آلاچیق رئیس ایل و یا رئیس طایفه مورد استفاده قرار می‌گرفت، نوع دیگر رشته نوارها که امروزه ساده و گلیم بافت تهیه می‌شود، برای بستن نمد، بهنگام برچیدن آلاچیق مورد مصرف قرار می‌گیرد.

در داخل آن مفرش‌های دو طرفه پشمی، و دیگر وسایل زندگی را به ترتیب اهمیت گرداگرد آلاچیق می‌چینند. بیشتر این کارها و تزئینات بوسیله زنان هنگامی که اسکلت آلاچیق آماده می‌شود انجام می‌دهند. اندکی به در ورودی مانده، اجاقی است که پخت‌وپز در روی آن انجام می‌گیرد. و کف آن باقالی یا جاجیم‌های پشمی خوش‌نقش و نگار محلی مفروش می‌شود.

برچیدن آلاچیق

برای برچیدن آلاچیق نخست نمدها را به همان روش که بالای آلاچیق پهن کرده‌اند پائین آورده و تا می‌نمایند، سپس رشته نوارها را از پیرامون و داخل آلاچیق باز کرده و طناب «چمبر» را نیز باز می‌کنند، تیرها را يك يك از سقف بیرون کشیده بر روی یکدیگر می‌گذارند، این تیرها در دو دسته ۱۲ یا ۱۴ تایی می‌شود. «چسکی» را بوسیله تخماق از زمین بیرون می‌آورند و تمام وسایل را بسته‌بندی نموده و درون مفرش‌ها جای می‌دهند، و بار شترها می‌کنند. برپا کردن و برچیدن آلاچیق تقریباً بعهدہ زنان و مردان خانواده است که گاهی در این کار مردان و زنان همسایه نیز آنان را یاری می‌نمایند.

کوه

اصولاً آلاچیق همراه با کومه است که بشکل دالانی برپا می‌شود. برای برپا کردن کومه که مربوط به چوپان‌هاست، ابتدا ۲۸، ۲۶ یا ۲۴ چوب که از درختان جنگلی بنام «قزل‌گر Qazalgor» می‌باشد آماده می‌کنند. گاهی بلندی این چوب‌ها به ۲/۱۰ متر می‌رسد، همگی يك اندازه و يك



چهره يك خانواده «ايلسون» با يوشاك محلی در «ناوور» اردبیل.

دست و صاف نیستند و کوتاه و بلند می‌باشند. برای وصل کردن سر چوبها بهم ویرپایی آن، از شاخه‌های نازکتر درختان نیز استفاده می‌کنند، نوک چوبها را با تکه‌ای نخ و یا لته‌ای پارچه بیکدیگر می‌بندند، به گونه‌ای که حالت کمانی شکل بخود بگیرند. (نگاه کنید به عکس) پایه‌های آنرا بیست



چگونگی برپائی کومه «ايلسون» و تقسیم‌بندی لوازم زندگی در داخل آن.

سانتیمتر بر زمین فرو کرده، برای اینکه پایه‌های چوب محکم باشد، با تکه‌های «چیم Čam» که کلوخی از زمین نرم باشد، در پای چوبهای کمانی شکل می‌گذرانند، اینکار را پای تمام چوب‌ها انجام می‌دهند، آنگاه گرداگرد آنرا با «چیخ Čax» (همانند حصیر آویز پشت پنجره‌ها) که به پهنای ۶۰ سانتیمتر می‌رسد می‌گیرند و فاصلهٔ دوتیر، را که در ورودیست، پشت به‌باد خالی می‌گذارند، از کنار در ورودی با «قاتمه Qatma»^۸ که نواری به پهنای ۴ سانتیمتر است دور چوب را بهم می‌بندند و پس از آن با «دابان‌ایی Dābānīpi» (طناب پاشنه) که نیم متر از سطح زمین بالاتر است گرد چوب‌ها یک‌یک می‌ببند، و بعد از آن «باسترخ» که همان نوار پشمی است یکبار دیگر کار نخست را تکرار می‌کنند، سپس نمدها را که دوتکهٔ بزرگ، از چند تخته نمد بهم دوخته تشکیل شده‌است، روی چوب‌ها می‌اندازند. دو سر هر تخته نمد، یک نوار شش سانتیمتری بنام «اورکن Urkan» دوخته شده‌است که آنرا روی چوب‌ها پهن می‌نمایند، و دو رشته «اورکن» از دو طرف لبهٔ در ورودی، هر کدام از پشت چهار چوب گذشته و به آن گره می‌خورند، اینکار در طرف دیگر نیز انجام می‌شود و بدینگونه «اورکن» دو طرف یک لت نمدها، از ۸ چوب می‌گذرد، با این حساب دو نمد کومه، ۱۶ چوب را در دو طرف کومه نگه‌میدارد. نمدهای اطراف کومه که انداخته شد، سقف آن مانند آلاچیق مقداری خالی می‌ماند و آنرا با یک تکه نمد هشت ضلعی، که از چند تکهٔ کوچکتر بهم دوخته شده روی آنرا می‌پوشانند و بندهایی بنام «رشم Rašma» از هر ضلعی، آنرا به میخهای چوبی کناره بیرون کومه می‌بندند. فضای داخل کومه در این موقع به ۴ الی ۵ متر می‌رسد.

در درون کومه، مقابل در ورودی، چالهٔ اجاقی کنده‌اند که روی آن سه پایه‌ای آهنی بنام «ساج‌ایاقی Sājayāqi» قرار می‌گیرد، روی اجاق پخت‌وپز و گرم کردن شیر و دم کردن چایی انجام می‌گیرد. در کنار اجاق، سه تکه «اجاق قراقی Ojâq-qaraqı» که هر یک از سه تخته جاجیم بهم دوخته شده‌است می‌اندازند، اندازه هر جاجیم ۶۰×۱۲۰ سانتیمتر

می‌باشد که يك طرف آنرا نمد دوخته‌اند و بر روی زمین انداخته می‌شود. سه گوشه اجاق، سه جاجیم یادشده را پهن می‌کنند، و جاهای خالی کومه بوسیله «دشنگ Došanak»^۹ مفروش می‌شود و دیگر اشیاء از قبیل جوال، رختخواب و وسایل زندگی چوپانی، مقابل گوشه در ورودی، در کنار داخلی کومه می‌چینند.

زیر نویس ها :

- ۱- برای شناخت بیشتر شاهسون و پیشینه تاریخی آن رجوع شود به کتابهای زیر:
- ۱- تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم ج اول ص ۲۰۴.
- ۲- سیاحتنامه شاردن ترجمه محمد عباسی - ناشر موسسه مطبوعاتی امیرکبیر فروردین سال ۱۳۳۶ شمسی ج ۸ ص ۲۰۶ تا ۲۱۱.
- ۳- سفرنامه پیتر دولاوله ترجمه شجاع‌الدین شفاء از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۳۴۴ تا ۳۴۶.
- ۴- کتاب زندگانی شاه عباس اول ج اول صفحات ۱۷۵ تا ۱۷۸.
- ۵- ج دوم عالم‌آرای عباسی ص ۱۱۰۶.
- ۶- سیاه‌چادر آلاچیق فارس، خرقان و خمسه بوسیله دار زمینی بدست زنان واز موی بز بافته می‌شود.
- ۷- چبج - تیرهایی بشکل مستطیل در ابعاد ۴ یا ۵ سانتیمتر و به بلندی ۳ تا ۳½ متر که از چوب بوسیله صنعتگران در بازار شهر اردبیل ساخته می‌شود و به معرض فروش می‌رسد. بالای تیرها را چند سانتیمتر نازک می‌کنند که در سوراخهای حلقه سقف «چمبر» جا بگیرد. پائین تیرها را تقریباً نوک‌تیز می‌کنند که در حدود ۸ الی ۱۲ سانت در زمین فرو رود.
- ۸- قاتمه - نواریست پشمی، و نوع بافت آنرا «ارشم Aresma» می‌نامند که به دست زنان شاهسون بافته می‌شود.
- ۹- دشنگ همانند «اجاق قراقی» جاجیم بزرگی است که يك طرف آنرا نمد دوخته‌اند.

بسمه تعالی

بلوژد، پایگاه ایل بچاقچی*

محمد میرشکرانی

مختصری برای آشنایی با ایلات کرمان

نوارپهنی از کوه‌های پیوسته و گسسته‌بخش وسیعی از منطقه کرمان را از سمت جنوب شرقی تا حدود شمال و شمال غربی پوشانده است. کوه‌های جبالبارز، جویبار، چارگنبد، لاله‌زار، بیدخون و... از جمله ارتفاعات مشهور این کوهستان‌ها است. علفچرهای فراوان دره‌ها و دامنه‌های این کوه‌ها و نیز مراتع گرمسیری از روئیه و جیرفت و رودبار و حوالی حاجی‌آباد بندرعباس و... شرایط اقلیمی مناسبی را برای گله‌داری و کوچندگی به وجود آورده است که از جمله عوامل تداوم این نوع معیشت در منطقه می‌باشد. این کوهستان‌ها بیلاق (و به اصطلاح محلی سرحد) تمام ایل‌ها و طایفه‌های کوچ‌رو کرمان است. هر کدام از طایفه‌های کوچنده بر حسب امکانات و حقوقی که بر مبنای قراردادهای سنت‌های ایلی بر مراتع دارند،

*- این نوشته حاصل سفر کوتاهی است که نویسنده در تابستان ۱۳۵۵ به ده بلورد halvard از توابع سیرجان و حوزه ایلی اطراف آن داشته است، و گزارشی است مختصر برای آشنایی با ایل‌نشینان کرمان و ایل بچاقچی و نه یک مقاله تحقیقی، که در آن صورت به‌حاجت پژوهش و بررسی کامل‌تر و دقیق‌تر می‌باشد.



کوچ، در راه «سبزواران - کهنوج». خرداد ماه. ۵۵

در فواصل متفاوت به کوچ‌های بلند و کوتاه می‌پردازند. بعضی در فاصله مراتع مرتفع و کوهپایه‌ها کوچ می‌کنند و برخی دامنه بیلاق و قشلاقشان از کوهپایه‌های سردسیر تا مراتع گرمسیری جنوب جیرفت و سیرجان و حدود حاجی‌آباد بندرعباس گسترده است. به عبارت دیگر اولی‌ها کوچ عمودی دارند یعنی بین دو نقطه با فاصله کم و اختلاف ارتفاع زیاد کوچ می‌کنند و دومی‌ها کوچ افقی می‌روند، یعنی بین دو نقطه با فاصله زیاد و اختلاف ارتفاع کم کوچ می‌کنند. در نتیجه این دو نوع کوچ، اولی‌ها برای حمل و نقل از الاغ و قاطر استفاده می‌کنند که توان رفتن در راه‌های کوهستانی را دارند و دومی‌ها وسیله حمل و نقلشان شتر است که حیوان راهوار بیابان‌ها و دشت‌های گرم است. اما امروزه آرام‌آرام ماشین دارد جای شتر را می‌گیرد و کسانی که از توانایی مالی کافی برخوردارند، بار و بندشان را با وانت حمل می‌کنند که هم راحت‌تر است و هم بر اعتبار و منزلتشان می‌افزاید.

عنوان کوچنده برای ایلات و عشایر کرمان و واژه کوچ برای

تحرک مکانی بخشی از آن‌ها، بر حسب روال معمول به کار برده شده است. در صورتی که بیشتر نزدیک به تمام این طایفه‌ها به معنای دقیق کلمه کوچنده به شمار نمی‌روند. چنانکه تقریباً تمام این ایلات در بیلاق و قشلاق مختصر کشت و کاری دارند و حتی عده‌ای از آن‌ها قبل و بعد از کوچ مدت بیشتری در بیلاق یا قشلاق می‌مانند تا به امور زراعت پردازند. از این رو بهتر است در مورد این ایلات واژه نیم کوچ نشین به کار برده شود. در اغلب طایفه‌های یکجانشین شده نیز هنوز عناصر عمده نظام سنتی ایلی، از جمله دامپروری مبتنی بر بیلاق و قشلاق بردن گله‌ها و تسلط روابط خویشاوندی مبتنی بر پدرسالاری استمرار دارد. در واقع اینان را گرچه یکجانشین شده‌اند، ولی همچنان باید در شمار ایلات به شمار آورد؛ با این تفاوت که به جای کوچندگی یا نیم کوچندگی، رومه گردانی می‌کنند. اما در آمارگیری‌های عمومی معمولاً ایلات یکجانشین شده حتی اگر هنوز نظام سنتی ایلی خود را داشته باشند، جزو جمعیت روستایی به شمار می‌آیند. چنانکه بنابر آمارگیری سال ۱۳۵۵ تنها ۵/۴٪ جمعیت استان کرمان را جمعیت متحرک^۱ که شامل ایلات و عشایر کوچنده هم می‌شود تشکیل می‌داده است. این رقم شامل ۱۰۲۳۷ خانوار عشایری و ۳۵۵ خانوار متحرک می‌باشد.^۲ در این آمارگیری جامعه‌های ایلی یکجانشین و رومه گردان، در شمار ایلات به حساب نیامده‌اند.



سیاه چادر (پلاس) های يك «ایشوم رایینی» در مراتع اطراف «بلورد».

ایل‌نشینان کرمان از جمله ناشناخته‌ترین طایفه‌های چادرنشین ایران می‌باشند. شهرت اغلب آن‌ها از محدوده منطقه کرمان و مناطق مجاور آن فراتر نمی‌رود، زیرا این ایلات هرگز در جریانات تاریخی و سیاسی ایران نقش عمده‌ای نداشته‌اند. شاید به این سبب که اغلب کوچانده شده از مناطق دیگر کشور هستند و در واقع در خارج از سرزمین اصلی خود بقرار گرفته‌اند. در نتیجه به سبب محدود بودن امکانات و شرایط لازم و کافی برای رشد و گسترش، نتوانسته‌اند در سطح کشور و دولت مرکزی قدرتی به دست بیاورند. اما در رویدادهای تاریخی و مسائل سیاسی منطقه کرمان، کم‌وبیش ایفاگر نقش قابل توجهی بوده‌اند.

درباره ایل بچاقچی - bočaqči

ایل بچاقچی یکی از ایلات بزرگ کرمان است که امروزه بخش عمده آن در بلورد و روستاها و آبادی‌های دوروبر و نزدیک آن یکجانشین شده است. بچاقچی‌ها تا حدود سی سال پیش کوچ می‌کردند و زندگی چادرنشینی داشتند. مرکز ایل ده بلورد بود و سران ایل در آنجا زندگی می‌کردند. آخرین خان آن‌ها حسین خان بچاقچی بود. پس از او هرم سلسله مراتبی قدرت ایل که در راس آن خان و سپس کلاتران و ریش سفیدان و کدخدایان و سرایشوم‌ها قرار داشتند به تدریج فرو ریخت و امروزه از آن تنها قاعده هرم که ایشوم‌ها باشند، باقی مانده است.

بنابه گفته‌های پیرمردان و مطلعان بلورد، این ایل را در زمان نادرشاه از قره‌داغ آذربایجان به منطقه کرمان کوچانده‌اند. بچاقچی‌ها مسلمان و شیعه مذهبند، زبانشان ترکی است اما به سبب سال‌ها ارتباط با روستائیان و ایلات فارسی زبان، امروزه واژه‌ها و ترکیبات فارسی در زبانشان غلبه پیدا کرده است. آن‌ها علاوه بر گفتگوهای روزمره، در کار کشاورزی و حتی در قالبیافی از اصطلاحات فارسی استفاده می‌کنند. در کتاب «پیغمبر دزدان» درباره این ایل چنین آمده است: «ایل بچاقچی از ایلات معروف کرمان است که در کوهستان چارگنبد و دهات بلورد و کهن

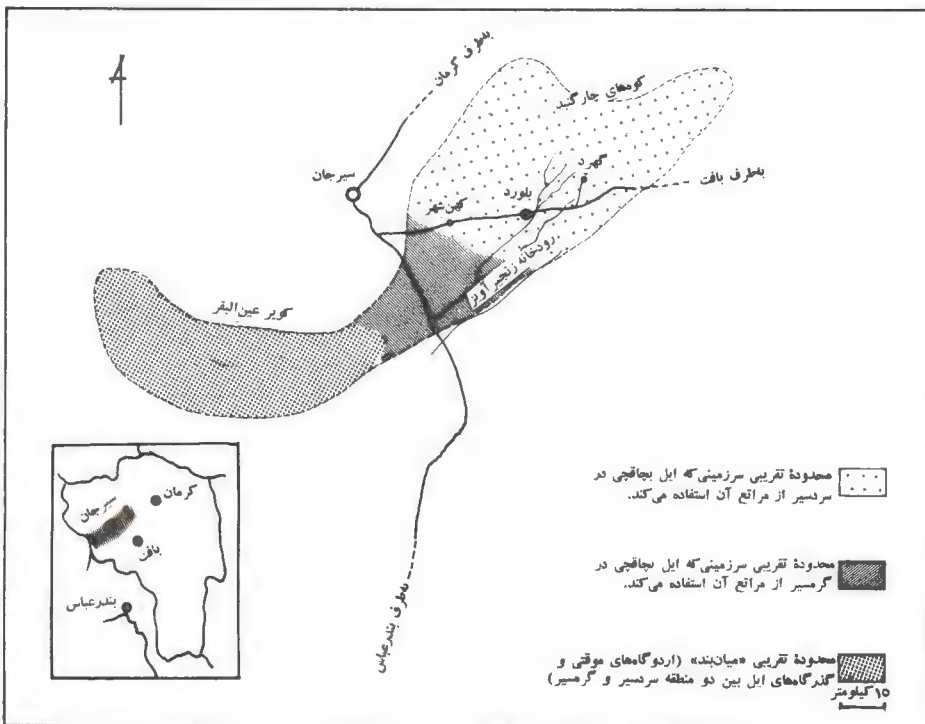
شهر واقع در بین سیرجان و کرمان سکونت دارند. احتمال دارد که وجه تسمیه این ایل از کلمه «بوچاق» ترکی به معنی شمشیر یا چاقو و «چی» پسوند اتصاف باشد به معنی نیزه گذار و دشمن دار و امثال آن و شاید هم از «بوچاق» (ترکی به معنی عسل) گرفته شده باشد... ولی وجه تسمیه قبلی از نظر روحیه افراد این ایل مناسب تر می نماید.^۳ همچنین در جای دیگر آمده است: «اصل این ایل ترک است و افراد آن به لهجه ترکی نیز صحبت می کنند و ظاهراً باید از آنر بایجان به این نواحی کوچانده شده باشند، (شاید در ایام صفویه) در سفرنامه ابن بطوطه ذکر می شود از طایفه ای بدین نام در حدود آنر بایجان می رود که در ترجمه آن گوید: در سیواس کسان احمد بچقچی به استقبال ما آمدند»^۴.

بچاقچی ها در زمانی که چادر نشین بودند قلمروشان در فاصله کوه های چارگنبد (در حدود شمال شرقی و شرق سیرجان) و قشلاق عین البقر و مراتع اطراف آن (در قسمت جنوب غربی سیرجان) بود. گله هایشان شامل بز و گوسفند بود و در بیلاق زراعت هم داشتند و قالی هایشان در تمام منطقه کرمان به مرغوبیت و زیبایی شهرت داشت. مسکنشان سیاه چادر یا پلاس بود که خودشان آن را بانخ تاییده از موی بز می بافتند، بر گرد سیاه چادر دیوارهای حصیری به نام چق – çeq می کشیدند که آن هم با نی و نخ پشم توسط زنان ایل درست می شد.

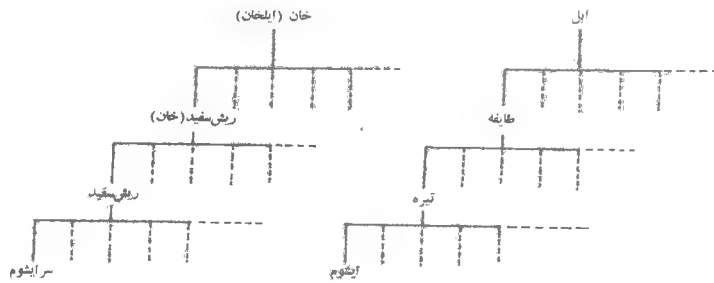
ایل بچاقچی از چندین طایفه و تیره تشکیل می شود و کوچک ترین واحد آن ایشوم – eyşum است که شامل چند خانوار می باشد. ایشوم ترکیب ثابتی ندارد و معمولاً چند خانوار با توافق یکدیگر تشکیل یک ایشوم را می دهند، به همین لحاظ به اصطلاح خودشان خانوارهای یک ایشوم با یکدیگر «شریک گله» هستند. این خانوارها ممکن است با یکدیگر خویشاوند باشند یا نباشند، و ممکن است یک خانوار عضو ایشوم در پایان سال دامداری (آخر بهار) به دلیل عدم توافق یا به دلایل دیگر از شریک گله های خود جدا شود و به ایشوم دیگر بپیوندد. به طور کلی خانواده در ایشوم هسته ای است و از استقلال نسبی برخوردار است، اما هر خانواده با سایر خانواده های



بخشی از «بجاقچی» ها هنوز در زیر این چادر (پلاس) ها زندگی می‌کنند.



محدوده تقریبی قلمرو ایل «بجاقچی».



سازمان اجتماعی و نظام سلسله‌مراتبی اداره ایل بچاقچی در گذشته

عضو ایشوم در مجموعه کارها يك همبستگی اجتماعی دارد. از جمله کلیه دام‌های ایشوم در يك گله جمع می‌شود و اغلب امور تولیدی و اجتماعی ایشوم به شکل تعاونی انجام می‌گیرد.

هر ایشوم يك نفر «سرایشوم» دارد و هر طایفه و تیره يك «ریش سفید». ریش سفیدهای طایفه را خان هم خطاب می‌کنند. تا حدود سی سال پیش در اس تمام ایل يك خان قرار داشت که در واقع ایلخان بود. چنانکه قبلاً توضیح داده شد، امروزه از نظام سنتی سلسله‌مراتبی ایلی در میان بچاقچی‌ها خبری نیست. هر ایشوم تقریباً در کار خود مستقل است و رعایت ریش سفید طایفه و تیره بیشتر به جهت احترام است و آن‌ها جز در موارد خاصی مانند میانجی‌گری و ریش سفیدی برای حل اختلافات، نقش عمده‌ای در تصمیم‌گیری‌ها ندارند.



محصول درختان و خشی که بخشی از پوشش گیاهی کوهستان‌های نیمه جنگلی اطراف بلورد است، از جمله درآمدهای چادرنشینان به‌شمار می‌رود.

ایشوم‌های تیره‌های مختلف ایل که هنوز بیلاق و قشلاق می‌کنند، ضمن اینکه در کار خود استقلال دارند، با سایر ایشوم‌های هم‌مرتع برای کوچ و استفاده از مرتع هماهنگی می‌کنند. مسیر کوچ این ایشوم‌ها تقریباً در همان محدوده سابق قلمرو ایل بچاقچی می‌باشد.

بلورد، خان‌نشین ایل بچاقچی

ده بلورد — balvard — مرکز دهستان بلورد و از توابع بخش حومه سیرجان است. در حدود پنجاه و پنج کیلومتری جنوب شرقی سیرجان و بر سر راه سیرجان- بافت قرار دارد. مردم بلورد مسلمان و شیعه مذهبند و به زبان‌های فارسی و ترکی صحبت می‌کنند. این ده بنا به گفته اهالی شامل حدود ۳۵۰ خانوار است و بیش از ۱۵۰۰ نفر جمعیت دارد. اما بنا به آمار سرشماری عمومی سال ۱۳۵۵ جمعیت آن ۳۱۴ خانوار و ۱۴۴۶ نفر است.^۵ بلورد در دامنه جنوبی کوه‌های چارگنبد واقع شده است و در فاصله کمی از آن در سمت شمال و شمال شرقی، کوهپایه‌های نیمه‌جنگلی پوشیده از درختچه‌های بنه — bene (بادام کوهی) و درختان پسته وحشی شروع می‌شود. سمت جنوبی آن دشت باز گرمسیری است که به ازروئیه و حاجی‌آباد منتهی می‌شود.



پوشش گیاهی مراتع دامنه‌های جنوبی کوه‌های چارگنبد و اطراف بلورد.

بلورد از دهات قدیمی این منطقه است و از یادگارهای قدیم دو درخت چنار کهن دارد که آن‌ها را نظر کرده حضرت علی (ع) می‌دانند. این چنارها در محلی به نام باغ نو در وسط ده و در کنار آب قنات قرار دارند که زیارتگاه مردم است و بخصوص در سحرگاه نوروز هرکس می‌کوشد زودتر از دیگران خود را به باغ نو برساند و بعد به خانه برگردد. در بلورد چرخ زندگی بر پایه دامپروری می‌گردد و پس از آن به ترتیب قالیبافی، باغداری، کارگری و کشاورزی ممرعمده معاش خانواده‌ها است. کل زمین‌های ده به حساب محلی در حدود ۱۰۰ هکتار باغ و ۵۰ هکتار زمین زراعتی است که جمعاً به ۹۶ حبه تقسیم می‌شود. باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی با آب هفت قنات ده و بخشی از آب رودخانه «زنجیر آویز - zanjirâviz» که از نزدیکی بلورد می‌گذرد، آبیاری می‌شود. پیش‌تر که مراتع دولتی نشده بود، هرکس به نسبت سهمی که از این ۹۶ حبه داشت، بر مراتع اطراف نیز مالکیت داشت و پول محصولات کوهی مانند کنیرا (که معمولاً اجاره داده می‌شد) به همین نسبت میان مالکان تقسیم می‌شد؛ اما چراندن مرتع برای همه اهالی ده آزاد بود و گله‌های ده که روزانه به چرا می‌رفتند، در همین مراتع می‌چریدند که از این لحاظ هنوز هم وضع به همین ترتیب است.

کشاورزی بلورد بیشتر متکی بر باغداری است. این ده دارای حدود پنجاه باغ می‌باشد که هر کدام به طور متوسط حدود دو هکتار وسعت دارد. به، بادام، گردو، زردآلو، سیب و آلبالو به ترتیب درختان عمده این باغ‌ها است و محصولات آن‌ها که اغلب بیش از حد نیاز اهالی می‌باشد، به بازار سیرجان عرضه می‌شود. همچنین حدود پنجاه هکتار زمین زراعتی در ده وجود دارد که در آن‌ها بیشتر نخود و گندم می‌کارند. محصول گندم به مصرف نان اهالی می‌رسد و نخود که محصول نسبتاً زیادی دارد به فروش می‌رود. نخود را در تیرماه درو و خرمن می‌کنند.

بلورد تا زمانی که ایل بچاقچی شروع به یکجانشینی نکرده بود، محل اقامت سران این ایل بود. در کتاب جغرافیای کرمان آمده

است: «بلورد در دامنه کوه واقع است، گرمی هوایش از صحرای سیرجان کم‌تر است، آنجا را بیلاق می‌توان گفت، باغستانی خوش هوا دارد. خوانین بچاقچی در آنجا منزل داشته و دارند».

از حدود سی سال پیش طایفه‌های چادرنشین بچاقچی و بعضی طایفه‌های دیگر به تدریج در ده بلورد ساکن شده‌اند. امروزه طایفه‌های عمده ساکن بلورد، به گفته پیرمردان ده عبارتند از تاراسعدلو، انکرلو، عباسلو، ارشلو، سارسعدلو یا (خُرُس‌لو - xoroslu) از ایل بچاقچی و رجبی معروف به رایینی و حلوایی و غیره.

بلورد، جامعه روستایی یا عشایری؟

با اینکه مدت نسبتاً زیادی از یکجانشین شدن طایفه‌های ساکن بلورد می‌گذرد، اما هنوز گذران زندگی بیشتر خانواده‌ها از درآمد دامپروری است و دامپروری و قالبیافی که دو فعالیت عمده در خانواده‌های چادرنشین بچاقچی و سایر ایلات کرمان است، مهم‌ترین منابع درآمد مردم بلورد نیز می‌باشد. چنانکه از حدود ۳۵۰ خانوار اهالی این ده، حدود ۱۵۰ خانوار، یعنی نزدیک به نیمی از آن‌ها از طریق دامپروری امرارمعاش می‌کنند. ۲۰ خانوار فقط قالبیافی دارند و در بقیه خانوارها نیز قالبیافی از جمله منابع اصلی درآمد خانواده است و چنانکه توضیح داده خواهد شد نزدیک به سیصد دستگاه قالبیافی در ده برقرار است. به این ترتیب و چنانکه از جدول ترکیب شغلی خانوارها برمی‌آید، بیش از نیمی از خانوارهای ده هنوز از راه دامپروری، قالبیافی و بیله‌وری که بیشتر به‌زندگی ایلی مربوط می‌شود امرارمعاش می‌کنند، که دو منبع درآمد اخیر نیز در واقع فرع بر تولید دامپروری می‌باشد. قبلاً نیز گفته شد که هنوز روابط خویشاوندی مبتنی بر پدرسالاری بر جامعه حاکم است. شاید به همین سبب است که مردم این ده هنوز خود را از ایشوم‌های نیم‌کوچ‌رو و رمه‌گردان ایل که در اطراف بلورد هستند، جدا نمی‌دانند. مثلاً در مورد جمعیت ده می‌گویند: «هزار خانوار چادرنشین و سیصد و پنجاه خانوار ساکن؛ یا پنج‌هزار نفر

چادر نشین و هزار و پانصد نفر ساکن ده». یعنی جمعیت بلورد را به دو قسمت تقسیم می‌کنند، ساکن و چادر نشین. به عبارت دیگر چادر نشینان را در شمار اهل بلورد به حساب می‌آورند. البته در شمار چادر نشینان علاوه بر ایشوم‌های تیره‌های مختلف ایل بچاقچی، طایفه‌های دیگر از جمله رایینی‌ها را هم در نظر می‌گیرند. علاوه بر موارد یاد شده هنوز بسیاری باورها و آداب و رسم‌های سنتی معمول در ایلات و عشایر در میان مردم بلورد پابرجا مانده است که به جای خود نشان‌دهنده استمرار فرهنگ عشایری این مردم است. خلاصه اینکه بلورد به لحاظ سنت‌ها و روابط اجتماعی ایلی که هنوز تا حد زیادی بر آن حاکم است، و به لحاظ نوع کار و امرار معاش مردم که هنوز با نوع معیشت چادر نشینان در پیوند است، بیش از آنکه یک جامعه روستایی باشد، یک جامعه ایلی است. یک جامعه ایلی یکجانشین شده.

(جدول ترکیب شغلی خانواده‌ها در بلورد)

ردیف	نوع شغل	تعداد خانوار
۱	دامپرور	۱۵۰ خانوار
۲	باغدار	۵۰ خانوار
۳	کارگر	۶۵ خانوار
۴	کشاورز	۳۰ خانوار
۵	قالیباف**	۲۰ خانوار
۶	پيله‌ور	۲۵ خانوار
۷	کاسبکار و متفرقه	۱۰ خانوار
	جمع	۳۵۰ خانوار

** - ۲۰ خانوار قالیباف یا زنان بیوه‌ای هستند که از این راه امرار معاش می‌کنند و یا زنانی که شوهرانشان از کار افتاده‌اند و منبع درآمد دیگری ندارند.

توضیح برخی از مفاهیم و اصطلاحات مربوط به زندگی ایلی که در این مقاله به کار برده شده است.

اصطلاح به کار برده شده	توضیح	نمونه از منطقه کرمان
کوچرو	طایفه‌های چادرنشینی که همیشه به دنبال دام خود در مراتع بیلاق و قشلاق در حرکت کنند. مسکن ثابت ندارند و شغشان منحصر به دامپروری است.	در ایلات کرمان تقریباً چنین نمونه‌ای وجود ندارد.
نیم کوچرو	طایفه‌های چادرنشینی که بین دو نقطه معین بیلاق و قشلاق کوچ می‌کنند و در هر دو سمت دارای جاهای معین برای زدن سیاه چادر می‌باشند. همچنین در بیلاق یا قشلاق و یا در هر دو طرف دارای زراعت مختصری می‌باشند.	اغلب ایلات کرمان در گذشته چنین وضعی داشته‌اند
رمه گردان	طایفه‌هایی که چادر نشین بوده و یکجانشین شده‌اند، اما دام‌هایشان راهمچنان به بیلاق و قشلاق می‌برند و چند نفر هم (به نسبت تعداد دام) دام‌ها را همراهی می‌کنند.	ایشوم‌های یکجانشین شده ایل بجاچی در اطراف بلورد مانند گهرد gohord
ایل یکجانشین	طایفه‌هایی که قبلاً چادر نشین بوده‌اند و حالاً یکجانشین شده‌اند و هنوز عناصر عمده نظام ایلی مانند معیشت مبتنی بر دامپروری و مناسبات سنتی خویشاوندی مبتنی بر پدرسالاری تا حد زیادی بر فرهنگ و روابط اجتماعی آن‌ها حاکم است.	ایل بجاچی در باورد
چادر نشین	چادرنشینی گویای نوع مسکن طایفه‌ها می‌باشد و یک طایفه چادر نشین می‌تواند نیم کوچرو یا رمه گردان باشد. چراکه سیاه چادر هنوز در کنار اتاق‌های خشت و گلی و سنگی در بسیاری از ایشوم‌ها استمرار دارد. اما بیشتر طایفه‌هایی که فقط از سیاه چادر استفاده می‌کنند نیم کوچرو هستند.	
ایشوم	در هر ایل مجموعه چند چادر که در کنار هم برپا می‌شود کوچکترین واحد اقتصادی - اجتماعی آن ایل است. این واحدها در هر ایل نام خاصی دارند. در ایل بجاچی و نیز در برخی دیگر از ایلات کرمان، این واحدها ایشوم eyšum نامیده می‌شوند. معمولاً کلیه دام‌های هر ایشوم در یک گله جمع می‌شود و اغلب امور تولیدی و اجتماعی ایشوم به شکل تعاونی انجام می‌گیرد.	

دامداری در بلورد

در بلورد و طایفه‌های چادر نشین دوروبر آن دامداری مبتنی بر نگهداری و پرورش گوسفند و بز عمده‌ترین مرمعاش مردم است. بیشتر خانواده‌ها حداقل ده پاتزده بز و گوسفند و یک تا چند ماده گاو دارند. بز و گوسفندها را همراه گله ده روزانه به چرای می‌فرستند و ماده گاوها را جز در سه ماهه بهار که گاو گل دارند، با علوفه دستی غذا می‌دهند. دامداران عمده معمولاً دام‌هایشان را همراه ایشوم‌های چادر نشین به بیلاق و قشلاق می‌فرستند. عده‌ای از خرده دامداران نیز بز و گوسفندان خود را به چادر نشینان می‌سپارند و به اصطلاح محلی به آن‌ها اجاره می‌دهند و در برابر مطابق قراردادی که دارند بابت اجاره مقداری در حدود یک چارک روغن می‌گیرند. بنا به گفته مطلعان محلی، علاوه بر گوسفندانی که به بیلاق و قشلاق می‌برند، در بلورد شش گله بز و گوسفند وجود دارد که شامل بیش از چهار هزار دام می‌شود. گله‌ها هر کدام چوپان جداگانه‌ای دارند که همه ساله در آغاز سال چوپانی که به اصطلاح محلی برابر نود بهار یعنی اول تابستان است با او تجدید قرارداد می‌کنند و در صورتی که نخواهد به کار ادامه دهد، چوپان جدید می‌گیرند. اما چوپان‌ها معمولاً خودشان هم بیش از چهل پنجاه گوسفند دارند که همراه گله ده می‌چرانند و در نتیجه اغلب در کار خود باقی می‌مانند. در فصل بهار علاوه بر گوسفندان گاوها را نیز گله می‌کنند که برای این گله هم چوپان جداگانه‌ای می‌گیرند.

محصولات دامی بلورد علاوه بر تامین نیاز خانواده‌های ده، جنبه کالایی نیز دارد و بیشتر توسط پیله‌وران و مغازه‌داران محلی به بازار سیرجان عرضه می‌شود. پیله‌وران همچنین به صورت واسطه‌ای میان دامداران ایشوم‌های چادر نشین و مغازه‌داران بلورد عمل می‌کنند و محصولات دامی گله‌داران را به صورت سلف‌خری یا نقد خریداری می‌کنند و به مغازه‌داران می‌فروشند. از میان تولیدات دامی، پشم بیشتر به مصرف بافتن قالی می‌رسد و مقدار کمی برای فروش عرضه می‌شود. شیر دام‌ها را نیز بیشتر به روغن



پرچینی از خار و خاشاک در کنار چادرهای «ایشوم»، برای نگهداری بره و بزغاله‌ها.

تبدیل می‌کنند و می‌فروشند و روغن عمده‌ترین فرآورده دامی است که به بازار عرضه می‌شود. پنیر نیز از جمله محصولات صادراتی است و از اول تابستان که چربی شیر کم می‌شود شیر را به‌مصرف تهیه آن می‌رسانند. به پنیر مواد و گیاهان معطر و به‌گفته خودشان دواهای عطاری هم می‌زنند، که عبارت است از: قهوه، زیره، هل، گردو، فوفل، بادام، لیمو بندری، زاغ و غیره. علاوه بر روغن و پنیر، گوسفندپروری نیز در شمار صادرات دامی بلورد به بازار سیرجان می‌باشد.

در بلورد دامپروری بر بنیاد گله‌داری و نگهداری و پرورش گوسفند و بز است. از این جهت برای به‌دست دادن میزان اهمیت دامپروری در اقتصاد این روستا، بررسی درآمد و هزینه یک گوسفند و بز قابل توجه می‌باشد. به‌طور متوسط در بلورد و ایشوم‌های دوروبر آن هر گوسفند و یا بز در سال حدود هشتاد تومان هزینه و حدود دو‌یست و چهل تومان درآمد دارد. از این هشتاد تومان هزینه پنجاه تومان آن مربوط به علوفه دستی است که در فصل زمستان به گوسفندان می‌دهند و بنابراین گوسفندانی که به‌یلاق و قشلاق برده می‌شوند این خرج را ندارند و هزینه آن‌ها حدود سی

تومان می‌شود. با این حساب درآمد خالص يك بز یا گوسفند در صورتیکه به ییلاق و قشلاق برود حدود دو بیست و ده تومان و اگر جزو گله ده باشد حدود صد و شصت تومان می‌شود^۷. به این ترتیب اولاً درآمد يك گوسفند یا بز در سال (با توجه به اینکه قیمت متوسط هر راس در حدود سیصد تومان است) تقریباً برابر با قیمت خودش می‌باشد، یعنی درآمد گله‌داری نسبت به هزینه نزدیک به صد درصد است. از اینجا می‌توان به نقش عمده دامپروری در بلورد و یکی از علل مهم رونق آن در این ده پی برد. ثانیاً اختلاف پنجاه تومان در درآمد هر راس دامی که به ییلاق و قشلاق می‌رود و در مرتع می‌چرد، با آن که جزو گله ده است و به جای استفاده از مرتع باید بخشی از سال در خانه از علوفه دستی تغذیه کند، بیانگر اهمیت درخور توجه دامپروری مبتنی بر ییلاق و قشلاق در استفاده از مراتع است^۸. از اینرو است که تداوم اینگونه دامپروری، حتی در ایشوم‌های یکجانشین شده معنی پیدا می‌کند.

نشانه‌گذاری دامها

(دروش - d, ruš ، داغ، رنگ)

عشایر بلورد برای متمایز کردن دام‌های خود، نشانه‌هایی روی حیوانات می‌گذارند. این نشانه‌ها برای همه دامداران ایلات و آبادی‌ها و روستاهای هم‌مرتع و همسایه در سردسیر و گرمسیر و نیز در مسیر کوچ شناخته شده است. دروش و داغ دو گونه عمده نشانه‌گذاری در میان عشایر این منطقه می‌باشد.

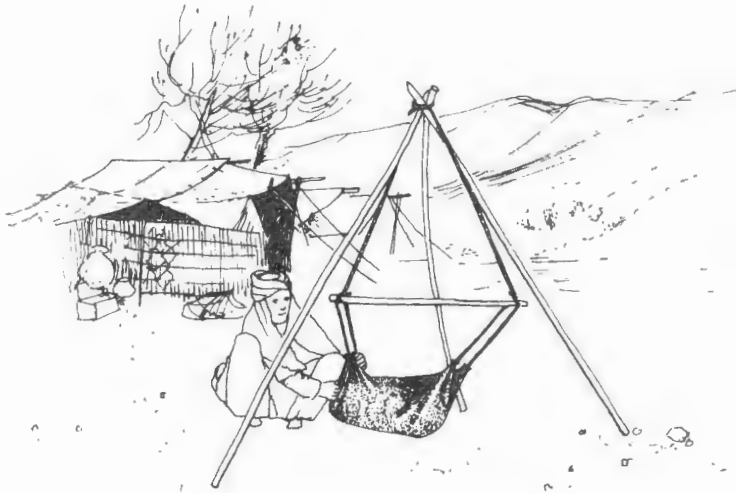
دروش، بریدن قسمتی از گوش حیوان را می‌گویند. این نشانه را معمولاً روی گوسفندان و بزها می‌گذارند. بنابر عرف و معمول محل، هر يك از دامداران عمده برای دام‌های خود دروش مشخصی دارند. دروش‌های هر ایل و طایفه و روستا را ایلات و طایفه‌ها و روستاهای دوروبر که مرتع مشترك دارند می‌شناسند. دروش‌ها بر حسب محل و شکل بریدن گوش حیوان از هم تمیز داده می‌شوند و نام‌های مختلف می‌گیرند، مثل کاردبر، اگر

کنار گوش را ببرند؛ **برگه گوش**، اگر قسمتی از بالای گوش را ببرند؛ **جار گوش**، اگر گوش را از وسط چاک دهند، و مانند این‌ها.

نوع دیگر نشانه‌گذاری روی حیوانات داغ است. داغ نیز بسته به علامتی که برای آن تعیین شده است و جایی از بدن حیوان که داغ زده می‌شود، معرف دام‌های متعلق به اشخاص مختلف می‌باشد و مانند دروش در محدوده وحد و مرزی که دام‌ها برای چرا برده می‌شوند، داغ‌های مربوط به هر گله شناخته شده است. داغ علاوه بر گوسفند و بز در مورد گاو، شتر و حیوانات دیگر نیز معمول است. وسیله داغ کردن حیوان که همان داغ نامیده می‌شود، قطعه فلزی است که به شکل نشانه معین مربوط به یک دامدار درست می‌شود و ممکن است به صورت یک خط کوتاه مستقیم، شکسته یا منحنی و یا به صورت یک حرف الفبایی باشد. این نشانه را که در انتهای یک میله فلزی قرار داده شده است، در آتش حرارت می‌دهند تا داغ شود و آنوقت بر روی پوست حیوان می‌گذارند و جای آن روی پوست باقی می‌ماند. نام داغ نیز به جهت شیوه عمل آن بر این نشانه‌گذاری و ابزار آن نهاده شده است.

داغ و دروش در واقع بنا بر عرف محل سند مالکیت دام است. و نشانه‌گذاری معتبری است که همه عشایر و دامداران آن را به رسمیت می‌شناسند. حیوانات را معمولاً سه‌چهار هفته بعد از تولد، و وقتی که بدنشان توانایی تحمل زخم و قابلیت التیام آن را داشته باشد، نشانه‌گذاری می‌کنند.

نوع دیگر نشانه‌گذاری **رنگ کردن** پوست حیوان است که در میان برخی از گله‌داران منطقه معمول است. در اول سال دامداری که برابر با اول تابستان می‌باشد، وقتی گله تحویل چوپان داده می‌شود، عده‌ای، بزها و گوسفندان خود را به رنگ معینی رنگ می‌زنند تا قابل تشخیص باشد. اما رنگ اعتبار دروش و داغ را ندارد و در حد آن برای همه عشایر و گله‌داران منطقه شناخته شده نیست.



سه‌پایه کاربردهای مختلفی در زندگی روزمره عشایر منطقه دارد. تصویرها، دو نمونه از کارکرد این ابزار را در مشک‌زنی و قالیبافی نشان می‌دهند.



قالیبافی در بلورد

هنر و صنعت دستی قالیبافی که بومی شرق و بویژه ایران و کشورهای آسیای میانه و غربی است، در ایران ریشه و اصالت ایلی و روستایی دارد و هنر و صنعت بومی و سنتی ایل‌نشینان و روستاییان است. قالیبافی با تفاوت‌هایی در نقش، رنگ، اندازه و شیوه بافت در بیشتر روستاها و تقریباً در تمام ایل‌های ایران رواج دارد.

در کرمان نیز بافتن انواع دستبافته‌های پشمی برای کاربردهای گوناگون، در میان تمام طایفه‌های چادرنشین و از جمله بچاقچی‌ها معمول است و بویژه دستبافته‌های بچاقچی‌ها از مرغوبیت و شهرت بسیار برخوردار است. در بلورد که مرکز این ایل می‌باشد، قالیبافی مهم‌ترین صنعت دستی و پس از دامپروری عمده‌ترین منبع درآمد خانواده‌ها است و قالی‌های بلورد در شمار بهترین دستبافته‌های ایلی در منطقه کرمان به‌شمار می‌آید.

در بلورد علاوه بر قالی و قالیچه، بافتن جاجیم، گلیم، خورجین، رکت، پلاس، چننه، شیرکی، نمکدان، قاشق‌دان، مفرش، آینه‌دان و سایر اشیاء مورد نیاز در زندگی چادرنشینی و نیز اشیاء زینتی از این قبیل همیشه معمول بوده است. پس از یکجانشینی، به‌تناسب زندگی جدید بافتن پاره‌ای از این دستبافته‌ها که دیگر نیازی به آن‌ها نبود به‌تدریج کم‌تر شد و قالی و قالیچه که هم در زندگی جدید بیشتر به کار می‌آمد و هم بازار فروش خوبی داشت و بخشی از مخارج زندگیشان را تامین می‌کرد، آرام آرام جای بافته‌های دیگر را گرفت.

در بلورد دستگاه‌های قالیبافی افقی (زمینی) است. در حال حاضر (در زمان انجام این پژوهش - تیرماه ۱۳۵۵) در حدود سیصد دستگاه قالیبافی در این ده‌به‌کار است و به اصطلاح محلی سیصد دستگاه قالی دراز است. دستگاه قالیبافی را زمستان‌ها در یکی از اتاق‌های خانه به‌نام اتاق قالیبافی و در تابستان زیره کوار^۱ یا زیر یک درخت در حیاط خانه برقرار می‌کنند. اندازه قالی‌های بلورد $۲ \times ۱/۵$ متر است؛ اندازه‌های کوچک‌تر از

آن ۱/۵×۱ متر و ۷۵/۷۵×۰٪ متر را قالیچه و قالیچه پشتی می‌نامند. بلوردی‌ها به سبب زندگی چادرنشینی که در گذشته داشته‌اند هیچ وقت قالی‌های بزرگ (بزرگ‌تر از اندازه‌های یادشده) نمی‌بافته‌اند. قالی‌های بلورد تا پانزده بیست سال پیش تمام تاروپودش از جنس پشم بود. در هر خانواده تعدادی گوسفند داشتند که از پشم آن‌ها نخ و به اصطلاح محلی «ریس» تهیه می‌کردند، ریس‌ها را خودشان با رنگ‌های گیاهی رنگ می‌کردند و با آن‌ها قالی می‌بافتند. این قالی‌ها به ندرت برای فروش عرضه می‌شد، زیرا حداکثر در هر یکی دو سال در هر خانواده بیش از یک قالی یا قالیچه بافته نمی‌شد و آن هم برای استفاده در خانه و یا به نام فرزندان خانواده بود و بیشتر مصرف داخلی داشت تا ارزش کالایی. به مرور زمان که قالی بازار خوبی پیدا کرد، قالیبافی به منظور فروش و تامین بخشی از معاش خانواده مورد توجه قرار گرفت. اما برای بافتن تعداد بیشتر قالی، پشم به اندازه کافی نداشتند و خریدن پشم هم برایشان صرف نمی‌کرد. در نتیجه به تدریج برای تار قالی نخ پنبه‌ای را جایگزین نخ پشم نمودند. امروزه فقط یکی دو خانواده که پشم به اندازه کافی در اختیار دارند، قالی با تاروپود پشم می‌بافند که البته قیمت آن بیشتر از قالی‌های دیگر است.

در حدود دو سوم کارگاه‌های قالیبافی سرمایه‌اش مال بافندگان آن‌ها است. بقیه که برای دیگران می‌بافند، یا به صورت مزدی (روزانه یا متری) کار می‌کنند، یا با کسی که سرمایه می‌گذارد قرارداد می‌بندند که وقتی قالی تمام شد، از قیمت فروش آن پول مصالح و سود سرمایه‌بردارند و باقیمانده مزد بافندگان باشد.

در بلورد همیاری در قالیبافی هم معمول است و به اصطلاح محلی برای یکدیگر هشری - hašari قالی می‌بافند، به این ترتیب که دو یا چند نفر قالیباف یک قالی را با کمک یکدیگر می‌بافند و بعد به سراغ قالی نفر دیگر می‌روند. این نوع همیاری معمولاً میان خویشاوندان نزدیک و همسایگان معمول است و بازمانده سنت‌های تعاونی عشایری است. بر مبنای تقسیم کار مبتنی بر دامپروری و کوچندگی در جامعه‌های



ابزارهای قالیبافی در بلورد.

ایلی، معمولاً قالی‌بافی در شمار وظایف زنان می‌باشد. در بلورد هم که هنوز فرهنگ و نظام ایلی تا حد زیادی بر جامعه مسلط است، بسیاری از رفتارها و سنت‌های عشایری با مختصر تغییراتی پایدار و برجا مانده‌اند. در این شمار است سنت‌های مربوط به تقسیم کار، از جمله در قالیبافی، که کاری زنانه است و بیشتر دختران به آن می‌پردازند، و به قول خودشان برای مردان عیب است که قالی ببافند. طی ده پانزده سال اخیر در پی تنگناهایی که برای گله‌داری و دامپروری فراهم شد و به دنبال رونقی که در بازار قالی به وجود آمد، در بلورد نیز که قالی‌های آن به مرغوبیت شهره بود، قالیبافی به تدریج اهمیت و اعتبار بیشتری پیدا کرد و در نتیجه از حد یک کار و منبع درآمد جنبی خارج شد و به یک تولید عمده ده، و یک منبع درآمد اصلی برای خانواده‌ها تبدیل گردید. این تحول اگر چه به سبب تسلط نظام ایلی نتوانست مردان را پشت کارگاه‌های قالیبافی بنشاند، اما موجب شد که خیلی از مردان کارهای دیگر خانه، حتی مراقبت از بچه‌ها را برعهده بگیرند تا زنان بتوانند، بیشتر قالی ببافند. البته وظیفه بردن قالی به بازار برای فروش و تهیه مصالح قالی برعهده مردان است.

زیر نویس ها :

- ۱- براساس سرشماری آبانماه ۱۳۵۵ وضعیت جمعیت استان کرمان به این شرح است:
 - جمع خانوار معمولی ساکن ۲۲۲۰۶۴ خانوار متحرك ۳۵۵ خانوار عشایری ۱۰۲۳۷ خانوار
 - جمع خانوارهای دسته جمعی ۱۱۰ خانوار جمع کل خانوار ۲۳۴۷۶۶ خانوار (فرهنگ آبادی های کشور - سرشماری آبان ۱۳۵۵. استان کرمان. مرکز آمار ایران).
- ۲- خانوار متحرك و خانوار عشایری مطابق تعریف داده شده در سرشماری عمومی نفوس و مسکن به شرح زیر است :

خانوار متحرك - آن خانوارهای معمولی که در آبانماه ۱۳۵۵ اقامتگاه معمولی ثابتی نداشته اند و یا در حال کوچ بوده و به ایل و قبیله ای هم بستگی نداشته اند، خانوار متحرك نامیده شده اند.

خانوار عشایری - آن خانوارهای متحركی که به ایل و قبیله ای بستگی نداشته اند، خانوار عشایری به حساب آمده اند. در این سرشماری خانوار عشایری فقط به آن عده از عشایر گفته می شود که در آبانماه سال ۱۳۵۵ در حال کوچ بوده و یا در زمان کوچ زیر چادر اتراق کرده باشند. آن عده از عشایری که اسکان یافته اند و یا در زمان سرشماری در واحدهای مسکونی ثابتی زندگی می کرده اند، جزو خانوارهای معمولی سرشماری شده اند.

(فرهنگ آبادی های کشور. سرشماری آبانماه ۱۳۵۵. استان کرمان. مرکز آمار ایران).

براساس این تعریف که از انواع خانوار آمده $۹۴/۶\%$ جمعیت استان را خانوارهای معمولی ساکن و بقیه را خانوارهای متحرك و عشایری تشکیل می داده اند. چنانکه در مقاله آمده است در این آمارگیری ها تنها یکی از عناصر مشخصه ایلات و عشایر، یعنی مسکن متحرك، معیار کار قرار گرفته است. در صورتیکه به استناد مطالب مندرج در این مقاله بخش عمده ای از خانوارهای روستاهایی نظیر بلورد عملاً در شمار ایلات و عشایر می باشد.
- ۳- پیغمبر دزدان، محمد ابراهیم باستانی پاریزی.
- ۴- همان کتاب.
- ۵- فرهنگ آبادی های کشور. سرشماری آبانماه ۱۳۵۵. استان کرمان. مرکز آمار ایران.
- ۶- جغرافیای کرمان. احمد مددعلی خان وزیری. تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی.
- ۷- برای اطلاع بیشتر در این مورد مراجعه کنید به :

آبادی گهرد يك ایشوم بچاقچی. فصلنامه کوچ. ویژه بهار ۱۳۶۲ انتشارات اتحادیه مرکزی تعاونی های عشایری ایران.
- ۸- در این مورد و نیز برای اطلاع بیشتر در مورد مسائل ایلی و عشایری در ایران مراجعه کنید به : ایل شینی در ایران. اصغر کریمی و ژان پیردیگار. نامه نور. بنیاد فرهنگ و هنر ایران شماره هشتم ونهم. خرداد ۱۳۵۹.
- ۹- سایانی که با تیرهای چوبی و سرشاخه های درختان در حیات خانه بر پا می کنند.

بسمه تعالی

مقدمه‌ای بر شناخت طوایف سیستان

سعید جانب‌اللهی

«بخش اول»

موقعیت جغرافیائی سیستان:

این سرزمین بین ۲۹ تا ۳۲ درجه عرض شمالی و ۶۰ تا ۶۴ درجه طول شرقی گرینبویج واقع شده است. که از شمال و خاور به افغانستان از جنوب به شهرستان زاهدان و از باختر و شمال غربی به کویر لوت و شهرستان بیرجند می‌پیوندد.

ارتفاع آن از سطح دریا ۵۰۰ تا ۶۰۰ متر است، هوایش در تابستان گرم و درجه حرارت گاه تا ۵۰ درجه سانتیگراد می‌رسد که اگر بادهای ۱۲۰ روزه این فصل اتفاقاً متوقف یا سبک شود. زندگی دشوار و توانفرسا می‌گردد. اما در زمستان مخصوصاً شبها هوا سرد و گاه سردی هوا تا ۸ و ۱۹ درجه زیر صفر می‌رسد!

کوهها و رودخانهها:

در سیستان فقط يك کوه وجود دارد بنام «کوه خواجه»، این کوه در زمان پرآبی دریاچه هامون در وسط آب قرار داشت، و فقط باقائقیهای محلی که به آن «توتن» می‌گویند امکان دستیابی به آن بود، ولی با خشک



کوه خواجه، تنها کوه سیستان با قلعه قدیمی‌اش
که نشان‌هایی بر بار از گذشته‌های دور دارد.

شدن دریاچه هامون، کوه خواجه نیز به خشکی راه‌یافت.
رودهای مهم سیستان «هیرمند»، «خاش‌رود»، هریرود «فرارود»
است که برای آبیاری زمینهای مزروعی نهرهای متعددی را از آنها جدا
کرده‌اند.

جمعیت:

مسعود کیهان می‌نویسد: اهالی سیستان همه ایرانی و از
طوایف مختلف بلوچ، تاجیک و قایینی تشکیل شده و نادرشاه عده‌ای از
طوایف شیرازی را به آنجا کوچ داده است.^۲

بسیاری از محققین «صیادان» حاشیه دریاچه هامون را از بازماندگان
اقوام آریائی و حتی از آن پیش‌تر، از بازماندگان سکنه بومی قبل از هجوم
آریائی‌ها می‌دانند. اما طوایف زیادی در سیستان وجود دارند که خود را
از نسل عرب می‌دانند.

در حال حاضر طبق آخرین سرشماری جمعیت سیستان ۴۵ هزار
نفر است. که از طوایف مختلف تشکیل شده است.



سرپناهی از «لوخ» که گیاهی است خودرو از نیزارهای دریاچه هامون

زبان:

زبان مردم سیستان فارسی و بلوچ است. پیش از این زبانی به نام زبان «زاولی» نیز در سیستان رواج داشته است. همچنین طایفه‌ای به نام «براهویی» به زبانی باهمین نام تکلم می‌کنند که به عقیدهٔ زبان‌شناسان ترکیبی از زبان سانسکریت و فارسی و بلوچ است.

راهها:

سیستان از قدیم بر سر راه جاده‌های کاروان‌رو بوده است، یک راه بازرگانی از روزگار کهن از نزدیک تیسفون آغاز می‌شد و از شهرهای کرمانشاه، همدان و تهران تا هرات ادامه داشت، سپس یک راه به سوی شمال شرقی می‌گرائید و به مرو، بخارا و سمرقند و راه دیگر از سمت شرق به قندهار و از روی کوهها به دشتهای سند می‌رفت.^۳

امروزه یک جاده شوسه به طول ۲۱۶ کیلومتر این شهر را به زاهدان متصل می‌کند.

مرکز سیستان:

نام قدیمی مرکز سیستان نصیرآباد بوده است که در اثر گسترش به آبادیهای همجوار منجمله حسین‌آباد متصل شد و در مجموع به نام زابل نامیده شد.

زابل تنها شهر سیستان و مرکز آنست که از ۵ دهستان یا بخش ترکیب یافته‌است: دهستان پشت‌آب، شیب‌آب، میانکنگی، شهرکی و ناروئی و دهستان حومه.

تاریخ مختصر سیستان:

نام قدیمی سیستان «زرننگ» بوده‌است که داریوش نیز در کتیبه‌های خود از آن نام می‌برد، بعقیده محققین «زرننگ» و «زریه» که در اوستا به معنی دریا است و «دریه» بهمین معنی در فرس‌هخامنشی و «زریا» در پهلوی و دریا به زبان امروزی همه یکی‌است و مراد دریای زره یا هامون می‌باشد که نام شهر هم شده‌است.^۴

نام «زرننگ» پس از غلبه سکایان به این سرزمین به سکستان تبدیل شد، سکاها مردمی بوده‌اند از عشایر آریایی که بعد از انقراض دولت هخامنشی در حدود ۱۳۰ قبل از میلاد و در اوایل عهد اشکانیان وارد این سرزمین شده و تا سند و پنجاب را تحت متصرفات خود درآوردند.^۵

تاریخ سیستان قبل از اسلام فراز و نشیبهای زیادی دارد که آمیخته‌ای از افسانه و اساطیر و واقعیت است. دربند هشن و اوستا اشارات زیادی به سیستان و دریاچه‌ها و رودها و کوههای آنجا آمده و سیستان محل سه گانه مزدیسنا قید شده‌است، فرکیانی بهرود هیرمند منسوب است و دریاچه هامون محل ظهور تمام کسانی است که موعود زرتشت به‌شمار می‌آیند.^۶

پس از استقرار اسلام در سیستان این محل مأمن خوارج شد و به زودی در آنجا قدرتی بهم رسانیدند و چون حکام خلیفه معمولاً اشخاص مستبد و ظالمی بودند. مردم نخست به خوارج رو آوردند و آنها را در

مخالفت با خلیفه استمداد نمودند، ولی وقتی خوارج پس از تسلط و قدرت یافتن، خود نیز نسبت به مردم ظلم و ستم را آغاز نمودند مردم از یاری آنها دست برداشته و حتی گروه‌های رزمنده بنام «مطوعه» برای مبارزه با آنها تشکیل دادند.

عیاران با سرپرستی یعقوب به «مطوعه» پیوستند و بعد از اضمحلال خوارج، یعقوب به امیری سیستان رسید و بعد از او عمرو و سپس به ترتیب سامانیان، غزنویان و سلجوقیان بر این ناحیه سلطنت داشتند. تا اینکه سیستان مورد حمله چنگیز خان قرار گرفت و مدتی پس از آن تیمور به آنجا حمله کرد. تیمور در قتل و غارت حتی از چنگیز پیشی گرفت.

حملات تیمور بطوری سخت و بیرحمانه بوده که هنوز نقل محافل است، وی که لنگ شدنش را از سیستانیها داشت پس از گرفتن سیستان، دو هزار تن اسیر را در دیواری زنده، زنده جای داد.^۷

در زمان صفویه حکومت سیستان به ملوک کیانی که مدعی بودند نسبشان به سلاطین کیانی و صفاریه می‌رسد و گذار شد و نادرشاه آخرین بازمانده کیانیان ملک محمود را به سبب خیانت و همکاری با محمود افغان کشت و یکی از منسوبان او را موسوم به ملک حسن به جای او برقرار نمود.^۸ بعد از قتل نادر، احمدخان ابدالی تمام سیستان و قسمتی از افغانستان را متصرف گشته، سلسله درانی را تشکیل داد و پس از انقراض سلسله درانی نواحی سیستان گاه در دست ایران و زمانی تابع کابل بود.^۹ در زمان قاجاریه سیستان دچار مطامع و اغراض استعماری انگلیس شد.

انگلیس به تازگی هندوستان را متصرف شده بود و از این می‌ترسید که روسیه تزاری این لقمه چرب را از او بر باید، انگلیس‌ها فکر می‌کردند که اگر روسیه روزی بخواهد به هندوستان حمله کند، تنها از راه سیستان و افغانستان می‌تواند خود را به هندوستان برساند. (همچنانکه دیگر فاتحان هند مثل اسکندر، سلطان محمود و نادر چنین کردند).

لذا برای پیشگیری از این حمله احتمالی نخست با دسیسه‌هایی که در اینجا مجال بحث آن نیست، افغانستان را از ایران جدا کرد و سپس هرات و قندهار و سرانجام سراغ سیستان آمد.

انگلیس برای تجزیه سیستان قبلاً مقدمات کار را در معاهده پاریس فراهم کرده بود. در این معاهده دولتین روس و انگلیس بر سر سیستان معامله کردند به این ترتیب که سیستان در اختیار انگلیس قرار بگیرد. در عوض دولت انگلیس از دارداندل چشم‌پوشد و به دولت روس واگذار کند.^{۱۰}

بهمین منظور انگلیس برای تحقق بخشیدن به حاکمیت خود بر سیستان ماده‌ای تحت این عنوان در معاهده پاریس گنجانید. که: «هرگاه ایران با افغانستان بر سر سیستان اختلافی پیدا کرد، انگلیس می‌تواند بین آنها داوری کند».

در مدت کوتاهی بعد از این قرارداد شروع به تحریک افغانها نمود تا بر سیستان ادعای مالکیت نمایند.

در سال ۱۲۸۰ شیرعلی جانشین دوست محمدخان داستان سیستان و مداخله ایران را پیش کشید. نمایندگان انگلیس در هند نخست برای اینکه قدرت این دو را بسنجند نظر دادند که حاکمیت با شمشیر است و هر که زورش بیشتر طبعاً پیشتر است، اما وقتی ایران با زور شمشیر تمام سیستان را متصرف شد. نمایندگان مزبور با تصویب لندن موضوع حاکمیت را مطرح کردند.

گلداسمید نامی بعنوان حکم وارد سیستان شد، نامبرده که نخستین بار بعنوان سیم‌کش به ایران آمده بود تا در بلوچستان با موافقت دولت ایران سیم تلگراف و تلفن انگلیس را به هندوستان ببرد، در این جریانات با عنوان جنرال فردریک گلداسمید مامور تعیین مرز ایران و بلوچستان میشود.

وی با غرض ورزیها و دسیسه‌بازیهای محیلا نه سیستان را به دو بخش اصلی و فرعی تقسیم می‌کند، سیستان اصلی محدود است از شمال و

مغرب به هامون که آنرا از نواحی لاش، جوین، نه و بندان مجزا می‌سازد و از طرف جنوب به‌طور کلی به هامون محدود است و تا محل سکوه و برج علم‌خان ممتد می‌شود. از طرف شرقی نیز محدود است به شعبه عمده رود هیرمند در زیربند که در دهنه کانال بزرگ واقع است.

سیستان فرعی از ناحیه‌ایست واقع در ساحل راست رود هیرمند به امتداد یکصد و بیست میل انگلیسی، عبارت دیگر از نزدیک محل چاربولی، و رود خوس پاس در شمال تا محل رودبار در جنوب و زمین‌های مزروعی طرف شرقی رودخانه و دشت سیستان که شامل زیره و شیشه است^{۱۱}. با این ترتیب بانظر انگلیس و تصویب ناصرالدین شاه بخشی از سیستان جدا و به افغانستان واگذار شد.

طوایف سیستان:

مردم سیستان از طوایف مختلفی تشکیل شده‌اند که فقط معدودی از آنها بومی هستند و اکثریت با مهاجرینی است که در زمانهای مختلف و بعلل گوناگون به این منطقه آمده یا کوچ داده شده‌اند.

هر طایفه مجموعه‌ایست از تیره‌های مختلف که خود از واحدهای کوچکتری بنام «شلوار» شکل گرفته‌اند. کوچکترین واحد اجتماعی، اقتصادی در اصطلاح بلوچ و مردم سیستان «شلوار» نام دارد، «شلوار» به گروهی اطلاق می‌شود که از یک پدر و مادر بوجود آمده باشند مجموعه افراد چند «شلوار» تشکیل یک تیره را میدهند.

«شلوار»، «تیره» و «طایفه» هر یک برای خود رئیسی دارد که در بیشتر موارد این مقام موروثی است، با این تفاوت که رئیس طایفه در انتخاب و شایستگی فرزندی که باید جانشین پدر شود نظر می‌دهد و عملاً او را انتخاب می‌کند.

علل تعدد طوایف در سیستان:

طایفه‌نشین بودن سیستان و پیدایش طوایف مختلف در این منطقه

را علل مختلفی است که اهم آنها بشرح زیر است:

۱- مسائل سیاسی: سیستانی‌ها خود معتقدند که یکی از علل اصلی طایفه‌نشین بودن سیستان حملات چنگیز، تیمور و شاهرخ و قتل عام مردم این منطقه است که سیستان را به کلی خالی از سکنه نمود و بعدها وقتی بالاخره سیستان جزء متصرفات آنها شد، برای عمران و آبادی و ازدیاد جمعیت تصمیم گرفتند از هر نقطه از ایران جمعی را به این محل کوچ دهند، لذا به حکام دست نشانده خود دستور دادند تا از هر دیاری چندخانوار را به سیستان منتقل کنند و حکام نیز چنین کردند، در نتیجه کسانی که از نقاط مختلف به سیستان آمدند، بعلت غریب بودن و برای حفظ بقاء خود دور یکدیگر جمع شدند، یکی را به عنوان رئیس یا بزرگ خود انتخاب کردند و به مرور به نام طایفه آن رئیس شهرت یافتند.

این استدلال اگر منطقی نباشد، خیلی هم دور از حقیقت نیست که می‌دانیم اگر نه به علت خالی شدن منطقه از سکنه بلکه به علت سیاسی و برای تجزیه قدرت متشکل ایلات خیلی از پادشاهان و فاتحان، ایلات را از جایی به جای دیگر انتقال می‌دادند و حتی گاهی طوایفی از وابستگان خود را به منظور رقابت و مواجهه با طوایف بانفوذ محلی از شهری به شهری دیگر می‌آوردند.

به پیروی از این سیاست بود که نادرشاه عده‌ای از طوایف شیراز را به سیستان کوچ داد نیز شاه عباس صفوی، کریم‌خان زند، آغامحمدخان قاجار و حتی رضاشاه خیلی از ایلات را با همین سیاست متلاشی و پراکنده نمودند. از این جمله‌اند کردهای سیستان که می‌گویند شاه عباس آنانرا از غرب ایران به سیستان کوچانده است.

۲- شرایط اقلیمی: وجود دریاچه هامون و نیزارهای اطراف آن و مراتع سرسبزی که در حواشی رودخانه‌های پرآب هیرمند و افراه و خاش رود وجود داشت، شرایط را برای پرورش و نگهداری دام مساعد کرده بود. و دام نمی‌تواند در یک جا مستقر باشد و دامدار باید دائم در جستجوی مراتع جدید باشد. بنابراین لازمه چنین زندگی صحرانوردی و چادرنشینی است.



بک خانواده ساکن در دامنه کوه خواجه



پرده حصیری که از نی‌های خودروی حاشیه دریاچه هامون بافته میشود

صحراگرد برای داشتن تامین جانی و مالی به‌پشتوانه نیاز دارد، با تشکیل کانون‌هایی از خانواده‌های خویشاوند چنین پشتوانه‌ای شکل گرفت. کوچکترین واحد اجتماعی را «شلوار» نامیدند و همان‌طور که گفتیم از اجتماع شلوارها تیره‌ها شکل گرفتند و از تجمع تیره‌ها طایفه‌ها به‌وجود آمدند.

طایفه‌های کوچکتر جذب طوایف نیرومندتر شدند. و وقتی رؤسای چند طایفه کوچک خود را مطیع رئیس طایفه بزرگتر قلمداد نمودند عنوان سردار را به‌او القاء کردند.

۳- بنیادهای خویشاوندی: بعد از تجزیه سیستان جمعی از طوایفی که علقه و وابستگی بیشتری به‌ایران و بخصوص سیستان داشتند و بستگان آنها داخل سیستان ایران باقی مانده بودند از مناطق متصرفی افغانستان به سیستان ایران مهاجرت کردند. طایفه اربابی و سنجرانی از آن جمله‌اند.

۴- تأثیرپذیری از سیاست حکومت مرکزی: یکی از سیاستهای رضا شاه برای متلاشی کردن قدرت ایلات و عشایر از میان برداشتن رؤسا و سرداران هر ایل و طایفه بوده، وی تصور می‌کرد که با از بین بردن رأس هرم قدرت ایل و طایفه سازمان ایل از هم می‌پاشد.

این سیاست ظاهراً در سیستان نتیجه مطلوب را بخشید و با از بین رفتن رؤسا و سرداران طوایف که عامل وحدت بین تیره‌های مختلف بودند، هر تیره‌ای خود را طایفه مستقلی قلمداد نمود و در نتیجه صدها طایفه جدید در سیستان بوجود آمد.

در موقع گرفتن شناسنامه هر کس نام رئیس تیره یا شلوار را به عنوان نام خانوادگی خود انتخاب نمود و بعدها خود را از طایفه‌ای بهمان نام خواند و حال آنکه چه‌بسا چنین طایفه‌ای وجود خارجی نداشته است.

۵- سنت گرایی: یکی دیگر از عوامل تعدد طوایف در سیستان عامل سنت گرایی است که انگیزه و محرک شده برای هر کسی تاخود را به طایفه‌ای نسبت دهد.

طایفه‌ای به‌کیانیان شهرت یافتند چون خود را از اعقاب ملوک

کیانی می‌دانستند. و طایفه‌ای به کیخواه معروف شدند چونکه از این گروه طرفداری نمودند.

۶- تامین اجتماعی: بعضی از گروهها نیز بهسبب نداشتن امنیت اجتماعی و بعلت منفرد بودن و تحقیر شدن از جانب دیگران به دنبال نام جدیدی رفتند تا منکر وابستگی خود به این گروهها شوند. ماهیگیران و شکارچیان دریاچه هامون از آنجمله‌اند. این گروه که به صیادی معروفند و پیش از این خود را فقیر می‌نامیدند و حتی کدخدای آنها به کدخدا فقیر معروف بود، در شناسنامه، نام خانوادگی اربابی برای خود انتخاب کردند و خود را طایفه اربابی نامیدند و حال آنکه ارباب کسی بود که از آنها مالیات می‌گرفت و بر آنها ستم می‌کرد.



چهره‌هایی از ساکنان حاشیه دریاچه هامون

حاکمیت طوایف:

وجود طوایف مختلف در سیستان موجب شد که این منطقه دائماً درگیر اختلافات طایفه‌ای باشد. هر از چند گاه طایفه‌ای قدرتمند می‌شد و درصد نابودی یا تضعیف و مطیع ساختن طوایفی دیگر برمی‌آمد.

رؤسای هر طایفه نیز به نسبت قدرت و نفوذی که پیدا می‌کردند یکی از عناوین رئیس، ارباب، میر، و سردار انتخاب نموده بر جان و مال مردم حکومت می‌کردند.

نظام سازماندهی طوایف: بطوری که قبلا بیان شد، هر طایفه متشکل از چند تیره است، که تیره‌ها نیز از تجمع شلوارها بوجود آمده‌اند، شلوار کوچکترین واحد اقتصادی اجتماعی است که اعضاء آن نیای مشترک دارند. در رأس هر یک از این واحدها شخصی بعنوان رئیس وجود دارد، این مقام معمولا موروثی است و از پدر به پسر می‌رسد، با این تفاوت که سردار یا رئیس طایفه در انتخاب و شایستگی فرزندی که باید جانشین پدر شود نظر می‌داد، تفویض این سمت نیز طی مراسمی انجام می‌گرفت که رئیس طایفه یا سردار شورایی از ریش سفیدان طایفه تشکیل می‌داد و پس از تمهید مقدمات، با بستن شال ابریشمین زردرنگی بسر شخص مورد نظر انتخاب او را اعلام می‌کرد.

توزیع قدرت: قدرت سردار از طریق کدخدا به رؤسای تیره و از آن طریق به رؤسای شلوار اعمال می‌شد.

ابوابجمعی سردار: جز کدخدا و رئیس تیره که در واقع توزیع کننده قدرت سردار بودند، هر سردار افرادی را نیز به صورت خدمتگذار در اختیار داشت که در هر کار اعوان و انصار او بودند.

انتخاب این افراد از پائین به بالا بود: به این طریق که سردار هر گاه فردی را برای منظور خاص نیاز داشت با کدخدا در میان می‌گذاشت، کدخدا به رؤسای تیره و آنان نیز به رؤسای «شلوار» منعکس می‌نمودند. که گروه اخیر زبده‌ترین افراد را برای سردار انتخاب نموده به نزد او می‌فرستادند. سردار افراد را به عناوین مختلف به خدمت می‌گرفت، مشاغل خدماتی سردار را افراد زیر تشکیل می‌دادند:

۱- میرزا: وی شخص باسواد بود که امور نویسندگی را برعهده

داشت.

۲- پیک: که امور نامه‌رسانی برعهده او بود، بیکها معمولا ازین

افرادی انتخاب می‌شدند که قدرت پرداخت مالیات را نداشتند و این کار در ازاء معافیت از پرداخت مالیات انجام می‌دادند. و معمولاً افرادی تندرو بودند که می‌توانستند مسافات زیادی را پیاده و با سرعت بدون تا در مدت زمان کوتاهی پیام یا نامه سردار را به مقصد برسانند. یا اینکه جمازه‌سواران خوبی بودند و شتر تندرو در اختیار داشتند. البته پیک ملزم نبود که دائم در خدمت سردار باشد، بلکه هر موقع وجودش لازم بود احضار می‌شد.

۳- میر شکار: ورزیده‌ترین شکارچیان به این سمت انتخاب می‌شدند، میرشکار موظف بود که هرگاه سردار قصد شکار داشت همه شکارچیان طایفه را جمع کند تا برای سردار جرگه کنند، یعنی که شکار را در محاصره بگیرند و آنرا در تیررس سردار قرار دهند.

۴- میر آخور یا مهتر که کار تربیت و سرپرستی اسبهای سردار را برعهده داشت.

۵- غلام و کنیز: هر سردار به نسبت قدرت و ثروت خود عده زیادی غلام و کنیز در خدمت داشت و این مربوط به زمانی است که خرید و فروش برده در سیستان و بلوچستان معمول بود که سردار یا آنها را از دلان خریداری می‌کرد و یا اینکه در جنگهای طایفه‌ای به اسارت می‌گرفت که در این صورت اصطلاح «بندی» به آنها اطلاق می‌شد.

از آنجا که تعداد غلام و کنیز نمایانگر تشخص و قدرت سردار بود، هر سرداری می‌کوشید هرچه بیشتر غلام و کنیز داشته باشد. رفتار سرداران با این گروه که در واقع نوکران بی‌جیره و مواجب بودند غیر انسانی و تحقیرآمیز بود و این قشر امروزه با آنکه در قید بندگی سرداران نیستند معهداً از محرومترین گروههای اجتماعی سیستان و بلوچستان به شمار می‌روند و در جای دیگر به تفصیل از آنها سخن خواهیم گفت.

۶- نوکران: نوکران ضمن اینکه نقش محافظ سردار را ایفا می‌نمودند. برای هر نوع خدمتی گوش به فرمان بودند. این گروه بخصوص «پیک مرگ» محسوب می‌شدند و سردار هر کس را می‌خواست نابود کند به این گروه رجوع می‌کرد.

نوکران خود رئیس داشتند که به او «سرنوکر» می‌گفتند. گرچه این گروه برعکس بردگان (غلام و کنیز) در ازاء کار خود مزد می‌گرفتند و حتی اگر مایل بودند می‌توانستند خدمت سردار را ترك گویند، اما اگر از این آزادی استفاده می‌نمودند. سردار بهر وسیله که بود آنها را گوشمالی می‌داد.

۷- سواران: هر سردار عده‌ای سوار و تفنگچی در اختیار داشت که در حکم سپاهیان او بودند، مرکب سواران اسب و شتر بود. به سوارانی که شتر داشتند «جمازه سوار» می‌گفتند. از بین این گروه ردیابانی بودند که مهارت چشمگیری در ردیابی داشتند و در هنگام جنگ دشمنان را ردیابی می‌کردند.

سواران در مواقع عادی ضمن اینکه وظیفه برقراری نظم را برعهده داشتند به کارهای معمولی خود (اعم از دامداری یا کشاورزی) مشغول بودند و تنها در موقع نیاز بسیج می‌شدند. این گروه مزدبگیر بودند و سردار مقداری زمین را به آنها واگذار می‌کرد تا در آن برای خودشان کشاورزی کنند. جز این اگر در جنگها غنایمی بدست می‌آوردند پنجك pancak آنرا به سردار می‌دادند و بقیه را بین خود تقسیم می‌نمودند.

۸- نوازندگان و رامشگران: هر سردار عده کثیری نوازنده و خواننده و رقصنده در اختیار داشت که در مواقع سیورسات و میهمانی‌ها سردار و میهمانان او را سرگرم می‌کردند. این عده معمولاً از طایفه چلی‌ها (کولیاها)، بودند.

منابع درآمد سردار

سرداران منابع درآمد متعددی داشتند که اهم آنها به‌قرار زیر بود:

۱- مالیات: سرداران از تمام گروههای اجتماعی (وبا ضوابطی خاص مالیات می‌گرفتند، که بخشی از آنرا در زمانی که تابع دولت مرکزی بودند عیناً یا مابه ازاء آنرا به‌مرکز می‌فرستادند. در غیر اینصورت همه

مالیات را خود تصاحب می‌کردند.)

در صورت اول گاه به‌جای مالیات عده‌ای سوار به خدمت دولت اعزام می‌داشتند. شیوه اخذ مالیات از اقشار مختلف بشرح زیر بود:

الف: دامداران برای هر دام در ازاء استفاده از مراتع اسماً باید ۲ ریال می‌پرداختند که سردار بنا به‌میل خود کمتر یا بیشتر می‌گرفت. مضافاً هر دامدار موظف بود از هر صد گوسفند يك گوسفند را به‌سردار بدهد و لبنیات و روغن مورد مصرف سردار نیز توسط دامداران تأمین می‌شد.

ب: صیادان دریاچه هامون که از طریق صید ماهی و پرندگان دربائی اعاشه می‌کردند از هر ده صید يك تا ۳ عدد را باید به‌سردار می‌دادند و چون یکی از اقلام درآمد آنها پر پرندگان بود. از این‌پر نیز در حد نیاز به‌سردار داده می‌شد.

ج: کشاورزان: کشاورزان به دو دسته تقسیم می‌شدند، گروهی که صرفاً در زمینهای متعلق به‌سردار کار می‌کردند و رابطه‌ارباب رعیتی بر آنها حاکم بود و فقط صاحب يك سوم یا دوپنجم از محصول تولیداتی خود بودند که البته دستمزد ۸ تا ۱۰ نفر دیگر از صاحبان مشاغل خدماتی مثل آهنگر، نجار، دشتبان، کدخدا، میرشکار، سلمانی و نظایر آن عملاً از سهم کشاورز کم می‌شد*.

گروه دیگر کشاورزانی بودند که در زمین‌های خالصه کار می‌کردند. از زمان ناصرالدین شاه با تمهیدات میرعلم‌خان امیرقاین (جد اسدالله علم) زمینهای سیستان خالصه شناخته شد و این دستاویز دیگری بود برای سرداران که بر فشار خود به‌کشاورز بیفزایند. چون سرداران این زمینها را به‌بهای کمی از دولت اجاره می‌کردند و با بهای سنگینی به‌کشاورز اجاره می‌دادند.

بعدها در زمان رضا شاه وقتی تصمیم به تقسیم خالصجات گرفته شد. باز این سرداران بودند که توانستند بیشترین زمینها را صاحب شوند*.

بهرحال این دسته از کشاورزان نیز وضع بهتری نداشتند و يك

سهم بعنوان اجاره نیز باید کنار می گذاشتند.
 د: پنجك قبل از استقرار نظم و تسلط دولت در سیستان، این منطقه دائماً درگیر جنگهای طایفه‌ای بوده است. در بیروزیهایی که در این جنگها بدست می‌آمد، غنایمی حاصل می‌شد که يك پنجم به سردار یا رئیس طایفه می‌رسید.

ه: از این گذشته سرداران یا رؤسای طایفه خود از زمین‌داران بزرگ بودند بعنوان مثال طبق یادداشتی که از سال ۱۲۷۳ هـ. باقی مانده است سردار علیخان سرابندی مالک ۱۸ روستا بوده است.^{۱۲}

طوایف عمده‌ای که به‌نوعی در سیستان حاکمیت داشته و نقشی در تاریخ این منطقه ایفا نموده‌اند، عبارتند از: براهوئی، سارانی، سرابندی، سنجرانی، شهرکی، کلاتتری، کیانی، ناروئی و طوایف کوچکتر اربابی، بزلی، صیادی، کرد و کیخواه.

برای نشان دادن شیوه‌های عملکرد این طوایف و باز نمودن نقش تاریخی آنها در منطقه نخست به بررسی سوابق تاریخی هر يك می‌پردازیم و از آن‌پس شیوه توزیع قدرت و نحوه اعمال سیاست آن‌ها را مطالعه می‌کنیم. در این مقال سخن از براهویی‌هاست و دو طایفه متحد آنها سرابندی و شهرکی (شاهرخی) به این امید که در فرصتهای دیگر همین شیوه معرفی را برای دیگر طوایف نیز داشته باشیم.

براهویی: براهویی‌ها طوایف دامداری هستند که امروزه تعداد کمی از آنها در حوالی خاش در بلوچستان و لوتک و دامنه‌های کوه‌خواجه در سیستان زندگی چادرنشینی دارند.

این طایفه در قدیم و تا اواخر دوره قاجاریه یکی از قدرتمندترین طوایف بلوچستان بوده‌اند، اوج قدرت آنها در زمان نادر بود که باتشکیل اتحادیه‌ای از طوایف مختلف برای مدت زمانی حکومت قسمت عمده بلوچستان را در دست گرفتند.

سابقه تاریخی طایفه براهویی: گرچه آغازتشکیل اتحادیه‌براهویی بطوری که بعد خواهیم گفت مربوط به قرن ۱۷ میلادی است ولی در تاریخ



طوایف دامدار حاشیه دریاچه در
زمتانها به قایمات کوچ می‌کنند.

چند قرن قبل از این نیز آمده است که وقتی بلوچهای مهاجم در نزدیک خبیض از مسعود پسر محمود غزنوی شکست می‌خورند کموچیدن به مکران را آغاز می‌کنند و مهاجرت آنان به طرف شرق ادامه می‌یابد تا اینکه در ناحیه کلات، اتحادیه براهویی جلو هجوم آنها را می‌گیرد و این قبایل به ناچار به طرف سند و پنجاب مهاجرت می‌کنند.^{۱۳}

در اواخر سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم خانواده‌ای از راجه‌های هند در قسمتی از بلوچستان که امروز جزء پاکستان است حکومت داشتند. آخرین راجه جمعی از طایفه براهویی را به کمک خواست تا افغانهای مهاجم را دفع کند. براهویی‌ها پس از شکست دادن افغانها تسلط و نفوذی پیدا کرده، راجه‌را از حکومت خلع و رئیس خود را که عبدالله‌خان نام داشته به حکومت منصوب کردند.

در دوره نادرشاه افشار وقتی که اشرف افغان در سال ۱۱۴۳ (ه.ق) از نادرشاه شکست خورد و به طرف قندهار فرار می‌کرد، یک دسته بلوچ او و همراهانش را در سیستان به قتل رساندند. بدین مناسبت، نادرشاه نسبت به خان براهویی التفات پیدا کرد.^{۱۴}

هنگام حمله نادرشاه به هندوستان عبداللّه‌خان اطاعت امر نادر کرده به حکومت ابقا شد، اما در جنگ با نواب سند به قتل رسید و پسرش به جای او نشست. ولی چون مردی ظالم و خونریز بود، برادر عبداللّه‌خان که همراه نادر به هند رفته بود، بعد از برگشت پسر عبداللّه‌خان را کشت و خود به نام ناصرخان (نصیرخان)^{۱۵} زمام کار را در دست گرفت.

ناصرخان تعمیراتی در کلات بعمل آورده و آنجا را مرکز قرار داد و بعد از قتل نادرشاه مطیع احمدخان ابدالی شد که یکی از سرداران نادر بوده و در قندهار ادعای استقلال نموده برای خود حکومتی تشکیل داده بود.

ناصرخان در سال ۱۱۷۱ (ه.ق) دم از استقلال زده با احمدخان به جنگ برخاست ولی شکست خورد و صلح کرد و مقرر گردید که هر سال مبلغی بعنوان باج به احمدخان بپردازد.^{۱۶}

ناصرخان در سال ۱۲۰۹ هجری فوت کرد و بعد از او پسرش محمودخان به حکومت کلات نشست و بعد از ۲۷ سال حکمرانی در سال ۱۲۳۶ درگذشت و فرزندش مهربابخان وارث و جانشین او گردید.^{۱۷}

در این زمان رقابت شدیدی بین انگلیس و روس در ایران وجود داشت و بطوری که در مقدمه ذکر شد انگلیسها نگران دست اندازی روسها بر هندوستان بودند و راه جنوب شرقی ایران یعنی بلوچستان برای انگلیس جای نگرانی بود که فکر می‌کردند ممکن است روسها از طریق عبور از ایران و گذشتن از این راه به هندوستان حمله کنند و چون به موجب عهدنامه ترکمانچای روسها تعهد کرده بودند که سلطنت ایران را خاص اعقاب عباس میرزا نایب‌السلطنه بشناسند، انگلیسها پادشاهان قاجار را دست نشانده و مطیع روسها می‌دانستند و مساعدت ایران را در این نیت احتمالی روسها دور نمی‌دیدند.

بنابر این انگلیس تصمیم گرفت از جانب بلوچستان نیز خیال خود را راحت کند. برای تامین منظور و تهیه مقدمات از ایران اجازه گرفت که سیم تلگراف لندن به هند را از کراچی تا جاسک از خاک ایران بگذراند و در

جاسک به سیم تحت‌البری اتصال دهد.

برای تعیین راه عبور دادن سیم تلگراف جمعی مهندسان به تهیه نقشه پرداختند و با کمال دقت شروع به نقشه‌برداری قسمتی از خاک ایران نموده مسیر سیم را معین کردند.

در ضمن نقشه‌کشی از خانها و سردارهایی که در بین راه اقامت داشتند دلجویی نموده و باهریک در ظاهر برای حفظ سیم تلگراف قراردادی بستند و در ازاء این خدمت برای هر خان و رئیس طایفه‌ای، حقوقی تعیین کردند که مناسب با عدۀ افراد قبیله‌اش بود. اما در حقیقت نیت باطنی انگلیس نفوذ در ذهنیات و وجود خوانین بود تا آنها را مطیع و متقاد خود نماید، جالب اینکه درست در همین زمان مهرباب‌خان حاکم کلات دم از عصیان و طغیان نسبت به دولت ایران زد و بلوچهای تحت فرمان او به سیستان و نقاط مجاور آن تجاوز کرده جنوب شرقی مملکت ایران معشوش شد. اما وقتی دولت ایران قوایی تجهیز کرد و مامور امنیت بلوچستان ساخت، با ممانعت انگلیس مواجه گردید.

مهرباب‌خان گرچه نخست با نماینده انگلیس قرارداد همکاری بست ولی پس از مدتی از تعهد خود سر باز زد و در سال ۱۲۵۴ که دولت انگلیس به افغانستان لشکر کشید، نامبرده به نفع افغانها در گردنه بولان از قشون انگلیس جلوگیری کرد. انگلیسها اردویی برای تنبیه او به کلات گسیل داشتند و در جنگی که بین آنها در گرفت. مهرباب‌خان و چهارصد نفر از اعوان او کشته شدند و کلات به تصرف قوای انگلیس درآمد.^{۱۸}

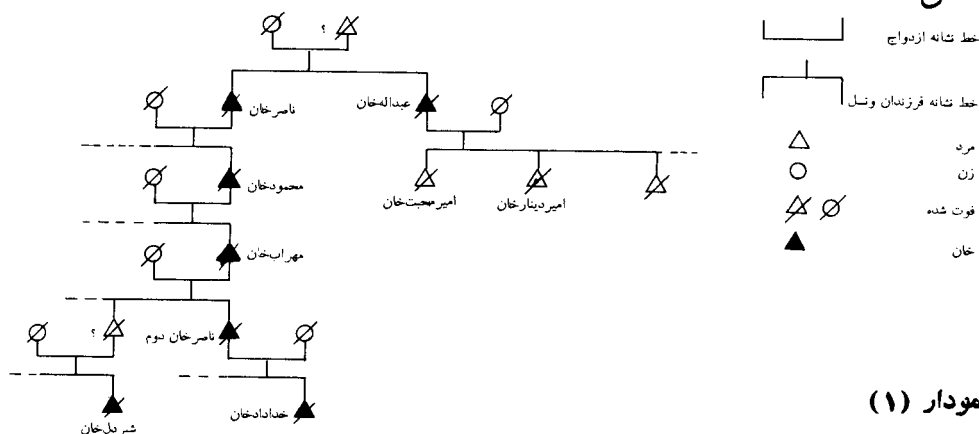
بعد از مرگ مهرباب‌خان پسرش ناصرخان دوم جانشین او می‌شود، ناصرخان مطیع انگلیسها بوده و حتی مشاور انگلیسی داشته است که وقتی در سال ۱۸۵۶ م. بین دولت ایران و انگلیس جنگ در می‌گیرد و نماینده مزبور مامور بوشهر می‌شود، ناصرخان هم توسط مخالفینش با زهر مسموم شده و فوت می‌کند و خدادادخان جانشین او می‌شود.^{۱۹}

خدادادخان نیز با انگلیسها پیمان مودت می‌بندد، در این زمان تمام جدیت مامورین انگلیس این است که از خان کلات يك حکمران مقتدر

بسازند و مالیات مشروعی نیز برای او دریافت دارند در این رابطه انگلیس سالیانه مبلغ پنجهزار لیره به او می‌داد که در سال ۱۸۵۹ این مبلغ دو برابر شد.^{۲۰}

در سال ۱۸۶۳ (۱۲۸۰ هـ) وقتی مازور گرین (مستشار انگلیسی‌خان) در مرخصی بود انقلابی در کلات پیدا شد، خدادادخان را معزول نموده شیردلخان پسر عموی او را به جای وی انتخاب کردند، اما شیردلخان به دست یک افغانی کشته شد و مجدداً خدادادخان روی کار آمد.^{۲۱}

بالاخره دولت بریتانیا به بهانه این شورشها کلات را جزء امپراطوری هند درآورد، بلوچستان ایران از تحت استیلای خانان کلات بیرون آمد، مرز کلات با بلوچستان در ۱۸۷۲ م. (۲۸۸ هـ) تعیین گردید و در حدود ۱۸۹۵-۹۶ در آن تجدیدنظر به عمل آمد و قسمتی از بلوچستان به پاکستان الحاق شد.^{۲۲}



اصل و نسب براهویی‌ها: در مورد تژاد براهویی‌ها نیز سخن بسیار است. چون این طایفه از حیث ساختمان بدن ظاهراً با بلوچها فرق دارند و زبانشان هم از زبان بلوچها متمایز است، بعضی از خارجیان از جمله سایکس به اشتباه این قبیله را فرقه‌ای از هندوستانیها شمرده‌اند.^{۲۳} سایکس می‌نویسد: «زبان براهویی‌ها شبیه زبان یک فرقه از

دیف	خواین برهویی	سالهای حکومت وزندگی		همزهان با حکام حکومت مرکزی	وقایع مهم
		قمری	میلادی		
۱	عبداللهخان	سده یازدهم ۱۱۵۳	پیش از ۱۷۰۰ تا ۱۷۳۹	اواخر دوره صفویه و اوایل دوره نادرشاه	از همراهان نادر در جنگ هندوستان بوده است
۲	امیر محبتخان	بین سالهای ۱۱۵۳ تا ۱۱۵۹	بین سالهای ۱۷۳۹-۱۷۴۵	نادرشاه	
۳	ناصرخان	از ۱۱۵۹ ۱۲۰۹	۱۷۴۵-۱۷۹۳	نادرشاه و کریمخان و جانشینان او	در ۱۱۷۱ م از استقلال زد و با احمدخان ابدالی به جنگ برخاست ولی از وی شکست خورد و خرگندار او شد
۴	محمودخان	۱۲۰۹ تا ۱۲۳۶	۱۷۹۴-۱۸۲۱	آقامحمدخان و فتحعلیشاه	
۵	مهرابخان	۱۲۳۶ تا ۱۲۵۴	۱۸۲۱-۱۸۳۸	فتحعلیشاه و محمدشاه	در این زمان گلداسمید به بلوچستان آمد و مقدمات تجزیه این ناحیه را فراهم کرد
۶	ناصرخان سوم	۱۲۵۴ تا ۱۲۷۳	۱۸۳۸-۱۸۵۶	محمدشاه و ناصرالدینشاه	وی از جیره‌خواران انگلیس بود
۷	خدادادخان	۱۲۷۳ تا ۱۲۸۰	۱۸۵۶-۱۸۶۳	ناصرالدینشاه	وی از جیره‌خواران انگلیس بود، در سال ۱۸۵۶ موجب او که پنجهزار لیره بود دوبرابر شد
۸	شیردلخان	۱۲۸۰-۱۲۸۰	۱۸۶۳-۱۸۶۳	ناصرالدینشاه	وی در ۱۸۶۳ وقتی مازور مستشار انگلیسی خدادادخان در مرخصی بود، او را معزول و خود جانشین وی شد. اما بدست یک افغانی کشته شد.
۹	خدادادخان	۱۲۸۰ تا ۱۲۸۸	۱۸۶۳-۱۸۷۱	ناصرالدینشاه	پس از کشته شدن شیردلخان مجدداً روی کار آمد

(جدول شماره ۱)

جدول ترتیب تاریخی استقرار قدرت در طایفه برهویی

این جدول نمودار مربوط به طایفه برهویی با استناد به متون تاریخی و تحقیقاتی متعددی که اکثرآ تاریخهای آن بایکدیگر متفاوت بوده تهیه و تنظیم شده است، تنها اختلاف قول، روایت سایکس است که وی نام رئیس طایفه برهویی را که به کمک راجه هندی آمده و خود صاحب قدرت شده است، «قنبر» ذکر می کند و عبداللهخان را نواده و جانشین او می داند و می نویسد: «پس از مرگ وی پسرش حاج محمدخان جای او را گرفت ولی نصیرخان [ناصرخان] که در فتح دهلی با نادر بوده پس از بازگشت برادر خود را به جهت مظالم می کشد و نادر نیز کار او را تأیید نهوده وی را عنوان بیگریگی می دهد.»

(ن.ک به ماخذ ۱۶ زیرنویس ص ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۲۷۴). این قول با روایت رئیس فعلی طایفه سربندی که قنبرخان را اولین رئیس این دو طایفه می داند نیز تطبیق می کند.

هندوستانی‌هاست و ابداً شباهتی به زبان فارسی ندارد، از طرفی براهویی‌ها کوتاه و گرد صورت و فرجه ولی بلوچها بلند و لاغر اندام و باریک صورتند^{۲۴} به قول هرودوت هفدهمین استان یاساتراپی داریوش شامل حبشی‌های آسیا بود، هفدهمین ساتراپی تقریباً بلوچستان امروز می‌شود و در آنجا آریانها مهاجرت کرده‌اند و همچنین قبایل تیره‌رنگ براهویی که از حیث زبان دراویدی هستند به این نقطه آمدند.

افراد براهویی از بلوچها تیره‌رنگتر و کوتاهتر و چهارشانه‌ترند. طبق افسانه‌های خودشان شبانان فقیری بودند که در قرن هفدهم به کمک راجه هندوی خود آمدند و بالاخره این ناحیه را مسخر نمودند.

به درستی معلوم نیست که آیا این حبشی‌های مو صاف همین براهویی‌ها بودند و اینکه آیا تژاد دراویدی از هندوستان تا شط‌العرب بسط داشته ولی احتمال می‌رود که این نظریه چنانکه نویسندگان قدیم و قرون وسطی تأیید کرده‌اند درست باشد^{۲۵}.

اما سایکس بطور قطع نظر می‌دهد که براهویی‌ها از تژاد دراویدی هستند و ممکن است تژاد دراویدی از هند تا شط‌العرب گسترده بوده است^{۲۶}.

هنری فیلد به نقل از پریچارد می‌نویسد: «در کشورهای مجاور

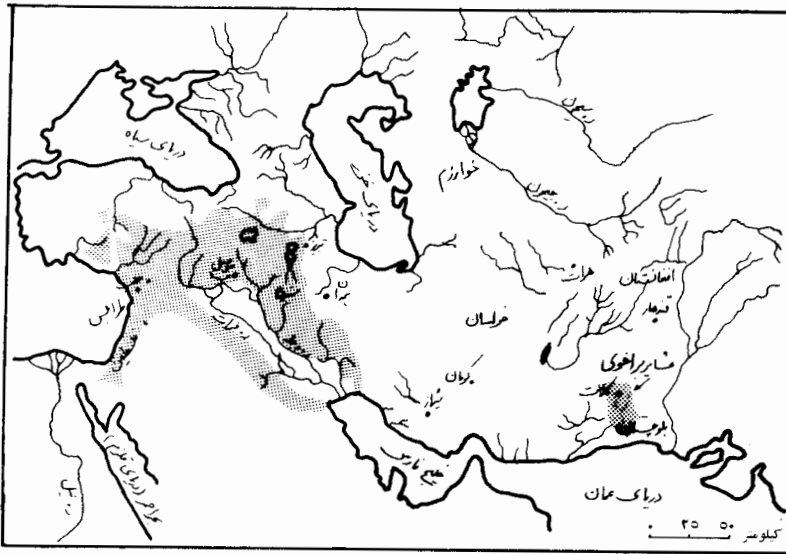
هم‌مرز ایران مردمانی از تژادهای مختلف ساکنند که ایرانی نیستند ولی از هر قوم دیگر آسیا به مردم ایران نزدیکترند و به عقیده من باید آنها را از تژاد آریان دانست، اینها عبارتند از: افغانه و بلوچها و براهویی‌ها و هایکانها یا آرامنه واسنی‌ها^{۲۷}».

قول‌هایی دال بر کرد بودن براهویی‌ها نیز وجود دارد که در اعتبار آنها شواهد و قرائن زیادی موجود است:

۱- بنا به روایت مهندس مخبر موکل در مقدمه رساله‌ای می‌نویسد:

«براهویی‌ها زبان مخصوص به خود دارند که کردی یا کردگالی نامیده می‌شود و هم‌اکنون قبایل ساکن نواحی لس‌بیلا به اسم کردگالی شناخته می‌شوند»^{۲۸}.

۲- تشابه نام بعضی قبیله‌های کرد مثل برادوست یا براخوی که اتفاقاً در همان حوالی می‌زیسته‌اند. (ن.ک. نقشه پراکندگی اکراد).
 مردوخ به‌نقل از دائرةالمعارف اسلام می‌نویسد: «براخوی قریب سه‌صد هزار نفری هستند، در اطراف کلات که قریب دویست و بیست میل منطقه سکونت آنها امتداد دارد. حکومت مرکزی بلوچستان که کلات است، تحت ریاست این عشیره است، که از تیره کامبرانی است. در ولایت سند هم یعنی هندوستان قسمتی از این عشیره سکونت دارند، ۴۸۱۸۰ نفری عده نفوس آنهاست، تمام این عشیره سنی مذهب‌اند»^{۲۹}.



نقشه پراکندگی اکراد
 این نقشه محل زندگی عشایر براخوی کرد را که در قرون گذشته در ناحیه کلات زندگی می‌کرده‌اند نشان می‌دهد. (اقتباس از تاریخ کردستان «مردوخ» به استناد از انسیکلوپدیای اسلام)

۳- وجود بعضی عشیره‌های کرد در بین عشایر بلوچ: به‌روایت تاریخ مردوخ دو عشیره کرد به‌اسم «ماماسنی» در بین عشایر بلوچ هستند.^{۳۰} و به‌طوری که بعد خواهیم گفت یکی از طوایف سیستان که خود را وابسته به براهویی می‌داند، ماماسنی یا ممسنی را شعبه‌ای از طایفه خود می‌شمارد و جالب است که بعضی از تیره‌های ممسنی، خود را رستمی و از اخلاف رستم

قهرمان افسانه‌ای ایران می‌دانند یعنی که با سیستان در ارتباط بوده‌اند.^{۳۱} همچنین است طایفه قنبرانی یا شعبه دیگر آن منگال یا مونگال که طوایف کرد بهمین نام نیز داریم.

۴- براهویی را بعضی تحریف شده ابراهیم شمرده‌اند، چنانکه کردهای غرب ایران نیز ابراهیم را «برو» می‌خوانند و نیز تعبیر دیگری برای این اسم می‌کنند که شاید صحیح‌تر باشد و آن «بهروهی» است یعنی بالای کوه.^{۳۲}

۵- براهویی‌ها نیز مثل کردها خود را از نسل عرب می‌دانند. یکی از جوانان براهویی در لوتک نسب خود را اینگونه به اعراب می‌رسانید: ظریف بن صفرخان بن مرادخان بن سردار ابراهیم‌خان بن گل محمدخان بن بهادرخان بن نوک بنده بن امیرپیر محمدبن یاگی بن امیرنوت بن شاهزاده جمال بن سلطان محمدبن اوزن‌حسن بن محمدبن رستم بن ابراهیم بن مالک بن حارث بن عبدیغوث بن مسلمة بن ربیعة بن حارث بن خزیمة بن نخع بن مذحج.



دو بلوچ از اهالی لوتک

و بنابه روایت بعضی از علمای علم انساب نسب اکراد به نوح می‌رسد و از نسل سام هستند و عرب که جد آنها عمر مز یقیاء پادشاه یمن به شام نقل کرده و از آنجا اولاد او به اماکن عجم پراکنده شده‌اند و جمعی دیگر عمر مز یقیاء را از نسل اسماعیل پسر ابراهیم خلیل مرقوم داشته‌اند.^{۳۳}

مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف هر جا تابع مأخذهای پهلوی بوده اکراد را از نسل سلاطین ایران حساب کرده و هر جا پای اجتهاد شخصی و نقل مسموعات خودش به‌میان آمده قول معاصرین را نقل نموده و اکراد را از نسل عرب شمرده است. زیرا در آن ادوار که عرب غلبه تام داشت. همه طوایف خود را زیر علم تازیان کشیده، تژاد خود را پنهان می‌کرده‌اند و به وسیله انتساب به‌غالب خود را از آفات مصون می‌داشته‌اند.^{۳۴}

و براهویی‌ها اگر در اویدی باشند هر گز چنین اجباری نداشته‌اند که عرب را در دیار هند نفوذی نبود.

گرچه موطن اصلی کردها غرب ایران بوده اما دست حوادث خیلی از آنها را به‌نقاط دیگر ایران پراکنده نموده است و بنا به حوادث و پیش‌آمدهای مختلف از غرب به‌نواحی مرکزی (همدان) و جنوبی (فارس و خوزستان) و شرقی (کرمان و بلوچستان) و دیگر نواحی کوچ کرده یا کوچانده شده‌اند.

در حمله مغول تفرقه بزرگی، بین قبایل کرد بروز کرد و عده‌ای در فارس و خوزستان متواری شدند^{۳۵}. حتی قبل از آن عده‌زیادی از کردها ساکن فارس بوده‌اند و استرابن جغرافی‌نگار معروف از کردان فارس نام می‌برد و فردوسی نیز در جلد ۷ شاهنامه (داستان اردشیر) از آنان نام برده است.^{۳۶}

و کردان در کرمان نیز بوده‌اند، ملک‌شاه به پادشاه کمکی که کردان به‌او کردند تا دشمن خود قاورد را شکست دهد، اقطاعاتی از کرمان به‌اکراد داد، این طایفه پیش‌از این هم در کرمان مسکن داشتند^{۳۷}. و ابن حوقلمی نویسد: «این طایفه قفص کرمان از اکرادند، بنا به قول مقدسی زبان این طایفه شبیه لغت اهل سند است^{۳۸}».

باستانی پاریزی به نقل از یاقوت می‌نویسد: «القفس کوهستانی است در کرمان که مردمی چون کردها در آن سکونت دارند، آنها را به نام «قفس و بلوص» می‌خوانند. (این دو نام بصورت‌های مختلف قفص، کوفچ و کفچ و کوچ و بلوچ آمده است).

نامبرده از قول رهنی می‌نویسد که: «جبال قفس پیوسته به دریاست و مردم آن اصلا یمانی هستند و از طایفه ازد بن‌الغوت. اما پیرو دین اجداد نیستند. بلکه ابتدا بتها و اصنام را می‌پرستیدند و سپس به عبادت آتش پرداختند و بعد از آنکه کرمان به دست مسلمین فتح شد تا امروز هرگز از حاکمی اطاعت نکرده‌اند، با همه اینها در این کوهستان نه آتشکده هست و نه معبد یهود و نه کلیسای نصاری و نه نمازخانه مسلمانان. و شنیدم که در این کوهستان بت فراوان یافته‌اند»^{۹۳}.

با این قرائن است که می‌توان احتمال داد، گروه‌های ساکن در این کوهستان همان اگرادی بوده‌اند که حوادث تاریخ آنانرا به این ناحیه رانده است و بعدها به بلوچستان مهاجرت کرده و به طایفه براخوی شهرت یافته‌اند و چون در زبان بلوچ «خ» بصورت «ح» (بدون نقطه) تلفظ میشود، براخوی را براحوی تلفظ نموده که در کتابت بصورت براهوی و منسوب بدان براهویی درآمده است.

زبان براهویی: زبان براهویی را شعبه‌ای از زبان دراویدی دانسته‌اند و چون امروزه دراویدی‌ها در هندوستان زندگی می‌کنند، کسانی مثل سایکس و امثال او براهویی‌ها را از اقوام هندی تصور کرده‌اند، اما جالب است بدانیم که دانشمندان یکی از سرزمینهای اصلی دراویدی‌ها را ایران دانسته‌اند.

و بنا به عقیده ت. نایار دانشمند هندی، می‌توان بعضی از نامهای جغرافیائی در بین‌النهرین و همچنین در ایران و افغانستان و حتی در قفقاز را در زبانهای دراویدی جستجو کرد.

زبان‌شناسی نوین موفق شده است که به کمک روش‌های ریاضی، زمانی را تعیین کند که زبان دراویدی (درست‌تر آن است که پیش دراویدی

گفته شود) زبانی یگانه بوده و تقسیم شدن به شاخه‌های منفرد را تازه آغاز کرده است. ابتدا براهویی که تنها زبان دراویدی است که در شمال هندبدان تکلم می‌کنند و نه در جنوب، تشکیل گردیده است.^{۴۰}»

براهویی‌های ایران معتقدند در زمانی که در کوهستانهای مجاور پاکستان اقامت داشته‌اند این زبان را فرا گرفته‌اند. بنابراین براهویی‌های امروزی خود را از بازماندگان براهویی‌های کلات می‌دانند.

این احتمال نیز وجود دارد که زبان براهویی شعبه‌ای از زبان کردی باشد، بطوری که بیان شد مهندس مخبر به نقل از موکرمی نویسد: «براهویی‌ها زبانی مخصوص به خود دارند که کردی یا کردگالی نامیده میشود»^{۴۱} و کردگالی یکی از شعبات زبان کردی است.

بهر حال اعم از اینکه این زبان از ریشه دراویدی باشد یا کردی، امروز به سبب تسلط زبانهای فارسی و بلوچی در منطقه و نیز بعلت دشواری تکلم، زبان براهویی روبه فراموش است و کمتر نسل جدید براهویی با آن آشنایی دارد، فقط معدودی از معمرین هنوز به این زبان سخن می‌گویند. در ذیل نمونه‌هایی از واژه‌های گویش براهویی که نگارنده در سال ۱۳۵۶ در خاش از معمرین براهویی شنیده است ذکر می‌شود.

فارسی	براهویی	آوانگاری	فارسی	براهویی	آوانگاری
رفتن	کان	kân	بروم و رفتم	انات	enât
خوردن	کن	kon	بخور، خوردم	کنگت	kongot
بز	ئیت	It	میش	میل	mil
شتر	اچ	oĉĉ	مرغ	چوک	ĉuk
تخم مرغ	خوآیه	Xo ^w âya	دختر	مسر	maser
پسر	مار	mâr	زن	زایفه	zâye.fâ
شوهر	ارغ	areY	داماد	سالم	sâlom
عروس	نشار	nešâr	پدرزن	اله	ella
مادرزن	تاته	tâte	آب	دیر	dir
نان	ارغ	eraY	روز	دیه	diya
شب	نن	nan	چای	پلیفوک	palifuk
ریش سفید	بلنتر	ballanter			

نمونه‌هایی از جمله‌بندی:

ما می‌خواهیم به‌شهر برویم nan kan šâr-e ken ویا ĩ kavc šâr-e ken
من گرسنه‌ام ĩ bi-gonot

ایرج افشار در ۱۳۳۳ نمونه‌هایی از واژه‌های این زبان را که به قول اونارویی‌ها به آن زبان «کتر»^{۴۲} می‌گویند، در تاسوکی که محلی است میان کویر سرراه زابل جمع‌آوری نموده است که ذیلاً برای مقایسه می‌آوریم.

فارسی	براهویی آوانگاری	فارسی	براهویی آوانگاری
پدر	Bàvê	بزینه	یت Ya't
مادر	Lommā	مگس	مس Massas
آب	Dir	همه	مج Moch
گاو	Xarās	مرد	هاری Hāri
آدم	Bandaq	زمین	دغار Deqār
دست	Du	درخت‌گزر	کری Kerri
پا	Nat	کلاه	توپ Tôp
بینی	Bāmos	دندان	دنتان Dantān
چشم	Xan	پیراهن	کوس Kūs
خوابیدن	Xàch	بچه	چونا Chonà
آتش	Xàxar	خانه	اورا Orā
رفتن	Ken	خوردن	کن Kon
نشستن	Tus	میشینه	میلت Milt
سگ	Kochak	زن	زائیا ^{۴۳} Zāipā

تیره‌های براهویی: براهویی‌ها از تیره‌های مختلف تشکیل شده‌اند که در اطراف لوتک و تاسوکی و خاش زندگی می‌کنند، در بلوچستان عده براهویی‌ها خیلی کم است و معدودی از آنها در خاش بسر می‌برند که تحت تسلط ریگی‌ها بوده‌اند ولی عمده طایفه براهویی در سیستان می‌باشند. دو شعبه محمدحسینی و یاغی زایی (یاگی زهی) و زرکاری با ۸۰۰ خانوار در

نزدیکی لوتک زندگی می‌کنند^{۴۴}.

براهویی‌ها اکثراً چادر نشین‌اند و در سیاه چادر بسر می‌برند. مهمترین تیره‌های براهویی‌ها عبارتند از:

- ۱- موسی‌زهی^{۴۵} ۲- جنگی‌زهی ۳- عیسی‌زهی ۴- مستان‌زهی
- ۵- شاهی‌زهی ۶- یاگیزه‌ی ۷- زیر‌کاری.

سرابندی*

این طایفه خودشانرا یکی از متحدین و وابستگان براهویی می‌دانند. ولی مشخص نیست که آیا اتحاد بین آنها از زمانی بوده است که طایفه براهویی در بلوچستان و کلات صاحب قدرت و نفوذ بوده یا پس از اضمحلال قدرت و کوچ عده‌ای از آنها به نواحی سیستان اتحادی بین دو طایفه به وجود آمده است.

بنا به ادعای یکی از سران طایفه شهرکی نادرشاه براهوئی‌ها را برای سرکوبی سرابندی‌ها از شیراز به سیستان انتقال داد ولی آنها وقتی بهم رسیدند متوجه قرابت خود شدند و بایکدیگر دست اتحاد دادند.

بهر حال بیشتر محققین سرابندی را برای يك دوره تاریخی نسبتاً طولانی از قدرتمندترین طوایف سیستان می‌دانند، چنین قدرتی نمی‌تواند بدون همدستی با طوایف قدرتمند دیگر باشد. چه سرابندی برای مدت دو بیست سال تقریباً حاکم بر سرنوشت سیستان بوده است و بطوری که بعد خواهیم گفت این طایفه نیز در بحبوحه به قدرت رسیدن نادر به روی کار آمده است بنا بر این همزمانی قدرت یافتن سرابندی و براهوئی نیز می‌تواند نشانی از ارتباط این دو بایکدیگر باشد.

اصل و نسب سرابندی: بنا به قول محمدرضاخان آخرین رئیس طایفه سرابندی، این طایفه و طایفه براهویی از اعقاب مالک اشتر نخعی

* نام اصلی این طایفه در متون و اسناد تاریخی سرابندی ضبط شده است، ولی امروزه به سرابندی شهرت دارند. چون تحقیق موجود به اسناد از تحقیق در روی زمین و مطابقت آن با متون تاریخی است لذا از هر دو نام استفاده شده است.

هستند که در زمان خلافت عمر به ایران آمده‌اند.

شهرت این طایفه به نخعی بنابه قول راوی بستگی آنها به مالک اشتر است. البته چنین طایفه‌ای در عربستان وجود داشته و برخی از آنها به ایران نیز آمده‌اند و بطوری که از عبارت جهانگشا و مجمل‌التواریخ گلستانه و مجمع‌التواریخ مرعشی برمی‌آید افراد این طایفه در رکاب نادر و دوزان بعد از او دلاوریهای زیادی کرده‌اند.^{۴۶}

نامبرده می‌گوید: این طایفه بعد از آمدن به ایران نخست با نام نخعی در کردستان ایران ساکن شدند ولی بعدها به عراق عجم و حدود اراک امروزی مهاجرت کرده و در کوههایی به نام سربند مستقر شدند و از آن زمان این طایفه به علت سکونت در ناحیه سربند به طایفه سربندی شهرت یافتند.

آنچه از تواریخ و منابع تحقیقی برمی‌آید سربندیها روزگاری در نواحی همدان و بروجرد زندگی می‌کرده‌اند، کرزن می‌نویسد: تیمور سربندیها را از سیستان به همدان انتقال داد ولی نادرشاه آنها را برگردانید^{۴۷} و سایکس می‌نویسد سربندیها ساکنین قدیمی سیستان بوده‌اند. تیمور لنگ آنها را به بروجرد کوچ داد ولی نادرشاه دوباره آنها را به وطن خود بازگردانید^{۴۸}. و در جای دیگر می‌نویسد: سربندیها یعنی مقتدرترین ایلات این ناحیه منسوب به ایل براهویی می‌باشند، تیمور این طایفه را قلع و قمع نمود و معدودی را که باقی مانده بودند به بروجرد کوچ داد و نادرشاه نیز بعدها عده‌ای از سربندیها را که در حدود سه هزار خانوار بودند به سیستان فرستاد^{۴۹}.

گلداسمید نیز در مورد سربندیها می‌نویسد: «در این تردید نیست که آنها يك وقتی از قسمتهای غربی ایران به سیستان آمده‌اند. از همدان، گلپایگان، از شیراز و تقریباً این واقعه نیز در این زمانهای اخیر بوده که میرخان سربندی و هاشم‌خان شاهرخی دارای نام و نشان شدند»^{۵۰}.

اکثر منابع موجود انتقال سرابندی به سیستان را به نادر نسبت می‌دهند^{۵۱} قدرت یافته ن سربندی در زمان نادر و اینکه از این زمان نام این

طایفه مطرح می‌شود نمایانگر این نکته است که اقلاً طایفه سرابندی با این نام در زمان نادر شروع به رشد نموده است و حتی در مراتب خانی از زمان نادر جلوتر نمی‌روند و این نشان می‌دهد که سرابندی‌ها به نوعی با نادر در ارتباط بوده‌اند، با توجه به اینکه سیستان تا زمان نادر تقریباً از حوزه فرمانروایی جدا بوده و حکام مرکزی نفوذی در آن منطقه نداشته‌اند^{۵۲} به نظر می‌رسد نادر پس از تسلط بر سیستان راه را برای ترقی سرابندی‌ها باز نموده است.

خطسیر مهاجرت سرابندیها: بنا به قول رئیس این طایفه سرابندی‌ها بعد از استقرار در ناحیه سربند عراق عجم بعثت مساعد بودن شرایط محیطی و کوهستانی بودن منطقه به دامداری مشغول می‌شوند و از این راه امرار معاش می‌کنند آنها تا حمله چنگیز خان به ایران در آنجا زندگی آرامی دارند. اما وقتی باقشون چنگیز مواجه می‌شوند و از او شکست می‌خورند، اکثریت آنها به شیراز کوچ می‌کنند.

سرابندی‌ها در شیراز به دو دسته تقسیم می‌شوند، عده‌ای از آنها به همراهی محمدحسن نامی در شیراز اقامت می‌کنند که بعدها به ایل محمد حسنی یا ممسنی شهرت می‌یابند و دسته دیگر از شیراز متوجه کرمان می‌شوند، در کرمان نیز به دو دسته منقسم شده، دسته‌ای که تحت فرمان ابراهیم حارث بوده‌اند به ابراهیمی و بعدها به براهویی شهرت می‌یابند و از کرمان به بلوچستان و از آنجا عده‌ای از آنها به افغانستان مهاجرت می‌کنند، جمعی نیز در بزم و جبال بارز مستقر می‌شوند و دسته‌ای هم به کوه لخشک ولادیز و سیستان می‌آیند و در حوالی زاهدان و خاش سکونت می‌کنند.

تا اینجا ظاهراً و بنا به قول راوی هیچگونه مانعی برای این مهاجرت‌ها وجود نداشته است و البته تارسیدن آنها به این ناحیه يك دوره تاریخی طولانی یعنی از زمان چنگیز خان تا نادر شاه طی شده است. گرچه رئیس این طایفه معتقد است که سرابندی‌ها قبل از نادر هم در سیستان مقیم و حتی صاحب قدرت بوده‌اند. اما برای اثبات چنین ادعایی هیچ دلیلی

وجود ندارد، جز اینکه ممسنی‌ها که بنا به قول او از بستگان این طایفه هستند به گفته یکی از سیاحان خود را از اخلاف رستم پهلوان می‌دانند و يك دسته آنها به نام رستمی خوانده می‌شوند.^{۵۳} بنابراین بعید نیست که روزگاری یا سرابندی‌ها در شیراز می‌زیسته‌اند. یا اینکه ممسنی‌ها با سیستان در رابطه بوده‌اند.

سرابندی‌ها بعد از آنکه از کرمان به لادیز رسیدند در قلعه رستم ساکن شدند.

از این تاریخ طایفه سرگردان در يك جا مستقر می‌شود و اندك اندك بر نفوذ و قدرت خود در منطقه می‌افزاید.

جنگ سرابندی‌ها با نادر: در فاصله زمانی استقرار سرابندی‌ها در سیستان تا زمان روی کار آمدن نادر نقش سرابندی در سیستان مشخص نیست. در آن زمان سیستان ملوک‌الطوایفی بود و خاندان کیانی که خود را از اعقاب کیانیان و صفاریان می‌دانستند در سیستان حکومت داشتند و نادر گرچه ملك محمود کیانی را به سبب بندوبست‌هایی که با محمود افغان داشت و نیز حکومت خراسان را در سر می‌پرورانید کشت، اما این خانواده را از بین نبرد و ملك حسن نامی را که از منسوبان ملك محمود بود به جانشینی او انتخاب کرد.^{۵۴}

تا این زمان و بعد از آن تا لشکرکشی نادر به هندوستان نامی از طایفه سرابندی نیست، ولی بطوری که تاریخ شفاهی این طایفه نشان می‌دهد، سرابندی‌ها نخست با نادر میانه خوبی داشتند ولی در اثر يك پیش‌آمد با وی وارد جنگ شدند، جریان از این قرار بود که:

نادرشاه در لشکرکشی به هندوستان از طریق سیستان عبور کرد و در جایی که امروز به بنجار معروف است اردو زد، در آنجا عده‌ای از سیستانی‌ها با او برای جنگ با هندوستان همراه شدند.

نادر پس از بازگشت از هندوستان در قوچان يك نفر از خانواده کلاتریهای سیستان را به حضور پذیرفت و به او فرمان کلاتری داد و از او خواست که سی هزار شتر بارگندم به قوچان حمل کند، کلاتر به سیستان

برمی‌گردد(در این زمان امیر قنبرخان رئیس طایفه سرابندی بود) و با یاران خود مشورت می‌کند. آنها می‌گویند اگر این فرمان را به امیر سرابندی‌ها نشان بدهیم مارا می‌کشند، قرار براین می‌گذارند که بین خودشان چند شتر گندم بار کنند و به قوچان ببرند، کلانتر با زحمت موفق می‌شود سیصد شتر بار گندم تهیه کند، اما وقتی آنرا نزد نادر می‌برد، اتفاقاً امیر قنبرخان نیز آنجا در حضور نادر است، وقتی نادر از کلانتر می‌پرسد، چرا آن مقدار که گفتیم تهیه نکردی می‌گوید از ترس این شخص بود و به قنبرخان اشاره می‌کند، نادر روبه قنبرخان کرده می‌گوید تو فرمان مرا دیدی؟ قنبرخان می‌گوید «قربان کار بزرگی به شخص کوچکی واگذار کردید» نادر می‌گوید فرمان نادر برگشت ندارد و دستور می‌دهد چشم‌امیر قنبرخان را درآورند و شکم کلانتر را پاره کنند. سپس یکی از سرداران خود به نام علی قلیخان را با تعدادی فیل و هیجده هزار سپاه، برای سرکوبی و گرفتن مالیات به سیستان می‌فرستد.

امیر قنبرخان وقتی به سیستان برمی‌گردد با پسرش علیه نادر قیام می‌کند، امیر کوچک‌خان پسر قنبرخان سیصد نفر داوطلب تیرانداز را انتخاب می‌کند، آنها در سر راه لشکر نادر کمین کرده چشم فیلان را هدف می‌گیرند. فیلان بعد از تیر خوردن به لشکرگاه علی قلیخان برمی‌گردند و لشکر او را تارومار می‌کنند، علی قلیخان از شرم این شکست در بیرجند مستقر می‌شود و مدت ۸ سال در آنجا می‌ماند تا نادر کشته می‌شود^{۵۵}.

امیر کوچک‌خان نیز بعد از این ماجرا عازم کرمان می‌شود ولی در ماهان مریض شده فوت می‌کند و او را در مقبره شاه نعمت‌الله دفن می‌کنند. بعد از امیر کوچک‌خان پسرش غلام شاه‌خان رئیس طایفه سرابندی می‌شود وی با طایفه رئیسی‌ها به جنگ می‌پردازد، مرکز این طایفه در حرماک بود و علت درگیری این بود که امیر غلام شاه رئیس سرابندی‌ها دختر شاهرستم را که رئیس طایفه رئیسی‌ها بود برای پسرش خواستگاری کرد، ولی شاهرستم به این کار راضی نبود، او چون قدرت مخالفت نداشت به ناچار به این ازدواج تن درداد، اما خودش در عروسی شرکت نکرد و به



ارگ سه‌کوهه اولین پایگاه سرابندی‌ها که به ارگ «امیر کوچک‌خان» معروف است.

نوکران خود نیز دستور داد حتی سگها را هم ببندند تا استخوان مهمانی را نخورند. کنایه از اینکه حتی استخوان گوسفندانی که برای این میهمانی کشته‌اید لایق سگهای ما نیست چهرسد به اینکه داماد در شأن ما باشد. این موضوع به امیر غلام شاه گران آمد و تصمیم گرفت شاهرستم را گوشمالی دهد. لذا بعد از پایان مراسم عروسی و انتقال عروس به حرمت ناگهان به قلعه رئیسی‌ها برگشته به آنها حمله کرد، در این حمله شاهرستم کشته شد و رئیسی‌ها متواری شدند، اما به انتقام این شکست سد کمال‌خان را که آب به قلعه محل اقامت سرابندی‌ها می‌رسانید به کلی ویران کردند.^{۵۶} سرابندی‌ها چون نتوانستند سد را تعمیر کنند. به ناچار از آن منطقه کوچ کرده به لوتک آمدند، در لوتک دوتیره از آنها به سرپرستی هاشم‌زهی و شولی بر جدا شدند.

سرابندی پس از انتقال به لوتک از ورمال تا علی‌آباد (حدود چهار فرسخ) چادر زدند. از این زمان شروع به ساختن آبادیهایی برای خود کردند. نخستین آبادی را در منطقه پشت دشت ساختند. پشت دشت باتلاقهایی بود در کنار هامون که آنرا باخاک پر کردند، سپس سه‌کوهه را ساختند. سه‌کوهه نیز سه‌تپه‌ای بود در وسط آب که دهانه آنرا بستند و آنجا را آباد کردند.

بطوری که از فحوای کلام رئیس سرابندی‌ها برمی‌آید. زمان رسیدن سرابندی‌ها به سیستان و انتخاب این محل برای سکونت همیشگی

مصادف با اواخر سلطنت صفویه و اوایل قدرت یافتن نادرشاه است، اوضاع ایران آشفته و منطقه سیستان دور از دسترس است، لذا شرایط برای طایفه‌ای که اکنون به قول راوی چهار فرسخ طول اردوگاه اوست مساعد می‌باشد. طول مسافتی که اشغال نموده‌اند نشانه‌ای از انبوه جمعیت و تعداد آنهاست گرچه احتمالاً به‌منظور تصرف هرچه بیشتر زمین و اشغال منطقه بطور پراکنده در این ناحیه مستقر شده‌اند ولی بی‌شک سران طایفه موقعیت را برای استحکام پایه‌های قدرت خود مساعد یافته‌اند.

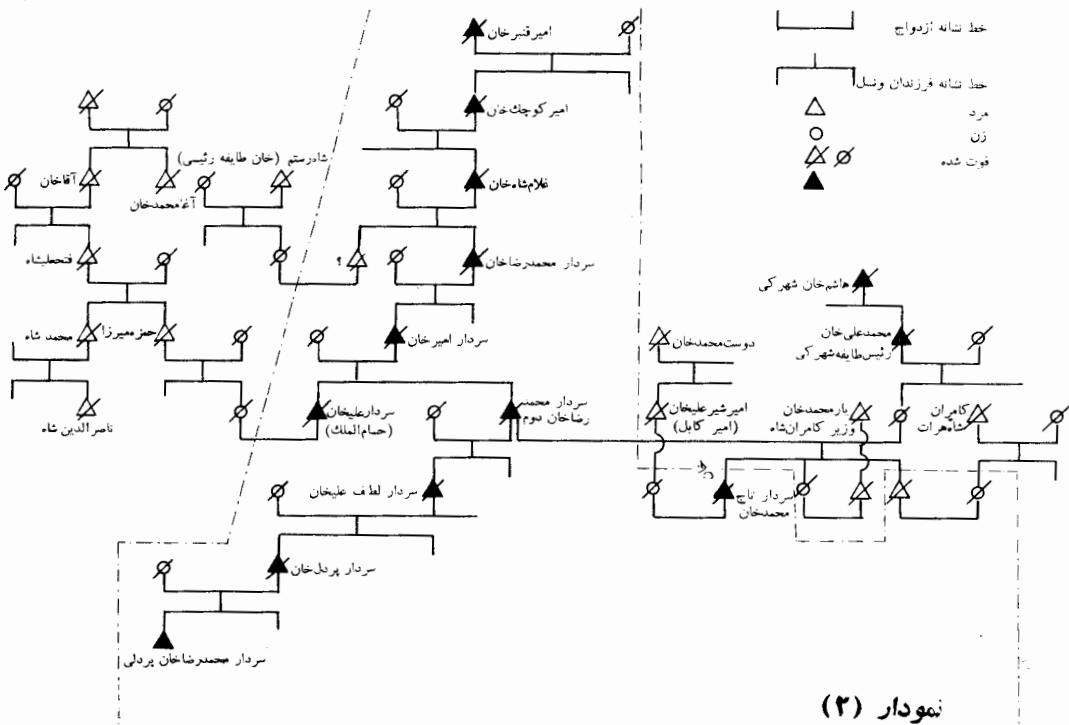
داشتن زمین بعنوان پشتوانه قدرت مالی و ازدواج با خانواده خوانین (مثل رئیسی‌ها) از تمهیداتی است که زمینه را برای کسب قدرت آماده می‌سازد، گرچه رئیس طایفه سرابندی به‌منظوری که از ازدواج پسرش با طایفه رئیسی‌ها داشت نرسید و مجبور شد پشتیبانان احتمالی خود را تارومار کند. مع هذا این ازدواج از نظر سیاسی برای او و طایفه‌اش خالی از ثمر نبوده است.

بهر حال طایفه سرابندی پس از استقرار در این منطقه زندگی خانه به‌دوشی را رها نموده به زندگی کشاورزی رومی آورد. ولی از همان ابتدا با رقابت طوایف بومی یا مهاجران دیگر مواجه می‌شود و بطوری که بعد خواهیم گفت هر از چندگاه با طایفه‌ای پیمان اتحاد می‌بندد و با طایفه‌ای دیگر به مخالفت برمی‌خیزد و معتبرترین متحدین این طایفه دو طایفه براهویی و شهرکی یا شاهرخی بوده‌اند.

بعد از غلام شاه‌خان پسرش محمدرضاخان اول در رأس طایفه قرار می‌گیرد. وی در حقیقت پایه‌گذار قدرت سرابندی‌هاست. او دولت آباد را ساخت و از سه کوه به دولت آباد نقل مکان کرد و آنجا را مرکز خود قرار داد، هم اوست که ملک جلال‌الدین آخرین بازمانده ملوک کیانی را از میان برمی‌دارد.

علت این تصمیم هم این بوده است که آن زمان اسکل و بنجار مقر حکومت کیانیان بود. هر سال ایام عید نوروز تمام سران ایل برای عرض تبریک هدایا نزد حاکم می‌رفتند، سردار محمدرضاخان نیز بهمین منظور

با جمعی از ریش سفیدان طایفه به حضور ملك رفت، اما ملك از او استقبال خوبی نکرد و از همان در که وارد شدند به آنها گفت خوش آمدید و به پیشکارش دستور داد خوانین را بپریدو از آنها پذیرایی کنید، سردار محمد رضاخان از این شیوه استقبال رنجید و از همانجا برگشت و بلافاصله به اردوی ملك جلال‌الدین حمله کرد و اموال آنها را به سرقت برد و او را از سیستان بیرون کرد.



نمودار (۲) نسب‌نامه خویشاوندی سرداران طایفه سربندی سیستان و ازدواجهای سیاسی آنان

این امر موجب درگیری او با شاه کامران (شاه افغان) شد^{۵۷} که در قندهار حکومت می‌کرد و از حامیان ملك جلال‌الدین بود، اما قبل از وقوع جنگ محمد رضاخان فوت کرد و پسرش سردار امیرخان جای او را گرفت و در جنگ با شاه افغان ظاهراً هیچکدام به پیروزی نهایی نرسیدند و تنها در زمان جانشین امیرخان، محمد رضاخان دوم بود که

ردیف	سرداران سرابندی	سالهای حکومت و زندگی		وقایع مهم
		قمری	میلادی	
۱	امیر قنبرخان	؟	؟	اواخر دوره صفویه
۲	امیر کوچک خان	حدود سالهای ۱۱۶۳ تا ۱۱۴۸	حدود سالهای ۱۷۳۶ تا ۱۷۴۷	از همراهان نادر بود سپس با فتحعلیخان کیانی متحد شده با نادر به مخالفت برخاست و بعدها بهمین منظور با علیقلیخان پیمان مودت بست
۳	غلامشاهخان	از ۱۱۶۱ به بعد	از ۱۷۴۷ به بعد	وی خان طایفه رئیسی راکت و قلعه رستم را از آنها گرفت
۴	سردار محمد رضاخان	حدود سالهای ۱۲۱۴ و بعد از آن	؟	کریمخان زند و آقا، احمدخان قاجار
۵	سردار امیرخان	؟	؟	فتحعلیشاه
۶	سردار محمد رضاخان دوم	در سالهای ۱۲۵۴ به بعد	حدود ۱۸۳۷ تا ۱۸۴۵	وی در سال ۱۲۵۴ به کمک هاشمخان شاهرخی جلالالدین کیانی را از سیستان بیرون کرد.
۷	سردار لطفعلیخان	؟	؟	اوایل حکومت ناصرالدین شاه
۸	سردار علیخان (حسام الملك)	حدود سالهای ۱۲۶۸ تا ۱۲۸۵	حدود سالهای ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۸	لطفعلیخان را کنار زده جای او را گرفت و در سال ۱۲۶۸ خود را تابع ایران معرفی کرد.
۹	سردار تاج محمدخان	۱۲۷۵ تا ۱۲۸۴	۱۸۵۸ تا ۱۸۶۷	وی عموی خود سردار علیخان را به انتقام برادر کشت و مقام او را تصرف کرد.
۱۰	سردار پردلخان			از زمان وی طایفه سربندی نفوذ خود را از دست می‌دهد و خانواده علم در سیستان نفوذ پیدا می‌کند. و جانشینان او
۱۱	سردار محمد رضاخان پردلی			رضاشاه و جانشین او

(جدول شماره ۳)

جدول ترتیب تاریخی استقرار قدرت در طایفه سرابندی
این جدول و نمودار مربوط به طایفه سرابندی به استناد تحقیقات محلی و مطابقت آنها
با مآخذی که در تهیه این مقاله مورد استفاده بوده تهیه و تنظیم شده است.

شاه کامران تا قلعه دشتک پیشروی کرد، ولی سرانجام شکست خورد و تقاضای صلح کرد و به سنت بلوچها برای خون بندی دختر خود را به پسر محمدرضاخان داد و دختر محمدرضاخان را برای یار محمدخان وزیر خود عقد بست^{۵۸} و پیمان بستند که افغانها به سیستان حمله نکنند و سیستانی‌ها نیز متعرض افغانی‌ها نشوند و اگر دشمن خارجی به آنها حمله کرد طرفین به یاری یکدیگر بیایند^{۵۹}.

پس از مرگ محمدرضاخان بین سردار علیخان و لطفعلی‌خان بر سر جانشینی او اختلاف افتاد، در این درگیری شاه کامران حاکم هرات طرفدار لطفعلی‌خان بود ولی کهندلخان حاکم قندهار طرف علیخان را گرفت و بالاخره سردار علیخان لطفعلی‌خان را گرفته کور کرد و خود جانشین او شد.

سردار علیخان که گویا در این زمان کفه قدرت ایران را سنگین‌تر تشخیص داده است و نزدیک شدن به دربار ایران را به نفع خود دیده است سران قوم را دور خود جمع کرده و می‌گوید که سیستان منطقه‌ای نیست که بتوانیم برای آن ادعای استقلال کنیم و نیز نمی‌خواهیم تسلیم افغانها شویم، چه بهتر که جزء ایران باشیم، سران طایفه نیز موافقت می‌کنند. لذا سردار علیخان با ۵۰۰ سوار به تهران نزد ناصرالدین شاه می‌آید شاه در ازاء این تمکین دختر عموی خود حمزه میرزا حشمت‌الدوله را به علیخان می‌دهد و به او لقب حسام‌السلطنه می‌بخشد و دستور می‌دهد که ارتش مجهزی بوجود آورد^{۶۰}.

علیخان سرتیپ محمدجعفرخان با ۱۲۰ افسر از سه صف سواره و پیاده و توپخانه به سه کوه می‌آورد و بیرق ایران را بر بالای ارگ سه کوه می‌زند^{۶۱}.

سردار علیخان با تثبیت قدرت خود قصد پس گرفتن هرات را می‌کند، ولی قبل از اقدام به دست سردار تاج محمدخان برادرزاده خود کشته می‌شود.

تاج محمدخان برادر لطفعلی‌خان و به انتقام او که توسط علیخان



قلعه دیگری است از سه کوهه متعلق به علیخان سربندی

کور شده بود. عموی خود را کشت و مقام او را تصاحب شد. بعد از این واقعه به فرمان ناصرالدین شاه، صمصام الملك برای سرکوبی تاج محمدخان می آید و دربندان اردو می زند، اما تاج محمدخان اظهار انقیاد می کند و جنگی در نمی گیرد و عملاً با حاکمیت او بر سیستان مخالفتی نمی شود. ولی ده سال بعد وقتی ناصرالدین شاه به مشهد می رود تاج محمدخان را به مشهد احضار می کند و دستور توقیف او را می دهد. بعد از اسارت تاج محمدخان امیر علم خان که در آن موقع در بیرجند صاحب اقتداری بود حاکم سیستان می شود، به احتمال قوی اسیر شدن تاج محمدخان بعد از ده سال از توطئه های این امیر بوده است. سردار تاج محمدخان با کشتن عموی خود در واقع قدرت طایفه سرابندی را مضمحل ساخت. ناصرالدین شاه گرچه به ظاهر با تاج محمدخان بر سر کشتن علیخان منازعه نکرد و حتی مقام او را به رسمیت شناخت. اما همین عمل موجب شد که بعدها ناصرالدین شاه او را از میان بردارد و حکومت سیستان را در اختیار امیر علم خان بگذارد. از این زمان سیستان صحنه رقابتهای خانواده علم و طوایف طرفدار آنها با طایفه سرابندی و متحدین آنان شد و جانشینان تاج محمدخان نتوانستند

قدرت اجداد خود را حفظ نمایند و بطوری که بعد خواهیم گفت عملاً تحت تسلط حکام جدید قرار گرفتند.

تیره‌های سرابندی: طایفه سرابندی نیز از تیره‌های مختلف تشکیل شده است که مشهورترین آنها عبارتند از: هاشم‌زایی، رستم‌خانی، شولی‌بر، کمال‌خان زهی، محمدحسن‌خانی، سرداری.

۳- طایفه شاه‌رخ‌ی یا شهرکی: طایفه شهرکی نیز یکی از متحدان براهویی و سرابندی است، این طایفه بیشتر در کرمان و بخصوص بم‌صاحب قدرت بوده‌اند.

کریم‌خان زند حکومت بم را به یکی از سران این طایفه بنام محمد حسین‌خان واگذار نمود، نامبرده بعد از مرگ کریم‌خان به کمک اعظم‌خان اوغان تصمیم به تصرف کرمان می‌گیرد ولی موفق نمی‌شود لذا تصمیم می‌گیرد از لطفعلی‌خان زند کمک بگیرد. اما قبل از اخذ نتیجه فوت می‌کند. پسرش جهانگیرخان خواسته پدر را دنبال کرد، ولی از آمدن لطفعلی‌خان به کرمان سودی نبرد و بزودی پس از محاصره کرمان توسط آغا محمدخان به اتفاق او مجبور به فرار از کرمان شد.

برادران جهانگیرخان برای اینکه از همراهی نمودن با خان زند گرفتار انتقام آغا محمدخان نشوند، لطفعلی‌خان را تسلیم وی نمودند، ولی آغا محمدخان تقصیر آنانرا نبخشید، جهانگیرخان و برادرانش را گرفته کور کرد و به تهران فرستاد.

سران این طایفه جز چند نفر از آنها در سیستان عملکرد مستقلی نداشته‌اند، از آن جمله‌اند:

امیر بگ‌خان که با اعظم‌خان افغان هم‌زمان بوده و بطوری که سند شماره (۱) نشان می‌دهد با او پیمان دوستی بسته است.

هاشم‌خان از هم‌پیمانان محمدخان سربندی که به اتفاق یکدیگر دست ملوک کیانی را از سیستان کوتاه نمودند.

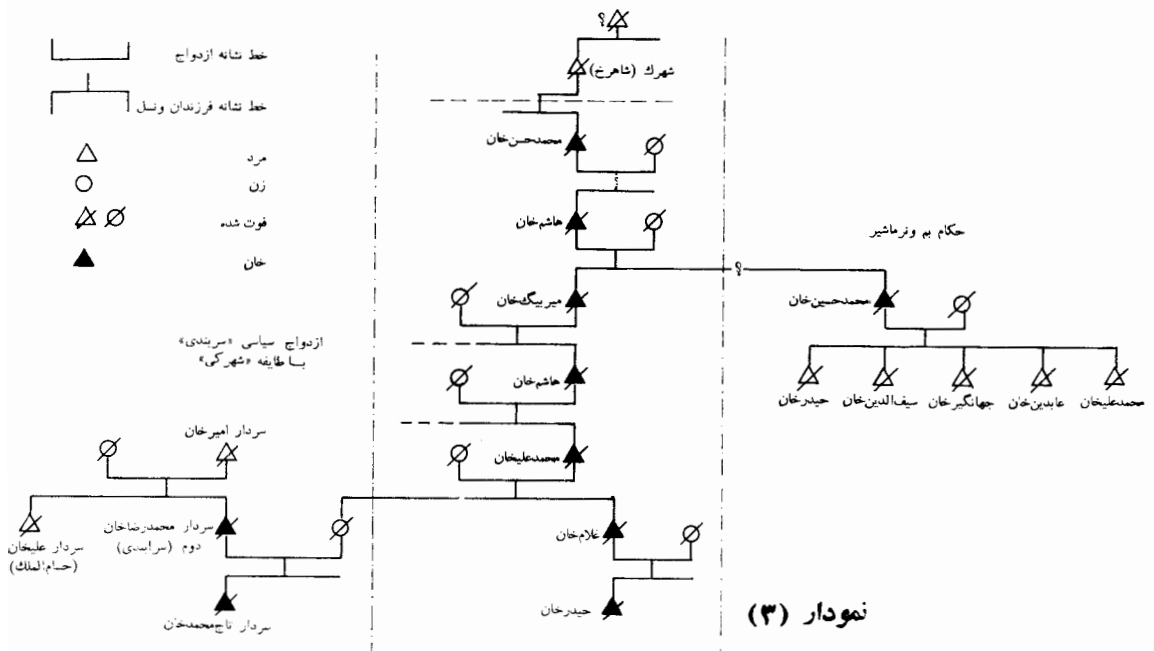
محمدعلی‌خان آخرین سردار بانفوذ این طایفه بوده است که نفوذ خود را مرهون افول قدرت سرابندی‌ها است، وی توانست در بحبوحه

ردیف	خوانین شهرکی	سالهای حکومت و زندگی		همزمان با حکام حکومت مرکزی	وقایع مهم
		قمری	میلادی		
۱	محمدحسن خان	؟	؟		
۲	هاشم خان	؟	؟		
۳	میریگ خان	درسالهای پیش از ۱۲۰۱	حدود سالهای ۱۷۹۶ تا ۱۷۵۰	کریم خان و جانشینان او تا آقا محمدخان قاجار	سندی از وی در دست است که در سال ۱۲۰۱ با اعظم خان رئیس طایفه غلجائی افغان پیمان مودت بسته است.
۴	هاشم خان	درسالهای پس از ۱۲۱۴	حدود سالهای ۱۷۹۷ تا ۱۸۴۸	فتحعلیشاه و محمدشاه	بنا به قول سایکس وی به همراهی محمد رضاخان دوم (سربندی) جلال الدین کیانی را از سیستان بیرون کرد.
۵	محمدعایخان	درسالهای پیش از ۱۲۷۵	بین سالهای ۱۸۹۶ تا ۱۸۴۸	ناصرالدین شاه	سندی از وی در دست است که در سال ۱۲۷۹ از ناصرالدین شاه خلعت گرفته است.
۶	غلامخان	؟	؟		
۷	حیدرخان	؟	؟	احتمالاً از اواخر دوره ناصرالدین شاه تا اوائل دوره رضاشاه	در سند مزبور از وی نیز بعنوان زبده الاشباه نام برده شده است.

(جدول شماره ۳)

جدول ترتیب تاریخی استقرار قدرت در طایفه شهرکی

این جدول و نمودار مربوط به طایفه شهرکی به استناد تحقیقات محلی و مطابقت آنها با مآخذ مورد استفاده در این مقاله تهیه و تنظیم شده است.



نسب نامه خویشاوندی طایفه شهرکی سیستان

رقابتهای درونی طایفه سربندی با استفاده از امکاناتی چون نظام منسجم خویشاوندی در طایفه، توزیع قدرت در هرم سلسله‌مراتبی طایفه، امکانات اجتماعی و اقتصادی طایفه، اعتباری برای خود کسب نموده، به حکومت مرکزی نزدیک شود، دولت نیز برای اعمال حاکمیت خود بر سیستان نخست به او اعتباری بخشید و طی فرمانهای متعدد او را به خود امیدوار ساخت (سند شماره ۳ و ۲). اما به تدریج و بطوری که از محتوای فرمانهای بعدی (سند شماره ۵ و ۴) برمی‌آید، کم‌کم فرستادگان دولت مرکزی از امتیازات بیشتری برخوردار شدند و عمده‌الخوانین سیستانی تا حد یک حقوق‌بگیر دیوانی تنزل نمود.

هم‌زمان با این جریان‌ها طوایف دیگری به نام «ناروئی» و «سنجرائی» به کمک خوانین بیرجند (خانواده علم) قدرت می‌گیرند که در بخشهای دیگر به تفصیل از آنها سخن خواهد رفت.

عشق که این کلمه است بر سر زبانان است و در زبان هر کس که این کلمه را بگوید ...

حقیر است که خود را بزرگ بداند و در نزدیکی آن که خداوند است ...

در هر کس که در دنیا باشد و در هر کس که در آخرت است ...

از هر کس که در دنیا است و از هر کس که در آخرت است ...

از هر کس که در دنیا است و از هر کس که در آخرت است ...

از هر کس که در دنیا است و از هر کس که در آخرت است ...

از هر کس که در دنیا است و از هر کس که در آخرت است ...

از هر کس که در دنیا است و از هر کس که در آخرت است ...

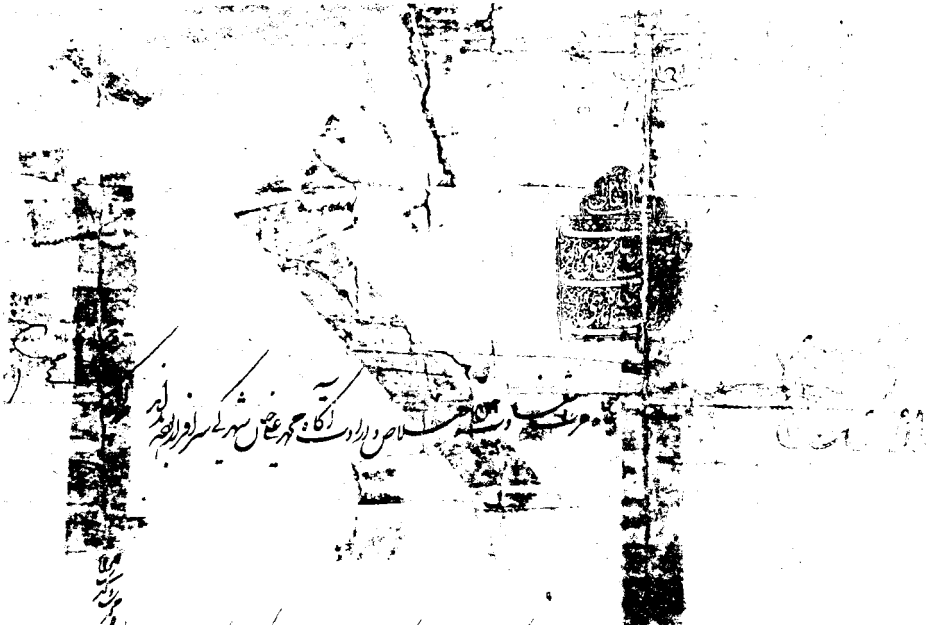
بسم الله الرحمن الرحیم

سند شماره ۱

«پیمان دوستی بین امیربگ خان شهرکی و اعظم خان افغان»

غرض از تحریر و تسطیر این سطور شرعیة التواعد و الارکان آنکه چون از قدیم ایام در میانه سیستانی و افغان دوستی و آشنایی مفتوح بوده و با یکدیگر دوست [یک یا دو کلمه پاک شده است] و شیاطین انس دوستی را بدشمنی مبدل نمودند، از عاقبت امور خود و دشمنان دور و نزدیک اندیشید، لهذا بتاريخ ۶ شهر صفر المظفر این نیازمند درگاه آله و اولاد و سلاطین طایفه افغان غلجایی و [یک کلمه پاک شده] بندگان عالی‌اخوی امیربگ خان و سلاطین شهرکی و سربندی و غیره‌ها که تعلق به بندگان اخوی ام دارند، با یکدیگر پیمان متغلفه مستحکم و کلام الله مجید را در میانه حکم ساخته و هر یک از این نیازمند درگاه و بنی‌عمان و اولاد و طایفه غلجایی که با ما رفیق در مرگ و زندگی بودند و بکلام الله مجید قسم یاد نموده و بآیه عنه فیه دست گذارده عهد و پیمان نمودند و بمضمون اینکه از این تاریخ شهر حال من بعد احدی از طایفه افغان غلجایی و غیره‌ها که تعلق به این نیازمند دارند. از خودی و بیگانه خواسته باشد که عداوت و دشمنی با بندگان اخوی ام و اولاد آن و طایفه شهرکی و سربندی [یک کلمه پاک شده] که تعلق با بندگان اخوی ام دارند و در سروجان رفیق بندگان، اخوی ام و اولاد آن و سلاطین شهرکی بوده و با دشمن او مخاصمت و رزیده، در طریقه دوستی در سروجان کوتاهی و خودداری نه‌نمائیم و هرگاه در دوستی بندگان معظم‌الیه و اولاد و طایفه که تعلق به او [احتمالا «دارند» میباشد] کوتاهی نمائیم و با دشمن او مخاصمت نه‌نمائیم، جناب باریتعالی و همین کلام‌اله مجید خصم من که اعظم خانم و اولاد من و باقی طایفه غلجایی که تعلق به این نیازمند دارند نماید، و به لعنت خدا و نفرین ملائکه و طعن حضرت رسول و به غضب علی بن ابوطالب و یازده فرزند آن گرفتار گردد و مطعون اهل زمان و مرشود خالق زمین و آسمان باشم و اگر چنانچه حاکم کرمان و باقی کرمانی خواسته باشند که مخاصمت با بندگان اخوی ام و اولاد و طایفه که تعلق به او دارند نماید، این نیازمند و طایفه افغان غلجایی در دوستی کوتاهی و خودداری نه‌نمائیم و با حاکم کرمان و باقی کرمانی مخاصمت نه‌نمائیم؛ باز همان کلام‌اله مجید که در پیمان گذارده و جناب باریتعالی و حضرت علی بن ابوطالب و یازده فرزند آن خصم ما باشد و اگر چنانچه بنای دوستی با یکی از معاندین بگذارند بصلاح و صوابدید یکدیگر باشد.

فی ۶ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۰۱



سید محمد علی مرتضیٰ در این کتاب...

نصاحات و ارادت که در این کتاب...

نقد و بررسی...

آنچه در این کتاب...

مخالف صبر و ارادت...

۱۲۶۵

سند شماره ۲

بسم الله تعالی العزیز

محل مهر ناصر الدین شاه

الملک الله تعالی حکم همایون شد

عالیجاه عزت و سعادت همراه، اخلاص و ارادت آگاه. محمدعلی‌خان شهرکی سرافراز بوده بدانند که گر چه [یک کلمه ناخوانا] مرحوم سردار علیخان مراتب ارادت و صداقت آن عالیجاه را در خدمت دولت قوی‌مکننت علیه بعرض خاکپای همایون رسانده بود، لکن این دفعه هم که چابار از سیستان آمد، عالیجاه مجدت و نجبت همراه اخلاص و ارادت آگاه محمد صالح خان سرهنگ [دو کلمه ناخوانا] از صداقت و خدمت آن عالیجاه معروض داشته بود که در خدمت دولت ابدآیت با او اتفاق ورزیده او را تنها نگذاشته زایدالوصف موجب مزید مرحمت خاطر عنایت گشته امر نسبت به آن عالیجاه گردیده، اکنون که عالیجاه مجدت و نجبت همراه بسالت و درایت اکتناه مقرب‌الخاقان حسینعلی‌خان را مامور آن طرف می‌فره‌ودیم آن عالیجاه را به‌صدور این فرمان مرحمت توامان قرین افتخار و مباهات داشته امر و مقرر می‌فرمائیم که می‌باید آن عالیجاه به‌شمول مراجع خاطر خطیر شهریاری کمال استظهار و امیدواری حاصل نموده از روی کمال صدق و ارادت در شرایط خدمت دولت جاوید آیت اهتمام و اجتهاد بعمل آورده قول عالیجاه مشارالیه را معتبر و در خاکپای همایون منوط اعتبار دانسته بهرچه عالیجاه مشارالیه دستورالعمل دهد و تکلیف نماید [سه کلمه ناخوانا] مرعی داشته در عهده شناسد.

تحریراً فی شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۲۷۳



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

و به جهت آنکه این کتاب در دسترس عموم است و به جهت آنکه این کتاب در دسترس عموم است

و به جهت آنکه این کتاب در دسترس عموم است و به جهت آنکه این کتاب در دسترس عموم است

و به جهت آنکه این کتاب در دسترس عموم است و به جهت آنکه این کتاب در دسترس عموم است

و به جهت آنکه این کتاب در دسترس عموم است و به جهت آنکه این کتاب در دسترس عموم است

و به جهت آنکه این کتاب در دسترس عموم است و به جهت آنکه این کتاب در دسترس عموم است

و به جهت آنکه این کتاب در دسترس عموم است و به جهت آنکه این کتاب در دسترس عموم است

بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى الْعَزِيزِ

(دجل مهر ناصرالدین شاه)

المالك لله تعالى حكيم همايون شد

آنکه عالیجاه مجدت همراه اخلاص و ارادت آگاه زبده الخوانین، محمدعلی خان به مراجع و عنایات خاطر خورشید مظاهر پادشاهی مفتخر و مباهی بوده بدانند که چون این اوقات به اقتضای رای مملکت آرای همايون عالیجاه نجدت و بسالت اکتباه خلوص عتیدت آگاه مقرب الخاقان محمد صالح خان سرتیپ را انور بارگیتی مدار مامور ورود به سیستان می فرمودیم که آمده چندی در آنجا اقامت کنند و به امورات آن سرحد و سامان رسیدگی و سرکشی نموده حقایق حالات و مجاری احوالات آنجا را از روی بصیرت و استحضار به عرض اولیای دولت روز افزون برسانند و در صورتی که بی نظمی و بی اعتدالی از کسی به ظهور رسیده باشد رفع آنرا به اطلاع آن عالیجاه نموده نظم کامل بدهد و مراجعت کند لهذا محض خدمتگذاری و ملاحظه حسن ارادت و مزید سرافرازی و مفاخرت آن عالیجاه موازی یک ثوب جبه ترمه کرمانی به جهت آن عالیجاه و یک طاقه مثال ترمه کرمانی برای عالیجاه زبده الاشباه حیدرخان و یک ثوب جبه ماهوت زنجیره دار برای عالیجاه عزت همراه عباسخان برسم خلعت مصحوب معتمد الخاقان مشارالیه و انفاق فرمودیم و به شمول این مرحمت بر مراتب اعتبار آن عالیجاه و مشارالیهما افزودیم می باید آن عالیجاه بعد از ورود معتمد الخاقان و دریافت فرمان مهر لمعان مبارک خلعت آفتاب طلعت رازیب بیکر افتخار خود ساخته و خلعت سایرین را هم بدهد و با نهایت دل‌گره می و اهیدواری مشغول خدمت باشد و بطوری که باید و شاید به مراسم و لوازم خدمتگذاری پردازد و در انتظام مهام آن حدود لازمه مراقبت و اهتمام را به عمل آورده از این به بعد بیشتر و زیادتر حسن خدمت خود را ظاهر سازد باقی فقرات و فرمایشات ملوکانه را مقرب الخاقان محمد صالح خان اعلام و ابلاغ خواهد نمود از این قرار معمول داشته همه اوقات مطالب و مستدعیات خود را معروض دارد و در عهده شناسد.

تحریراً فی شهر رجب المرجب سنه ۱۲۷۹



بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
عنه
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
عنه

تقریباً بیست و سه روز است که در این محفل نجیبانه گردیده‌ایم و در این ایام شریفه که در آنجا گردیده‌ایم و در آنجا گردیده‌ایم و در آنجا گردیده‌ایم

در این ایام شریفه که در آنجا گردیده‌ایم و در آنجا گردیده‌ایم و در آنجا گردیده‌ایم و در آنجا گردیده‌ایم

و در این ایام شریفه که در آنجا گردیده‌ایم و در آنجا گردیده‌ایم و در آنجا گردیده‌ایم و در آنجا گردیده‌ایم

و در این ایام شریفه که در آنجا گردیده‌ایم و در آنجا گردیده‌ایم و در آنجا گردیده‌ایم و در آنجا گردیده‌ایم

سند شماره ۴

محل مهر ناصرالدین شاه

چون عالیجاه مجدت و نجات همراه زبدة الخوانین العظام سردار محمدعلی خان شهرکی سیستانی که بدربار گیتی مداره‌مایون آمده بشرف تقبیل عتبه علیه وسله سنیه مشرف شد در ضمن عرایض و مطالب خود مستدعی گردید که از دیوان همایون اعلیٰ نسبت به کدخدایان طایفه شهرکی که در نزد او مشغول انجام خدمات دیوانی هستند مرحمت و عنایتی مبذول افتد که آسوده به لوازم خدمتگذاری اشتغال نمایند، لهذا بعض شمول مرحوم و عنایات کامله شاهانه حسب الاستدعای عالیجاه مشارالیه از معامله سنه آتیه سیچتان‌نیل خیریت تحویل مبلغ یکصد و پنجاه تومان نقد بصیغه موجب در حق کدخدایان مزبور مرحمت و برقرار فرمودیم که همه ساله بموجب همین فرمان قضا جریان مبارک اخذ و دریافت نموده به توسط و اطلاع معتمد الخاقان محمد صالح خان سرتیپ و عالیجاه سردار مشارالیه در میان آنها تقسیم و بهریک از آنها عاید شود و صورت تقسیم آنرا بحضور مبارک بفرستند، مقرر آنکه مقرر بوالخاقان مستوڈایان عظام و کتبه کرام شرح فرمان همایون را ثبت و ضبط نموده و در عهده شناسند.

فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۸۰

از فراز کعبه محرابت و بخت همراه زنده بودی این انعام کردار محمد علی بن شکر است که از او

بنا بر این قطع کنی و درو و سلج بکشد و این آیات و وجوهات دیوانه که چاش خرم طایفه از او

بات نظر بر حرمت آنست که با بجهت و کماله که در این میان و با سلج کعبه تا آن که در این

بیشتر در نهایت است که در این کعبه که در این میان و با سلج کعبه تا آن که در این

درع او تا به المهر چنانچه از این کعبه که در این میان و با سلج کعبه تا آن که در این



بنا بر این قطع کنی و درو و سلج بکشد و این آیات و وجوهات دیوانه که چاش خرم طایفه از او

بنا بر این قطع کنی و درو و سلج بکشد و این آیات و وجوهات دیوانه که چاش خرم طایفه از او

بنا بر این قطع کنی و درو و سلج بکشد و این آیات و وجوهات دیوانه که چاش خرم طایفه از او

بنا بر این قطع کنی و درو و سلج بکشد و این آیات و وجوهات دیوانه که چاش خرم طایفه از او

بنا بر این قطع کنی و درو و سلج بکشد و این آیات و وجوهات دیوانه که چاش خرم طایفه از او

سند شماره ۵

هو

از قراری که عالیجاه مجدت و نجت همراه زبده الخوانین العظام سردار محمدعلیخان شهرکی سیستانی که این اوقات شرف‌اندوز استان فلک‌بنیان [در] نرماشیر قطعه ملکی دارد و مبلغ یکصد تومان مالیات و وجوهات دیوانی آنجا می‌باشد چون عالیجاه مشارالیه از جمله خدمتگذاران و جان‌نثاران [یک کلمه ناخوانا] منظور نظر مرحمت آیات ملوکانه بوده و هست لهذا از معامله سه آتیه سیچقان‌نیل و ما بعدها مبلغ یکصد تومان بدهی ملک هزبور را در عوض موجب دیوانی او بخود او واگذار ساخته در نهایت آسودگی مشغول خدمتگذاری باشد، مقرر آنکه حکام و عمال حال و استقبال فرمان بنحو مقرر مرتب و معمول داشته مبلغ هزبور را بخرج دیوان مجری دانند [یک کلمه ناخوانا] او نمایند، المقرر عالیجاهان مقرب الخاقان مستوفیان عظام شرح فرمان همایون را در دفاتر خلود و دوام ثبت نموده و در عهده شناسند.

تحریر آ فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۸۰

زیرنویس‌ها :

- ۱- گلستانه، مزار، سیستان «زرنکای کتیبه داریوش» نشریه اداره فرهنگ و هنر زابل اسفند ۱۳۵۵.
 - ۲- همان مأخذ به نقل از جغرافیای سیاسی کیهان.
 - ۳- راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران. تهران، امیرکبیر. چاپ سوم. ۱۳۵۴ ج ۱ ص ۴۲۴.
 - ۴- مجهول المؤلف، تاریخ سیستان به تصحیح ملك الشعرا بهار، تهران، زوار، سال؟
 - ۵- همان، متن وح ص ۲۲.
 - ۶- همان، ح ص ۹.
 - ۷- ن. ك به، ماخذ «۳» ج ۲ ص ۳۵۷.
 - ۸- محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم. تهران، اقبال، چاپ سوم، ج ۳.
 - ۹- کرزن، ایران و مسئله ایران، ترجمه. جواهر کلام تهران، ابن سینا، چاپ سوم، ۱۳۴۷.
 - ۱۰- ن. ك ماخذ «۸» ج ۳ ص ۹۲۹.
 - ۱۱- همان، ماخذ ص ۹۹۸.
 - ❁ برای مطالعه بیشتر ر.ك به جواد صفی نژاد، «بنه» توس. تهران. چاپ سوم. ۱۳۵۳.
 - ❁❁ برای مطالعه بیشتر ر.ك به لمپتون. مالك و زارع فصل مربوط به خالصه سیستان.
 - ۱۲- کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه کریم کشاورز، نیل، چاپ دوم، ج ۲، ص ۵۴۹.
 - ۱۳- مصاحب. غلامحسین. دائره المعارف. انتشارات فرانکلین سال ۱۳۴۵، ج ۱ ص ۴۴۴.
 - ۱۴- عسگری، ناصر، مقدمه‌ای بر شناخت سیستان و بلوچستان، تهران، دنیای دانش ۱۳۵۷، ص ۷۸ و ۷۹.
- مؤلف این قول را به نقل از خان ملك ساسانی در کتاب «دست پنهان سیاست انگلیس در ایران» نقل نموده است و قریب به یقین نیست.
- قوم بلوچ از صدها طایفه تشکیل شده است و معلوم نیست که يك دسته بلوچی که اشرف و همراهنش را به قتل رسانده اند حتماً براهویی بوده اند. بنا به قول محمد کاظم در عالم آرای نادری، حسین شاه والی قندهار ولد میرویس وقتی شنید اشرف بطرف قندهار می آید دانست که اگر به قندهار برسد او را از حکومت خواهد انداخت، لذا دسته‌ای بلوچ را فرستاد تا او را به قتل رسانند. (ج ۱ ص ۱۹۲).
- ۱۵- ن. ك، ماخذ «۸» مؤلف می نویسد : «دردشاه در سال ۱۷۳۹ (۱۱۵۹ هـ). ناصر خان براهویی از خوانین بهالی آنجا را به حکومت بلوچستان تعیین کرد و مطابق رسوم آن زمان او را بیگلر بیگی یا استاندار لقب داد.

سایکس در سفرنامه خود نام این شخص را نصیرخان می‌نویسد، اما در اثر دیگرش «تاریخ ایران» از او بنام ناصرخان نام می‌برد و می‌نویسد: بعد از مرگ نادرشاه ناصرخان نسبت به احمدشاه (احمد شاه درانی) اظهار تابعیت نمود، ولی بعداً استقلال خود را اعلام داشت. پس از مرگ او بلوچستان صحنه یک هرج و مرج مهتد و طولانی شد و این ایالت بین عده‌ای از روسای قبایل تقسیم گردید. تاریخ ایران ج ۲- ص ۵۶۲، ۵۶۳.

- ۱۶- سایکس، سرپرسی، سفرنامه یا ده هزار میل در ایران، ترجمه: حسین سعادت نوری چاپ دوم، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۶ ص ۲۷۵.
- ۱۷- ن.ك. ماخذ «۸» ص ۹۳۹.
- ۱۸- ن.ك. ماخذ «۱۴» ص ۷۹.
- ۱۹- ن.ك. ماخذ «۸» ص ۹۳۹.
- ۲۰- همان ص ۹۴۲.
- ۲۱- همانجا.

۲۲- دائرةالمعارف فارسی می‌نویسد: خان کلات خود را تحت‌الحمایه انگلیسها می‌دانست. بالاخره پس از یک رشته مذاکرات در سال ۱۲۸۷۲ م. (۱۲۸۲ هـ) موضوع اختلاف بلوچستان ایران و انگلیس پایان یافت و خط مرزی کنونی با نظر سرگلداسمید ترسیم و تعیین گردید. ج ۱ ص ۴۴۴.

- ۲۳- مهندس مخبر، محمدعلی، مجله یادگار، شماره پنجم سال سوم ص ۶.
- ۲۴- ن.ك. ماخذ ۱۶ ص ۱۲۸.
- ۲۵- فیلد، هنری، مردم‌شناسی ایران، مترجم عبدالله فریار، ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۳.
- ۲۶- همان ص ۷۳.
- ۲۷- همان ص ۵۰.
- ۲۸- ن.ك. ماخذ ۲۳. همانجا.
- ۲۹- شیخ، محمد مردوخ کردستانی، تاریخ مردوخ، کتابفروشی غریقی، سندیج، ج ۱ ص ۳۰. همان، ج ۱ ص ۱۱۱ به نقل از انسیکلوپدیا.
- ۳۱- فلاندن، اوژن-سفرنامه، ترجمه حسین نورصادقی. چاپ دوم، اسفند ۱۳۲۴، ص ۲۸۰.
- ۳۲- ن.ك. به ماخذ «۲۳» همانجا.
- ۳۳- ن.ك. به ماخذ «۳۰» ص ۱۲۸ و ۱۲۹.
- ۳۴- یاسمی، رشید، کرد و پیوستگی تاریخی و تژادی ص ۱۱۴ به نقل از مروج الذهب والتنبیه مسعودی.

- ۳۵- همدانی شمیم، کردستان، ص ۳۹.
- ۳۶- ن.ك. ماخذ «۲۹» ص ۱۸ تا ۲۰.
- ۳۷ و ۳۸- ن.ك. ماخذ «۸» ص ۱۹۳.
- ۳۹- محمدبن ابراهیم، ساجوقیان و غزدر کرمان، تصحیح باستانی پاریزی ص ۲۲۵ و ۲۲۰.
- ۴۰- کوندرا توف، آلکساندر، زبان دراویدی و پراهوئی، ترجمه دکتر عبدالکریم

- قریب، چیستا : شماره ۸ فروردین ۶۱.
- ۴۱- ن.ك. ماخذ «۲۳».
- ۴۲ شاید «کیچ» باشد که نام محلی، در جنوب بلوچستان و معرب آن «کیز» است.
- ۴۳ افشار، ایرج، مجله یغم، سال هفتم، شماره دهم. آوا نوشت عیناً مطابق ضبط ماخذ که با آوانگاری مرکز مردم‌شناسی تفاوت دارد.
- ۴۴ ن.ك. ماخذ «۲۵» ص ۵.
- ۴۵ زهی، زبی یازایی که بلوچ با افروندن آن به نام جد خود وابستگی خویش را بهر تیره یا شلوار مشخص می‌نماید. روضة الصفا می‌نویسد: «چون پنج بطن بگردید در آخر نام او زایی اضافه نمایند». ج ۱ ص ۶۵۴.
- ۴۶ استرآبادی، میرزا مهدیخان. جهانگشای نادری، تصحیح انوار، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۱ تعلیقات ص ۱۸۲.
- ۴۷ ن.ك. ماخذ «۲۵» پاورقی ص ۱۰۵ به نقل از کوزن.
- ۴۸ سایکس، پرسی، تاریخ ایران، ترجمه: گیلانی، موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۳۵ ج ۲ ص ۵۶۹.
- ۴۹ ن.ك. ماخذ «۱۶» ص ۳۷۴.
- ۵۰ ن.ك. ماخذ «۸» ص ۹۹۳ به نقل از گلداسمید.
- ۵۱ از جمله دائرةالمعارف فارسی ج ۱ ص ۱۲۸۲ و دائرةالمعارف اسلامی ج ۱۱ ص ۲۹۱.
- ۵۲ البته در اوایل حکومت صفویه، شاه اسماعیل سیستان را به حوزه فرمانروایی خود اضافه نمود، ولی بطوری که بعد خواهیم گفت هم او وهم جانشینان وی مجبور شدند، مجدداً اداره آن ناحیه را بحکام محلی (ملوک کیانی) که پیش از این بر آنجا حاکم بودند واگذار نمایند.
- ۵۳ ن.ك. ماخذ ۳۱ همانجا.
- ۵۴ ر.ك. به ماخذ «۸» ص ۹۹۰.
- ۵۵ سعید نفیسی در کتاب نادرشاه از نظر خاورشناسان می‌نویسد: «در حدود سال ۱۱۵۹ در سیستان فتنه‌ای به دست علیخان سیستانی آغاز شد، فتحعلیخان که سوابق خدمات داشت و مورد مهر نادر بود به سیستان آمده بود تا مالیات جمع‌آوری کند، ولی چون از جمع‌آوری وجوه زیادی که نادر خواست عاجز شد و می‌دانست در این صورت مورد غضب و سیاست واقع خواهد شد. ناچار دست به طغیان زد و این طغیان در آن حوالی گسترش یافت و در سال بعد نادر برادرزاده خود علیقلیخان را برای خواباندن فتنه سیستان به آنجا فرستاد و با اینکه قبلاً یاغی معروف یعنی فتحعلیخان بعد از مقاومت چند ماهه منکوب شده اسیر بود، بار دیگر یاغیان سیستانی و بلوچ فتنه‌راه انداختند، ولی علیقلیخان خود به شورشیان پیوست». ص ۱۷۲ و ۱۷۳.
- محمد کاظم در نامه عالم آرای نادری می‌نویسد: جمعی از طایفه آن ولایت مبلغ کلی از مال دیوان را حیف و میل کرده بودند، نادر محصلان غلیظ و شدید فرستاد که آن مال را که یکصد و هفتاد الف بود وصول نمایند، اما بیست الف وصول و بقیه در عهده تعویق افتاد، محصلان این مراتب را به نادر اطلاع دادند، نادر دستور داد که فتحعلیخان (کیانی) بیگریگی

وامیر کوچک و میر رستم و چند نفر دیگر که صاحب اختیار آن مملکت بودند بعنوان گروگان بحضور بیابند تا باقی وجه وصول گردد.

سرکردگان مذکور ازین فرمان دچار هراس شدند و با هم پیمان بستند که سر از اطاعت نادر به تائبند و در ذی‌الحجه ۱۱۵۹ طبل یاغیگری زدند.

فتح‌المیخان کیانی در درگیری با فرستاده نادر شکست خورد و اسیر شد، اما میر کوچک با اتفاق رستم‌خان در قلعه کوه خواجه پناه گرفتند، نادر برادرزاده خود علی‌قلیخان را برای جنگ با میر کوچک فرستاد، ولی علی‌قلیخان که خود رنجشی از نادر داشت بطور جدی با میر کوچک ننجکید، تا اینکه نادر نسبت به او بدگمان شد و طهماسب‌خان جلایر را به سیستان فرستاد و پنهانی به او دستور داد چنانچه خیانت علی‌قلیخان بر او مسلم شد، وی را به قتل رساند. ولی علی‌قلیخان پیشدستی نموده طهماسب‌خان را مسموم کرد و با امیر کوچک‌خان از در اتحاد درآمد. تا اینکه نادر در سال بعد به قتل رسید و علی‌قلیخان بنام عادل‌شاه خود را جانشین او اعلام کرد. از ص ۴۸۸ تا ۵۰۱ ج ۳.

۵۶- تخریب سد را به تیمور نسبت می‌دهند. حبیب‌السیر ج ۳ ص ۴۳۶.

۵۷- خواهر جلال‌الدین همسر کامران بوده است و حمایت کامران از جلال‌الدین نیز در همین رابطه است.

۵۸- محمود محمود به نقل از گلداسمید می‌نویسد: محمدرضاخان به اتفاق هاشم‌خان که از سران طایفه شهرکی بود، جلال‌الدین را از سیستان بیرون کرد. بلك به پادشاه افغان (شاه کامران یا کهندل‌خان) پناهنده شد، ولی دیگر نشد کمکی به سیستان برسد، محمدرضا و هاشم‌خان و بلوچها متصرفات کیانیانرا بین خودشان قسمت کردند. (ن.ک ماخذ «۸» ص ۹۹۴) خون‌بندی یکی از قوانین درون ایلی است و تا قبل از اعمال نفوذ ژاندارمری بدون استثنا اجرا می‌شد و به این ترتیب بود که اگر یکی از افراد طایفه مرتکب قتلی می‌شد، اعم از اینکه مقتول از طایفه خودش و یا از طایفه دیگر باشد، برای پیش‌گیری از اختلافات و خونریزیهای بعدی، ریش‌سفیدان طایفه شورایی تشکیل می‌دادند و برای مقتول «خون‌بندی» می‌کردند. یعنی خونبهایی تعیین می‌کردند که قاتل موظف به پرداخت آن بود، مقدار این خونبها در قدیم حداکثر ۵۰۰ تومان و چهار دختر، و در سالهای اخیر بیست هزار تومان و چهار دختر بود. منظور از چهار دختر این است که خانواده مقتول می‌تواند به دلخواه چهار دختر را از فامیل قاتل بزنی بگیرد مشروط به اینکه چهار دختر از یک خانواده نباشند.

مبلغ خونبها نیز بین قاتل و کسانی که از تیره و شلواری او بودند به نسبت مساوی تقسیم می‌شد تا پرداخت آن برای او مقدور باشد.

دخترانی که برای ازدواج انتخاب می‌شدند، شرط لب (lab) نداشتند یعنی داماد موظف به پرداخت شیربها نبود و گاه ممکن بود از طرف خانواده مقتول بخشیده شوند و از قید این ازدواج اجباری رهایی یابند.

اگر قبل از «خون‌بندی» خانواده مقتول به قصد انتقام کسی از خانواده قاتل را می‌کشت و مجدداً از طرف مقابل این عمل تکرار می‌شد، «خون‌بندی» بر اساس گدجنگ godgang اجرا می‌کردند یعنی فقط برای آخرین کسی که کشته شده بود خونبها تعیین می‌شد.

در جنگها نیز هنگام مصالحه برای رفع کینه و عدوات این رسم اجرا می‌شد، (ازدواجی که پس از مصالحه کامران میرزا و محمد رضا خان سربندی بین دو خانواده از طرفین صورت گرفت بر همین اساس بود) در مورد خون‌بندی و اثرات اجتماعی آن مقاله جداگانه تنظیم خواهد شد.

۵۹- اما گلداسمید معتقد است که در این جنگها شاه کامران برنده اصلی بوده است و وی در گزارش خود می‌نویسد: «که شاه افغان برای نشان دادن قدرت خود دختر محمد رضا خان را برای پسر وزیرش یار محمدخان عقد بست و از محمد رضا خان سند فرمانبرداری گرفت و این قرارداد مربوط به سال ۱۲۶۰ هجری است. (ن.ک، ماخذ «۸» ص ۹۹۱ و ۹۸۳).

سایکس بیرون کردن جلال‌الدین را به محمد رضا خان دوم نسبت می‌دهد و آنرا مربوط به سال ۱۲۵۴ ه. می‌داند نامبرده می‌نویسد: «این دفعه دوم بود که جلال‌الدین را از سیستان بیرون می‌کردند». احتمالاً دفعه اول محمد رضا خان اول او را بیرون کرده و دو مرتبه به کمک شاه کامران به سیستان برگشته است و مجدداً توسط محمد رضا خان دوم بیرون رانده شده است.

۶۰- مولف روضه‌الصفا می‌نویسد: «عریضه سردار علیخان سیستانی از سه کوه رسیده بود که امیر دوست محمدخان یکی از فرزندان خود را به تسخیر و غارت سیستان که از جمله بلاد ایرانست فرستاده و در این باب استمداد از دولت علیه ایران کرده بود، به نواب حسام‌السلطنه امرا علی صادر شد که تأسیسین عساکر منصوره به قدر قوت آن صفحات را خالی نگذارد (ج ۱ ص ۶۷۰). اما کرزن می‌نویسد در سال ۱۸۵۱ م. (۱۱۶۸ ه) علیخان حاکم سیستان از مرگ دوست محمدخان استفاده کرده بیرق ایران را برافراشت و خود را تابع ایران معرفی کرد. دولت ایران هم به پادشاه این خدمت یکی از شاهزاده خانمها را به عقد ازدواج علیخان درآورد (ایران و مسئله ایران ص ۳۱).

۶۱- یکی از این توپها هنوز در قلعه سه کوهه موجود است که این شعر بر روی آن حک شده است.

در هزار و دوصد و هفتاد و دو این توپ ساخت
 در زمان ناصرالدین شاه به توفیقات رب
 صف شکن قلعه شکن آتش صفت سوزان لقب
 حاکم زابل زمین سردار علیخان عرب

بنام خدا

قزاقها

ترجمه و تالیف: فرزاد فروزانفر

مطالعه و تحقیق در احوال اقوام و قبایل بسته، از جمله قزاقها چه از نظر سیاسی و اجتماعی و چه از دیدگاه مردم‌شناسی و انسان‌شناسی از اهمیت خاصی برخوردار است بر پایه نوشته‌های بسیاری که در این باره بازمانده است، قزاقها شاخه‌ای از ترک‌هایند که تا قبل از جنگ جهانی اول به زندگی شبنی ادامه می‌دادند.

آنان در قرن سیزدهم میلادی تحت سلطه «چنگیز خان» درآمدند و «جوجی» فرزند جوان «چنگیز» فرمانروای آنان گردید و پس از مدتی آنان را جزو اردوی «چنگیز» بنام «اردوی طلائی» در آورد که این اردو خود جزو امپراطوری غربی مغول که «باتو» بنیان‌گذار آن بود، محسوب می‌شد اردو طلائی پس از سه قرن سیادت در شرق و غرب آسیا افول کرد و در اوایل قرن شانزدهم امپراطوری غربی مغول تجزیه گردید ولی قزاقها علیرغم این تجزیه همچنان در دشتهای ترکستان به زندگی ادامه دادند و در درون خود به سه گروه تقسیم شدند. گروه بزرگ، گروه میانی، گروه کوچک، که شجره هریک از آنها در این نوشته جداگانه تحلیل و ترسیم شده است.

گروه بزرگ زمستانها را در جنوب دریاچه بالخاش^۲ و زمینهای هفت رودخانه و تابستانها را در دره‌های تیانشان^۳ بسر می‌بردند. گروه میانی زمستانها در سیردریا^۴ و تابستانها در سرزمینهای توییل و ایرتیش زندگی می‌کردند و گروه کوچک زمستانها را در ساحل دریای خزر و آرال و تابستانها را در دامنه‌های شمالی و جنوبی آن می‌گذراندند.

مذهب قزاقها تسنن و هرگروه برای خود تشکیلات و سازمان سیاسی و اجتماعی جداگانه‌ای داشت دام تنها منبع پوشاک و خوراک آنان بود و بهترین آشامیدنی آنها «کومیش» نامیده می‌شد که از شیر تخمیر شده بدست می‌آید.

در باره شجره قزاقها کتابها و مقالات چندی بویژه از سوی استادان و محققین ترک‌زبان به رشته تحریر درآمده است. در این مقاله کوشش می‌شود تا با ذکر تاریخ مختصری از قزاق با استناد منابعی که در دست است شجره آنان تا حد امکان بصورت فشرده تحلیل و ترسیم گردد.

در میان نوشته‌هایی که به ذکر شجره قزاقها پرداخته‌اند می‌توان به بخش‌هایی از منظومه شاعر ملی میر یعقوب دولت اوغلی که به لهجه قزاقی سروده است اشاره کرد.^۵ دکتر خلیفه آلتای، در کتاب خود چنین می‌نویسد: نرکهای قزاق با اصل و نسب «Boy» و قبیله و طایفه «Oymāk» نام‌گذاری و این چنین شناسانده می‌شود.

تعقیب اصل و نسب از زمانهای پیش مرسوم بوده و جزء عادات است. کودکان آنها زمانی که به حرف می‌آیند اولین چیزی که می‌آموزند وابستگی‌شان به نسب و طایفه است یعنی در ابتداء شجره‌ای که به آن وابسته هستند آموزش داده می‌شود. يك قزاق زمانی که با دیگری مواجه می‌شود ابتداء اسمش را و بلافاصله از کدام نسب و شاخه بودنش را می‌پرسد:

Kay elsin?

Kay uruksən?

کای‌ال‌سین

کای اوروک‌تاسن

و در مقابل يك جواب کامل و طولانی می‌شود. این چنین است که يك قزاق اصل و نسب و شاخه‌ای را که به آن منسوب است را فراموش نکرده و آنرا بخاطر می‌آورد.

«میریعقوب» در اولین مصرع شعر خود جد اصیل قزاق را «بهادر ترك» معرفی کرده و بعد به تشریح اصل و نسب و اینکه از کجا آمده پرداخته است.

Kāzāktān* ārqātasā: bātar tūrik
 “ārāp” degen sözdin tübi širik
 “palen sāhābānan zātaman” dep
 äldāqān din jāmālqān ön* key jüyrik

جد بزرگ قزاق «باتور ترك» است
 پوچ و بی‌اساس است حرف «عرب»
 که گفته‌اند از اصل اصحاب فلانید.
 فریب دادند در حرف علمای دین را .

در سال ۱۴۴۶ میلادی يك خان ترك بنام «ارمان بت خان» ormān bet فوت کرد و بعد از او تغییراتی صورت گرفت. پرنس‌ها و خان‌های کوچک beyler بین خود جهت بقدرت رسیدن مجادله‌ها آغاز کردند. در سال ۱۴۵۰ میلادی «خان ابوالخیر» گروه‌هائی تشکیل داد و این چنین برتری خود را قبولاند و در زمان او بود که بر گروه‌های جدا شده اسم قزاق Kāzāk نهادند.

قزاق در زبان ترکی بمعنای شوهر یا مرد با ضابطه و با جر بزه‌ای است که نسب به همسرش برتری و حاکمیت دارد. ولی در فرهنگ دهخدا نام قزاق در زبان ترکی بمعنای بی‌خانمان، حادثه‌جو و طاعی آمده است. از اینکه اسم قزاق از کجا آمده و چگونه داده شده است این ابیات روشن‌گر آنست:

* در کنار کلماتی که علامت ستاره وجود دارد حرف n یا نون تو دماغی ادا می‌شود.

“osa kez bizdin k̄azāk ātānqāndak...
 türikte bir ādet dar eski zan[†] dak:
 t̄ān^zap k̄ānān sūtke, kosap išip,
 āntdāsāda eken, tuvaskāndak”

آن بار ما قزاق نامیده شدیم که
 در سنن قدیم عادت‌ی درمیان ترکها است که:
 خون تمیز را با شیر آمیخته و می‌نوشند
 و بدین‌سان هم‌سو‌گند می‌شوند.

kurālqān mejlis kap “k̄azāk” āta,
 ātdāsap k̄ān kosālqān k̄ārandāsə,
 el bolap öz erkimen köšip konār,
 degen söz “k̄azāk” t̄ān māqānasə.....

مجلس بپا شد نام «قزاق» برگزیدند
 عهدبسته، آمیخته بخون، برادر شدند
 ایل تقسیم شده، آزاده سفر می‌کند و منزل می‌گیرند
 این است معنای کلام قزاق که گفته‌اند.

چنانچه برمی‌آید قزاقها در جهت پایداری اتحاد بین خود با
 زنده کردن يك رسم قدیمی پیوند برادری خونی بستند. دو قزاق برای آنکه
 برادر خونی شوند با جاری کردن خون در سرانگشتان، خونها را در ظرفی
 چکانیده و با شیر مخلوط کرده می‌نوشیدند و این‌چنین قسم برادری
 می‌خوردند. بنابراین چه مرسوم است اگر کسی در این مراسم شرکت نمی‌جست
 گرچه برادر تنی بود، برادر شمرده نمی‌شد.

در آن سالها رئیس ایل‌های قزاق «خان آرزجانی بك» āzjānibek
 بود. و «کارا کپچاک کبلاند» Kara Kapçak Koblānda قهرمانی که در
 همان سالها می‌زیسته و شهرتش بر سر زبانها افتاده بود. این قزاق یکی از
 خانهای قزاق را می‌کشد. این اتفاق برای «آرزجانی بك» گران آمد. و در
 پی گرفتن انتقام، افرادش را گردآورده و به حرکت درمی‌آید.
 روی این‌اصل، «کبلاند باتور» به «خان ابوالخیر» پناهنده می‌شود.

«خان ابوالخیر» برای اینکه «آزجانی بک» از گرفتن قصاص صرف نظر کند تقاضا می کند که از کشتن «کبلاند» منصرف شود. در مقابل، او خسارتی معادل خونبهای سه نفر را خواهد پرداخت اما «خان آزجانی بک» این ضمانت را نمی پذیرد و او از «خان بزرگ» دلتنگ شده و به مکانی دیگر مهاجرت می کند.

آیات زیر این حادثه را شرح می دهد :

jālanqān “üš kišinin* kunan” āldep,
ālmāqān “kerek emes bizge māl” dep.
bermegen, “ābulxyar” “koblāndana,
kālqān el onu öltirsek buzalar dep.

نالید وچنین گفت : خون بهای سه فرد را بگیر
نقل است که او این خون بها را نپذیرفت
وابوالخیر، کبلاند را پس نداد
گفت اگر او را بکشم تمام ایل می رنجد .

āyralap ökpelešip, kāzāk köšken
kapšakta, šārap-šānsap kätta öšikken
o dāqa šāqātāydan* nesilinen
“kārāymaz tukluk temir xānqā” desken.

قزاق از ایل جدا شد و دلتنگ کوچ کرد
بخشم آمد و «کپشاک» را غافلگیر کرد
اونیز از تبار چاقاتای بود
که گفت وابسته بخان «توکلوک تمیر» می مانیم

āškerin üške bölgēn “āzjānibek”,
ula jüz, ortā jüzben, kiši jüz dep.
“šāqātāy” neslinen “āhmet ālāš”,
üstinen köšpeli eldin* turgan biylep.

«آزجانی بک» سپاهش را به سه گروه تقسیم نمود
جزء بزرگ، جزء میانی، جزء کوچک

واحمد آلاش از تبار چاقاتای
در رأس مردم چادر نشین بود.

bolsā da tukama bir zāta ārālās,
sol künde "kāzāk-kālmuk" Jerge tālās.
"ālāš batur" "ālāš" tən tuvān tikti,
kālmuktar anən atən koyqān "ālāš"

در حالی که از یک تخم و تبار بودند
برای خاک «قزاق» و «کالموک» باهم در افتادند
آلاش باتور پرچم آلاش بر افراشت
و کالموکها نام آنرا «آلاش» نهادند.

بین سالهای ۱۵۱۱ و ۱۵۲۳ میلادی «کاظم خان» سعی در اتحاد آنها کرد و دو تن از جانشینان وی باین عمل قیام کردند و در قرن هفدهم آخرین حمله مغولها به این سرزمین شروع شد و پس از آنکه حمله آنان دفع گردید. «ابوالخیر خان» از اردوی کوچک بسال ۱۷۳۱ میلادی به روسیه رفت. روسها در برابر تاخت و تاز قزاقها دست بساختن قلاع نظامی زدند و این حملات ادامه داشت تا آنکه روسها «آق مشهد» شهر معروف قزاقها را در ساحل «سیر دریا» بسال ۱۸۵۳ میلادی اشغال کردند. و قزاقها نیز کم کم بشهرنشینی خو گرفتند.

اولین روزنامه قزاقها بسال ۱۹۱۰ میلادی منتشر شد و پس از قیام اکتبر در روسیه قزاقها بصورت یکی از حکومتهای خودمختار قزاقستان تحت حکومت روس درآمدند و در ۲۶ اگوست ۱۹۲۰ به عنوان یکی از جمهوریهای آن کشور شمرده شدند.

تعدادی از آنها پس از انقلاب اکتبر به ترکیه و ایران مهاجرت کردند. قزاقها در ایران در سه ناحیه «چای بوی» گنبد کاووس، قزاق محله گرگان و بندر ترکمن، در همسایگی ترکمنهای ایران ساکن شدند. تعداد آنها کمتر از ۲۰۰۰ نفر تخمین زده می شود قزاقها تا حال به عنوان قومی خالص و زرد پوست باقی مانده و هرگز با غیر قزاق ازدواج نمی کنند.

ازدواج قزاقها در تیره خود انجام نمی‌شود بلکه هر فرد قزاق باید با قزاقی دیگر که از تیره او نباشد ازدواج کند. این خود از نظر آمیختگی خونی مسئله مهمی بشمار می‌آید.

همانطوری که در ابیات «میریعیقوب» نیز اشاره شد قزاقها به سه گروه تقسیم شده و هر یک از گروهها در داخل خود ایلها، طایفه‌ها و تیره‌هایی را بوجود می‌آورند. در اینجا سرمنشاء این شاخه‌ها را در داخل گروهها بطور خلاصه نام برده و از آنجائیکه نام بردن اسامی جای زیادی را در مقاله اشغال کرده و بررسی را مشکل می‌سازد تنها رشد شاخه‌ها در درون خود تا آنجائی که ممکن بوده است به صورت ترسیم‌ی نشان داده شده است:

گروه بزرگ ulu jüz :

بنا به مدارك تاريخی این شاخه‌ها جدا می‌شوند:

دولت dūlāt ، آدبان ādbān ، سو وان suvān ، شبراستی

šabrāsta ، آست āstə ، اشاکت ošaktə ، ساروی‌سین

sārūysin ، جالایر jalāyər ، کاناکل Kānāklə ، شانس کل

šanəskələ ، سیرگلی sirgeli (dmo)

از این به بعد گسترش آن امکان پذیر نشده است .

گروه میانی ortā jüz :

آرقن ārqən ، کپشاک Kəpšāk ، کنرات Konrāt ، نایمان

nāymān ، واک vāk ، کری Kerey ، که جمعاً شش شاخه را

تشکیل می‌دهند و از این جهت آنها را «آلته‌آرس» āltə ārs

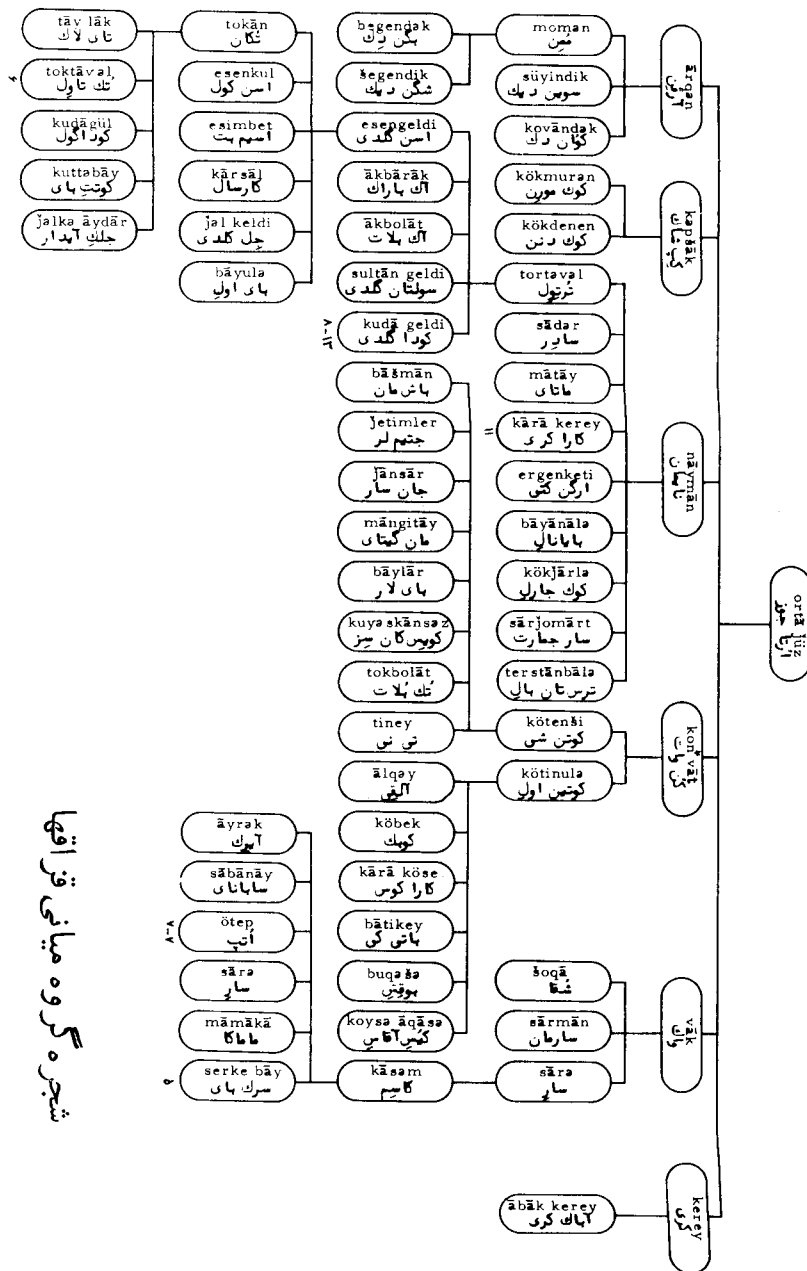
می‌نامند.

گروه کوچک jüz küčük (kiši) :

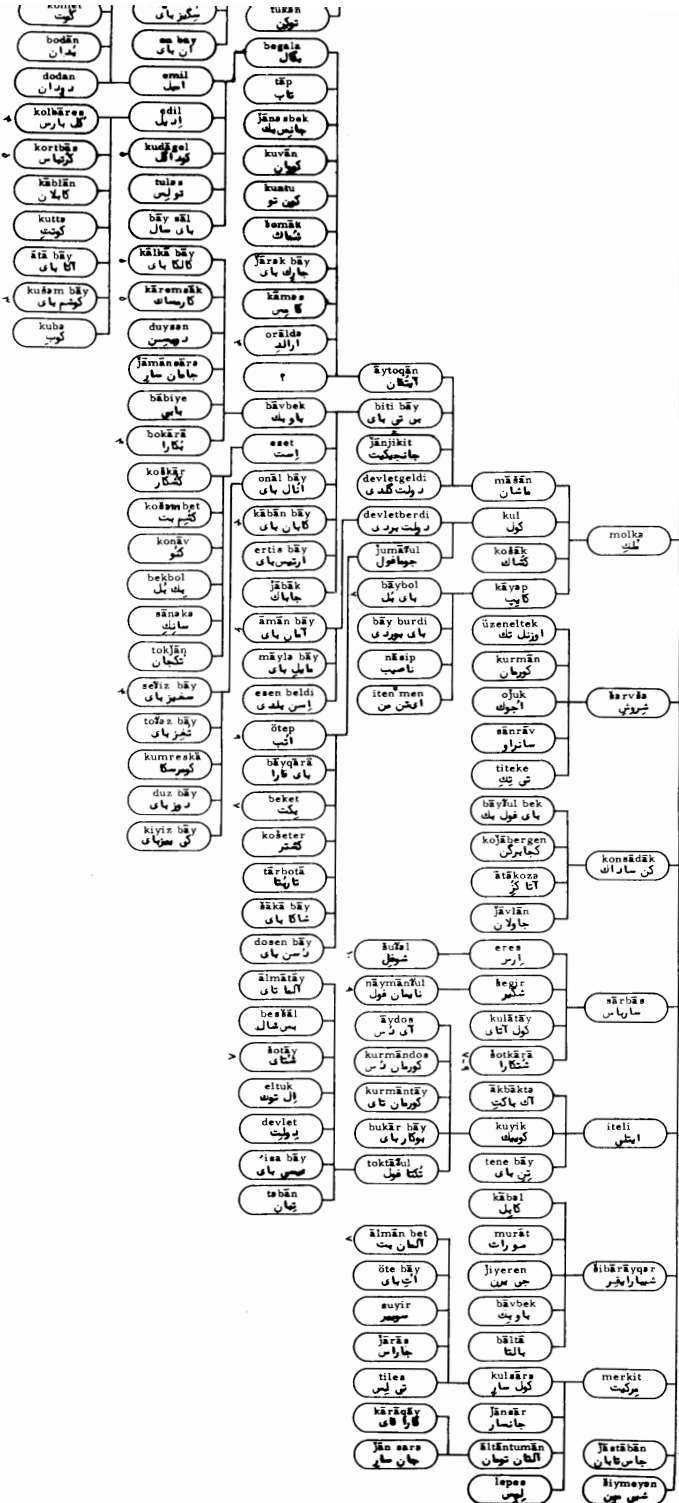
بنا به مدارك تاريخی، عالیم اوغلی ālim oqlu ، بای اوغلو

bāy oqlu ، یدیرو yedirū ، سه شاخه این گروه را

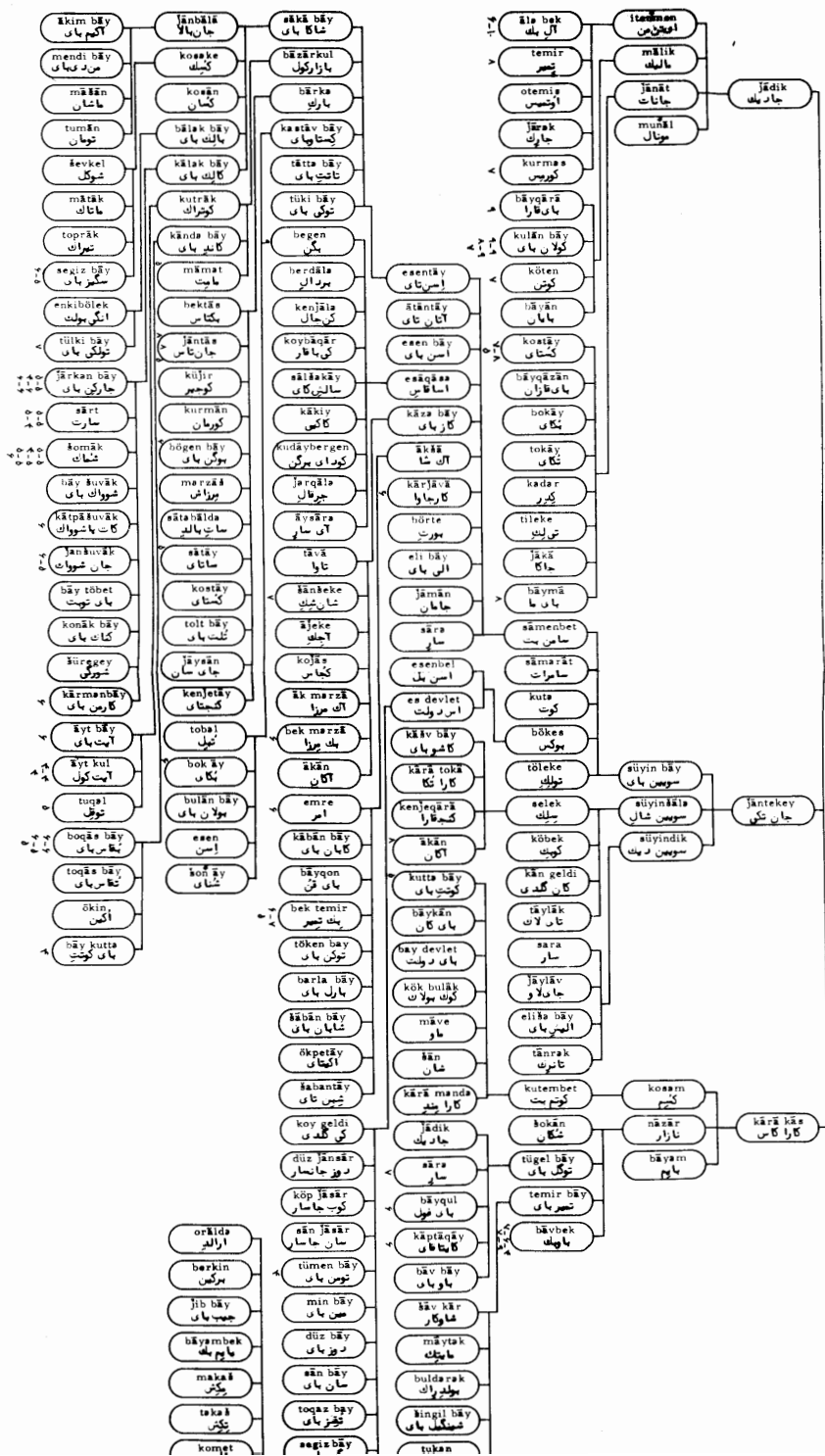
تشکیل می‌دهد.

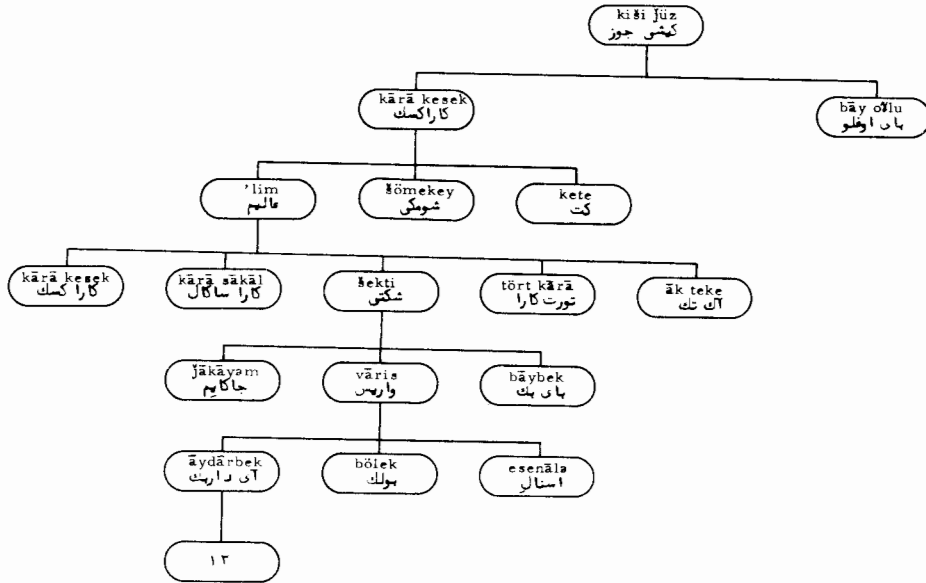


شجره گروه میانی قزاقها



شجره طایفه کبری از گروه میانی قرانقرا





شجره گروه کوچک قزاقها

عالیم اوغلو به شاخه های کوچکتر: کارساکال Kārā sākāl ، کارا کسک Kārā kesek ، شومکی šömekey و شکتی šekti تقسیم می شود. (dmo)

بای اوغلو:

آدای ādāy ، جاباس jābbās ، آلاشا ālāšā ، بای باکت bāy bāktə ، ماسکار māškār ، بریش beriš ، تازلار tāzlār ، اسن تمیر esentemir ، شرکز šerkez ، تانا tānā ، قزل کورت qezel kurt ، شایه لار šāyālār ، آلتن āltən (dmo)

یدی رو:

تابن tābən ، تاما tā mā ، کردری kərdəri ، چاقال بای čaqāl bāylə ، کیریت Keryit ، تیلر tiler ، رمضان rāmezān . (dmo) بنا به نظریه بعضی از افراد گروه کوچک

از دوشاخه «بای اوغلو» و «کارا کسک» تشکیل شده است.

که کارا کسک در داخل خود به سه شاخه عالیم $\bar{a}lim$

شومکی، کته تقسیم می‌شود.

عالیم هم به پنج شاخه کوچکتر: کاراساکال، کارا کسک، شکتی، تور تکارا

و آکتک $\bar{a}kteke$ تقسیم می‌شود.

شکتی به سه شاخه:

جا کایم $\bar{j}ak\bar{a}y\bar{a}m$ ، واریس $\bar{v}\bar{a}ris$ ، بناوبک $\bar{b}\bar{a}v\bar{b}ek$

و واریس به سه شاخه: آی داریک $\bar{a}y\bar{d}\bar{a}r\bar{b}ek$ ، پولک

بۆلک $\bar{b}\bar{ö}lek$ ، اسنال $\bar{e}senal\bar{a}$ قسمت می‌شود.

چنانچه ملاحظه می‌شود تعقیب طایفه‌ها در بعضی از گروه‌ها ممکن

نشده و در درون آن گسستگی ایجاد شده است که آنها با علامت (dmo)

مشخص شده‌اند. چنانچه در ترسیم شجره بچشم می‌خورد فقط بعضی از

تیره‌ها تا به امروز ادامه داشته در صورتیکه ادامه بیشتر آنها امکان‌پذیر

نشده است. در بعضی از آنها یک یا چند شاخه آن تا چندین نسل ادامه یافته

که ما فقط با شماره گذاری تعداد نسل‌ها را در آن تیره نشان داده‌ایم.

ایل کری «kerey» که یکی از شش شاخه گروه میانی است در

داخل خود به دوازده طایفه تقسیم می‌شود. هر یک از دوازده طایفه کری

علامت رمز مخصوص به خود دارد. وقتی یکی از افراد منسوب باین دوازده

طایفه علامت رمز خود را فریاد می‌زند تمام افرادی که به آن طایفه تعلق

دارند مجبورند در پناه آن اسم شناسائی، اجتماع کنند. باین استمداد اوران

سالو «Uran sāl» می‌گویند بعنوان مثال جان تکی «jāntekey» با اسم

شناسائی شاکابای «šākā bāy» شناخته می‌شود.

با فریاد «شاکابای شاکابای» تمام طایفه جان تکی در زیر این

علامت شناسائی جمع می‌شوند. اگر شخصی یا افرادی از طایفه‌ای باشخصی

یا افرادی از طایفه دیگر نزاع کرده و زود خورد در گیرد و علامت رمز

طایفه شنیده شود تمام افراد آن تیره یا طایفه فوراً به کمک می‌شتابند.

در مسابقات اسبدوانی و کشتی، در نشان دادن قدرت و ادعا جهت تحریک و تشویق، هر طایفه علامت رمز خود را با هیجانی زیاد فریاد می‌زند. و نیز در ادعاهای میان طایفه‌ها علامت شناسائی اوران (Urān) نقش مهمی بعهدده دارد. بنابراین اوران يك فریاد اجتماعی، يك علامت استمداد و آواز شادی و هیجان است.

طایفه‌های ایل گری

علامت شناسائی (Urān)

1- ĵādik	ĵānāt
2- ĵāntekey	šākā bāy
3- kārākās	kāptāqay
4- molka	māšān
5- servšə	bāy tāylāk
6- kōnsādāk	Ĵābāy
7- sārbaş	sārtokāy
8- iteli	bukār bāy
9- šabārāyqər	koĵābergen
10- merkit	kulsarə
11- ĵāstābān	Ĵobalāy
12- šəymoyən	ālmānbet

علامت سه گروه بزرگ، میانی و کوچک آلاش “ālāš” است. و علامت مشترك دوازده طایفه گری، آباك “ābāk” می‌باشد.

در مورد خلق و خوی خاص طوایف این سه گروه يك ضرب‌المثل وجود دارد. با آنکه نمی‌دانیم این بیان در چه زمانی و از طرف چه کسی اظهار شده است ضرب‌المثلی است که در تاریخ جای گرفته و تاکنون دهان به دهان تکرار شده است.^۷

ulə ĵüzdi kovqā ber de mālqā koy
ortā ĵüzdi komšə ber de dāvqā koy
kiši ĵüzdi süngi ber de Ĵāvqā koy

گروه بزرگ را سطلی ده به تیمار دام گذار
گروه میانی را تازیانه ده به ادعا گذار
گروه کوچک را نیزه ده به مصاف دشمن گذار

این سه بیان مفهومی بس وسیع دربردارد. در بیان اول بنا به شرایط آن عصر پرورش دام به وضعیت مالی آنها قدرت می‌بخشید. حتی امروزه دامپروری در زندگی اجتماعی قزاقها مرتبه بسیار مهمی دارد و با پیشرفت زمان باین اهمیت افزوده می‌گردد. دومین بیان زمان به قدرت رسیدن و بدست آوردن حاکمیت است. روی این اصل ضرورت بدست گرفتن دائمی تازیانه بیان می‌گردد. در بیان سوم، برای حفظ حاکمیت و آسایش و برای جنگیدن با دشمنانی است که از داخل و خارج دائماً به مبارزه حاضر بودند که این خود بدون هیچ شکی خلق و خوی قزاق است. چنانچه این سه گروه باهم متحد و هم‌آهنگ شوند با توجه به صفات مذکور يك اجتماع کامل را بوجود می‌آورند.

منابع

- Kazak Türklerine aid secere - Dr.
Halife Altay
İstanbul 1977 - Toprak
dergisi matbââsi
Türk Tarihi Dr. Reza Nur
Eski türkçe dili - İstanbul
Türkistan ve yakin mazisi -
Profesör Zeki Velid Togan -
İstanbul
Makalelar ve arastirmalar
Profesör Abdul Kadir -
İstanbul
Encyclopedia Britanica

زیر نویس ها :

- ۱- باتو نام یکی از خوانین مغول که او را باتوخان گفتندی و شهر سرای که از بلاد ترکستانست سرای باتو خوانند - آندراج .
- ۲- بالخاش نام دریاچه ایست در سیبری که در ناحیه جنوبی ترکستان شرقی و در قسمت شمالی جبال آلتون واقع است و ۲۳۸ گز از سطح دریا مرتفع تر است و عمق آن از ۱۵۰ گز متجاوز نیست اطراف آن بیابان است. رودهای عمده ای که وارد آن میشوند عبارتند از: آق سو، ایلی، لپه، آب آن تلخ و شور است و ماهی بسیار کم در آن زندگی می کند. رجوع به قاموس الاعلام ترکی ص ۱۲۰۸.
- ۳- تیانشان یا کوههای آسمانها سلسله جبالی است که در آسیای مرکزی قرار دارد و بلندترین نقطه آن خان تنگری است که ۶۹۹۵ گز و قلّه پوییدا ۷۴۳۹ گز ارتفاع دارد - لاروس.
- ۴- سیردریا یا سیحون، رودیست در آسیای مرکزی بطول ۲۷۰۰ کیلومتر که از مرتفعات شرقی نجد ایران سرچشمه گرفته بر دریای آرال (خوارزم) ریزد فرهنگ فارسی دکتر معین .
- ۵- میریعقوب دولت اوغلی "mərifəkəp" منسوب به ترکهای قزاق در اوایل قرن بیستم می زیسته و شاعری با قابلیت است. دکتر رضانور و پروفیسور ذکی ولید توغان در اثر هایشان نام او را بعنوان یک شاعر ملی پر ارزش به ثبت رسانیده اند.
- اثر معروف میریعقوب بنام ایان قزاق "oyān kāzāk" در سال ۱۹۰۹ در شهر اوپا "Upa" بچاپ رسید و دارای سیزده موضوع متفاوت است.
- یکی هم اثر معروف «شجره»: که بصورت نست خط است.
- هر دو با حروف عربی و با شیوه آهنگین "türkü" بصورت نظم نوشته شده است که توسط دکتر خلیفه آلتای به ترکی استانبولی ترجمه شده است.
- ۶- "kälmut" کالموک نام طایفه ای از تاتار.

بسمه تعالی

عناصر ترکی در واژگان شبانی بختیاری*

نوشته: ژان بی‌یر دیگر،
اگراویه دوپلانول
و لوئی بازن
ترجمه: اصغر کریمی

بختاریها (ایل بختیاری) با حدود ۱۵۰۰۰۰۰ نفر جمعیت با گویش لری و دین اسلام و مذهب شیعه هنوز هم یکی از مهمترین عشایر ایران هستند و قلمروی را به مساحت تقریبی ۷۵۰۰۰ کیلومتر مربع در زاگرس متصرفند. حدود صد هزار تا دویست هزار نفر از آنها هنوز هم به زندگی کوچندگی خود ادامه می‌دهند و بیلاق و قشلاق می‌کنند. نوع کوچشان کوهستانی است که در اصطلاح مردم‌شناسان به کوچ عمودی معروف است. پرورش حیوانات

* بحث و تبادل نظری است که در جمع همکاران بین‌المللی مرکز ملی پژوهش‌های علمی (C.N.R.S.) درباره «تداخل فرهنگی ترک در شرق و مدیترانه: فرهنگ‌پذیری و فرهنگ‌فرستی» در پاریس، اکتبر سال ۱۹۷۵ م بعمل آمده است. واژگان معرفی شده در این مقاله در سال‌های ۱۹۶۹، ۱۹۷۰، ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳-۷۴ توسط ژان بی‌یر دیگر (ماموریت علمی از طرف مرکز ملی تحقیقات علمی) در بین کوچ‌نشینان بختیاری هفت‌لنگ زاگرس (چهارم‌حال و خوزستان) گردآوری شده است. (مترجم مقاله از طرف مرکز مردم‌شناسی ایران در طول این سفرهای تحقیقاتی آقای دیگر را همراهی می‌کرده است. مترجم). تحلیل ترک‌شناسی آن از سوی اگراویه دوپلانول، لوئی بازن و ژان بی‌یر دیگر بعمل آمده است. تحلیل مردم‌شناختی آن توسط اگراویه دوپلانول و ژان بی‌یر دیگر بعمل آمده و ژان بی‌یر دیگر تنظیم کلی مطالب را عهده‌دار بوده است.

کوچک از نوع گوسفند و بز مبنای زندگی اقتصادی‌شان است و چهارپایان باربر را بمنظور حمل و نقل در خدمت دارند. زمین‌های تابستانی‌شان در ارتفاعات غرب اصفهان قرار گرفته و بلندترین قله آن با ۴۵۴۹ متر ارتفاع در زردکوه زاگرس است. زمین‌های زمستانی‌شان در دامنه‌ها و دشتهای غربی سلسله جبال زاگرس تا حدود دشتهای گسترده خوزستان ادامه دارد. دو کوچ اساسی خود را در بهار و پائیز در جهت عکس یکدیگر انجام می‌دهند و فاصله‌ای را که در هر یک از این کوچها طی می‌کنند برحسب شعبه‌های گوناگون طوایف ایل متفاوت است و گاهی به ۳۰۰ کیلومتر نیز می‌رسد.^۲

اجتماعی این چنین از بختیارها در یک محل، به یکباره مسئله اشغال حوزه‌هایی را مطرح می‌کند که این حوزه‌ها می‌توانند به زندگی یکجانشینی تعلق داشته باشند. تقریباً در کلیه نقاط قلمرو ایل میزان سالانه بارندگی از ۳۰۰ میلیمتر می‌گذرد و کشت غلات بصورت دیم را ممکن می‌سازد. از سوی دیگر، اگر تحلیلی از مجموعه توزیع عشایر در ایران بعمل آوریم تأییدی خواهد بود باین امر که عشایر ایران در مقابل طبیعت و داده‌های آن حالت انفعالی نداشته و کاملاً مستقل از این امر هستند، یعنی عشایر ایران صحراهای مرکزی این کشور را برای زندگی ایل‌نشینی انتخاب نکرده بلکه محیط‌هایی را برگزیده‌اند که از کوهستانها تشکیل می‌شوند و کاملاً برای زندگی جذاب و طبیعتاً برای زندگی یکجانشینی مناسب هستند. این توزیع میراثی است از یک گذشته طولانی و دیرگذر اشکالی از بادیه‌نشینی‌های قرون وسطائی که در ایران از یک گسترده‌گی استثنائی برخوردار بوده است.^۳

در عمل، بسیاری نشانه‌ها و اثرات هماهنگ امکان ذکر این نکته را می‌دهد که جمعیت‌های لرستان بزرگ (سرزمین بختیاری کنونی) نوعی نظام کوچ‌نشینی بزرگ بیلاقی و قشلاقی را در اوائل قرن سیزدهم میلادی از مهاجمین ترك تقلید و آنرا با زندگی خود منطبق کرده‌اند. این تغییر و تبدیل، که بایستی اولین گامهای یک روند تاریخی بسوی وضعیت حاضر بوده باشد، به‌ضرر نوع زندگی کشاورزی-شبانی یکجانشینی بوده است که دارای کوچهای کوتاه مسیری بود که در حوالی خودش انجام می‌شده است. وضعیت

حاضر این روند تاریخی عبارت است از تصمیم کوچ نشینی بزرگ کوهستانی، گروهی شدن عشایر در بطن ایلات و قبایل گسترده و نیز گروهی شدن عشایر در بطن يك اتحاد عشایری که در چندسال پیش دارای آنچنان ساختارهای سیاسی و دولتی بوده اند که قادر به مقابله با دولت مرکزی ایران بوده اند.^۴ چنین بنظر میرسد که نگرشی بر عناصر ترکی در واژه گان شبانی بختیاری و آزمایشی روی آن موجب خواهد شد که شعاع درخشانی روی دوره قرون وسطائی تاریخ چادر نشینی در خاورمیانه بیاندازد و الگوها و نتایج و تأثیرات فوری آن را، که تا حدودی ناشناخته باقی مانده اند، برای جوامع روشن کند. این عناصر بر حسب الفبائی بقرار زیر هستند.^۵

بالک (bâlak) : تسمه زین، از فعل ترکی باقلماک (bâğlamâk) «متصل کردن، بستن»، باق - ل - ق (bağ-la-q) «اتصال، بند».

چال (câl) : چهارپایان، ترکی و ترکمنی : چل (čâl) آذری : چل (čal) «خاکستری خال خال»، ترکی روسی (yaybiñ) بهمان معنی.

چوپن (cupōn) : شبانی که در امر نگاهداری از دامهای کوچک دارای تخصص شده ست (متفاوت با «چودار» (cudâr) که مسئول گردآوری گوسفند و بز برای سلاخی است)، ترکی قدیمی : چولپن (čolpan) ، عثمانی و آذری : چوپن^۶ (çoban)

ایلاق (eylâq) : مکان تابستانی، ترکی مشترك : یایلق (yâylaq) از «یای» (yây) «تابستان»، عثمانی : یایل^۷ (yaylâ)

کاو (kâva) : گوسفند از ۶ ماه تا یکسال، ترکی : قاوه (qâva) ، عثمانی : کب (kaba) : «بزرگ، بزرگ شدن»، قشقائی : کب (kaba) : «قوچ جوان»^۸.

کل (kol) : (گاهی مواقع kora) : مادیان تا دو سال، آذری : کول (kūla) عثمانی : کولون (kulun) ، ترکی مشترك، قولون

لوك (lok) : یورتمه، ترکی : لوك (lök) : «شتر يك کوهانه نر»^{۱۰}

چینی لولک < lak ، مراجعه شود به ژاپنی : رکود - د
(raku-da) «شتر»، با رکولک (raku lak) مرحله
میانی این واژه در جهت معنی «یورتمه» که در اینجا آورده
شده است، در لغت آذری لولکل - (lökälä-) «چهار نعل
رفتن (موقعی که صحبت از شتر است)» پیدا می‌گردد^{۱۱}.

نیش (niš) : دندانهای انیاب چهارپایان که بر اساس آنها بختیارها سن
این حیوانات را تشخیص می‌دهند، ترکی و عثمانی : دیش
(diş) : «دندان»، قابل مقایسه با > m b و غنه کردن
(خیشوم) > n d . هر چند که غیر عادی بنظر می‌رسد ولی
غیر ممکن نیست .

قمچی (qamci) : عمل چهار نعل رفتن، عثمانی : کمچی (kamči) ، آذری:
قمچی (qamci) : «تازیانه»، شلاق سوار کاری.

قاطر (qâter) : قاطر، ترکی مشترك : قاطیر (qatir) ، عثمانی : کتیر^{۱۲}
(katir)

قشی (qeši) : قوچ یا میشی که دارای شاخ باشد (این مورد در نژاد
گوسفندان لری بخصوص در نژاد گوسفندان بختیاری
کاملاً استثنائی است). همین لغت نیز بیانگر نوع دیگری از
نژاد گوسفند لری است که قوچ‌های آن مسلح به شاخ
هستند. اگر این کلمه را با کلمه ترکی مشترك قوچ (qoç)
بمعنای قوچ مقایسه کنیم تردیکی قابل توجهی بین آنها
خواهیم یافت.

قیقاج (qeyqâc) : تیراندازی در حال چهار نعل تاختن، ترکی قیقچ (qiyqaç)
«از طریق انحرافی، مورب»، مراجعه شود به آذری : گیقچ
(gıygaç) ، همان معنی^{۱۳}.

قودو (qodu) : کره خریا کره قاطر در دومین سال، مراجعه شود به
 آذری کدوک (koduk) «کره خر»، ودر آناتولی: کدک
 (kodak) ، «قاطر کوچک»، «خرس کوچک» وکودوک،
 (kuduk) ، «توله سگ»، معنی اولیه اش «کوچک (هر
 نوع حیوان» خواهد بود، بنظر می رسد که از پسوندهای -
 دوک (-duk) یا -دک (-dak) بر مبنای ریشه فعلی کو-
 (ko-) (= koy ، ترکی مشترک - qod) : «نهادن، قرار
 دادن» (بمفهوم «در بالا گذاشتن») ^{۱۴}. ساخته شده است.

شیشک (šišak) : میش در دومین سال زندگی اش، مستعد برای بارداری،
 ترکی شیشک (šišak) ^{۱۵}، آذری، شیشک (šišek) عثمانی
 شیشک (šišek) ، ترکی مشترک، تیشک (tišäk) گویا
 گرفته شده از تیش (tiš) (عثمانی دیش diš) :
 «دندان»، بطور مشخص : «گوسفندی که کلیه دندانهای
 خود را درآورده باشد» ^{۱۶}.

سولدم (soldom) : چهارپائی که دارای دوم فرو افتاده باشد (از نظر بختیاربها
 بدترین نشانه برای يك چهارپا است)، ترکیب شده از سل
 (sol) ترکی «چپ» ودم dom فارسی «دم».

تیل (til) : جوجه ای که تازه از تخم بیرون آمده باشد، ترکی تل
 (tel) : «يك حیوان جوان» ^{۱۷}.

تیشتر (tištar) : بزغاله شش ماهه تا یکساله، ترکیب شده از ترکی-
 فارسی : «حیوانی که همه دندانهایش را درآورده است»،
 مراجعه شود به تیشک (tišäk) که شکل تغییر یافته آن
 شیشک (šišak) لری است وبدون تردید شکل اصلی آن
 همین لغت است.

یابو (yabu) : اسب اخته شده، آذری یب (yabe) ، ترکی شمال شرقی آناتولی، یبی (yabi) ، بدون تردید همان واژه یبی (yabi) «نمدین» که توسط کشگری (Kaşgari) داده شده (قرن ششم میلادی) که ظاهراً ملخص واژه خیلی قدیمی یبی‌اتی (yabi ati) است «اسبی که بایک نمد زین شروع به سوار شدنش می‌کنند»^{۱۸}.

یورگه (yorge) : یورغه، ترکی (عثمانی و غیره) یورگ (yorqa) ، از ریشه یوری (yori) ، «راه رفتن».

در یک مجموعه ۱۴۷ واژه‌ای از واژگان شبانی ایل بختیاری، که در ارتباط با دامداری و زندگی شبانی است، این لغتها نشانه‌هایی از واژگانی است که در ارتباط با ترکی‌های گوناگون هستند و با آن زبانها خویشاوندی دارند. در این مجموعه ۹۴ واژه و مفهوم اصلی مختص توصیف حیوانات اهلی مثل گوسفند، بز، گاو، گاو میش، شتر، چهارپایان باربر، سگ و مرغان خانگی است، ۳۸ واژه بیانگر چگونگی بکارگیری این حیوانات است (کار، محصول) و ۱۵ واژه به خود دامداری، به سازماندهی گله‌ها و به زندگی شبانی در کل مربوط میشوند (مراجعه شود به تابلو و جدول ستونهای الف و ب)^{۱۹}.

با نگرشی بر این مجموعه واژگان، از همان ابتدا دو موضوع محقق می‌شود: ۱- نسبت خیلی پائین عناصر ترکی نسبت به کل مجموعه، یعنی ۱۹ واژه از ۱۴۷ واژه (نگاه کنید به جدول، ستونهای ب و ج). ۲- تجانس توزیع آنها بین تقسیمات گوناگونی که از دامداری و زندگی شبانی شده است. رابطه متوسط تعداد عناصر ترکی با تعداد کلی واژگان مجموعه در هر تقسیم‌بندی برابر با ۰/۱۳ و نسبت تغییرات آن از یک تقسیم‌بندی به تقسیم‌بندی دیگر فقط ۰/۰۰۳ است. همین موضوع نظریه

الف ، طبقه‌بندی نشانه‌ها			ب مجموعه واژگان شبانی			ج عناصر ترکی										
۳			۳			۳										
۲			۲			۲										
۱			۱			۱										
دامداری	توصیف حیوانات اهلی	چهارپایان باربر ،	۹۴	۳۸	۱۷۴	۱۲	۷	۳								
		دامهای از نوع گاو (من جمله گاومیش)														
		شتر														
		دامهای کوچک (گوسفند، بز)														
		سك . ماکیان														
		مفاهیمی که بطوریکسان به انواع گوناگون حیوانات مربوط می‌شود.														
		زندگی شبانی							بکارگیری حیوانات اهلی	چهارپایان باربر	۳۸	۱۹	۱۷۴	۵	۱	۳
										دامهای از نوع گاو						
										دامهای کوچک (گوسفند، بز)						
										مفاهیم کلی						
تشکیلات زندگی شبانی	چهارپایان باربر		چهارپایان باربر	۱۵	۲	۱۷۴	۲	۱		۳						
			دامهای از نوع گاو													
			دامهای کوچک (گوسفند، بز)													
			مفاهیم کلی													
			مفاهیم کلی													

برتری عناصر جمعیت‌های ریشه گرفته در زاگرس مرکزی، در ایل‌بختیاری، و آشنا با فنون شبانی کاملاً پیشرفته و متنوع را قبل از رسیدن آنها تأیید می‌کند.^{۲۰} از سوی دیگر، این وضعیت، یعنی یک عمل قبلاً آزمایش شده در زمینه یک فعالیت مشخص و معین، توسط بیشتر نویسندگان بمثابة یک امر لازم بمنظور تثبیت یک اکتساب فرهنگی در زمینه‌ای که به دقت آزمایش شده، شناخته شده است.^{۲۱} البته ارزش نمادی و نشانه‌ای این عناصر ترک در واژگان شبانی بختیاری، از ارزش عددی آنها بیشتر و جالب توجه‌تر است.

در این زمینه می‌توان چنین مطرح کرد که از ۱۹ واژه موجود در جدول $۱۲=۷+۵$ واژه آن به چهارپایان برابر و $۵=۱+۴$ واژه آن به دامهای کوچک مربوط می‌شوند (به‌ستون ج ۳ مراجعه شود). پیشرفتی که از طریق واژگان ترک با این دو طبقه‌بندی از حیوان منطبق شده‌است، دقیقاً گرایش‌های کنونی دامپروری بختیاری را منعکس می‌نماید. بر مبنای همین گرایش‌هاست که متوجه می‌شویم هجوم ترکها بایستی اثر تعیین‌کننده در امر دامپروری داشته باشد، بخصوص در زمینه باروری و تولید مجدد دام که مبحث اساسی در زمینه هنر تربیت دامهای اهلی و تطبیق آنها با نیازهای معین است. در واقع از ۷ واژه که در باره توصیف چهارپایان بازبر بکار برده می‌شوند، ۵ واژه آن مربوط به نظارت به سن حیوانات و فنون انتخاب برای اختلاط و اصلاح نژاد هستند. از ۵ واژه‌ای که مشخص‌کننده حیوانات کوچک است، سه واژه آن بطور مستقیم و غیرمستقیم شامل ۶ ماه اولیه زندگی بره‌ها و بزغاله‌هایی هستند که از اولین نتایج کوچ بهاره در روزهای اول اقامت در زمینهای بیلاقی بدست آمده‌اند. بر مبنای مطالب فوق می‌توان بر نظریه زیر تاکید کرد که: در یک دوره مشخص، مکانی که اولین بار ترکهای وارد شده به منطقه با جمعیت بومی تلاقی کرده و مبادلات فرهنگی بین آنها انجام شده‌است، می‌تواند منطقه بیلاق باشد. یا حداقل این نظریه را القاء کند که بایستی رابطهای بین روش‌های بومی کردن حیوانات به شیوه ترکها و کوچ بزرگ کوهستانی وجود داشته باشد و این رابطه بنیاد نیازی دارد. از سوی دیگر، سوای سایر موارد، این نکته وقتی بیشتر به چشم می‌آید که بختیاریها برای مشخص کردن محل تابستانی، در فصل گرما، واژه «ایلاق» (eylâq) را بکار می‌برند درحالیکه برای مشخص کردن محل زمستانی از واژه فارسی «گرمسیر» استفاده می‌کنند^{۲۲}. این دوگانگی زبانی، که در بویراحمدی و کردهای جنوب نیز دیده می‌شود، می‌تواند بیانگر این موضوع باشد که جمعیت‌های ساکن زاگرس قبل از اینکه به شیوه ترکهای مهاجم به‌تصرف بلندترین زمینهای بیلاقی مبادرت ورزند، قبلاً نیز نوعی نظام بهره‌برداری شبانی را می‌شناخته‌اند که مبتنی بر تقسیم

زمین به زمینهای گرم و پست (گرمسیر) که در زمستان مورد استفاده بوده و نیز زمینهایی که نسبتاً بلند و سرد (سردسیر) برای تابستان بوده است. ترك «سردسیر» ها، در قرن سیزدهم میلادی، بمنظور بهره برداری از «بیلاق‌های» دورتر می‌توانسته‌اند پاسخ احتیاج به قلمروهای گسترده باشد که زاده بلوا و آشوب‌های انسانهای همان عصر است^{۲۳}، همین موضوع به نوبه خود چگونگی و نوع آرایش و نظم تقویمی، فنی و واژگان شبانی منطبق با شرایط جدید زندگی را تعیین می‌نموده است، کما اینکه شاید تعیین‌کننده گسترش پاره‌ای تخصص‌های شغلی (چوپانی) وابسته به دامداری شده است. بالاخره، تمامی عناصر ترکی که در ارتباط باشیوه‌های بهره‌برداری از حیوانات اهلی و طریقه‌های بکارگیری آنهاست، شامل چهارپایان باربر و سواری نیز می‌شوند. در بین ۵ واژه‌ای که مطرح شده است، می‌توان نام يك قطعه زین و برگ سه واژه مربوط به رفتار و هنجار و روش (که از بین آن، یورغه برای اسب طبیعی نیست و بدون اینکه تربیت خیلی فشرده‌ای روی آن انجام گیرد نمی‌توان اسب را وادار به این کار کرد) و يك فن نظامی (آکروباتیک)، که در آن بختیارها به ناموری و شهرت خاصی رسیده‌اند، که هنوز هم به آن افتخار می‌کنند را دید. در این مورد نیز مثل سایر موارد، چنین بنظر می‌رسد که تأثیر ترك بیشتر در جهت پیشرفت و تلطیف فنون عمل می‌کرده است. کما اینکه در این زمینه ویژگی مهم آن گسترش نوعی چادرنشینی است که وسیله حمل و نقل انسانها اسب و رواج هنر سوارکاری است، مثل ایل بختیاری. در واقع، در غیبت شتر يك کوهانه (مطمئناً قبل از رسیدن ترکها شناخته شده بود و نام فارسی خود را حفظ کرده است)^{۲۴}، اسب در اینجا مهمترین و ارجح‌ترین کمک برای زندگی چادرنشینی بزرگ و کوهستانی است و ابزاری برای مقابله در برابر مسائل نظامی گری و سیاسی مجتمع‌های یکجانشینی است.

در جمع، عناصر ترکی در واژگان شبانی بختیاری به بهترین وجه گویای این واقعیت است که گروه‌های یکجانشینی و با نیمه کوچ‌نشین آرام منطقه، عناصری از فرهنگ کوچ‌نشینان پرخاشگر و جنگجوی مهاجم را کسب کرده‌اند که در فرهنگ آنها نبوده است. این کوچ‌نشینان مهاجم در

حوزه معین به مرتفع‌ترین مراتع تابستانی رفت و آمد می‌کرده‌اند که لازمه‌اش فنون خاصی است که در فرهنگ یکجانشینان نبوده است. با توجه به نشانه‌های تاریخی فوق، فرضیه‌تعمیم‌چادرنشینی بزرگ کوهستانی، در قرون وسطی در زاگرس، تحت تأثیر و فشار ترک‌ها تأیید می‌شود.

زیرنویس‌ها :

۱- آمار منتشر شده در سال ۱۹۶۹ توسط وزارت آبادانی و مسکن ۶۷۶۷۷۵ نفر را در کل رقم داده است .

۲- مراجعه شود به :

Techniques des nomades baxtyâri d'Iran, Cambridge, Combridge University Press Paris, Ed. de la Maison des Sciences de l'Homme, 1981.

وخیلی کلی‌تر، به تألیف خوب :

V. V. TRUBECKOJ, Bahtiyari: osedlokočevye plemena Irana, Moscou, Izdatel'stvo "Nauka", 1966.

۳- مراجعه شود به :

X. de PLANHOL, Les fondements géographiques de l'histoire de l'Islam, Paris, Flammarion, 1968, pp. 199 ss.

۴- مراجعه شود به :

X. de PLANHOL, op. cit., pp. 211ss J. P. DIGARD, "Histoire et anthropologie des sociétés nomades, le cas d'un tribu d'Iran", Annales: Economies, Sociétés, Civilisations, no 6, 1973, pp. 1423-1435.

۵- بمنظور آوانویسی واژه‌های لری، از روشی که ژیلبرت لازارد G. LAZARD در کتاب خود پیشنهاد داده است، استفاده شده. نام کتاب :

Grammaire du persan contemporain, Paris, Klincksieck, 1975. Studia Iranica, 1 2, 1972, pp. 347-384. ("transcription persane").

۶- مراجعه شود به :

X. de PLANHOL et L. BAZIN, "Contribution à la dialectologie rurale de l'azéri Journal Asiatique, 1961, p. 425.

۷- همان کتاب ص ۲۵۰ .

۸- مراجعه شود به :

M. M. ROUHOLAMINI, Une civilisation traditionnelle du mouton: problemm de l'élevage ovine dans les tribus nomades du Fars iranien, these d'ethnollog Paris, 1967, p. 55.

۹- مراجعه شود به مرجعی که در یادداشت شماره ۶ آمده است p. 419

۱۰- O. MANN در کتاب خود :

(Die Mmundarten der Lur-Stämme im südwestlichen Persien, Berlin, Kurdsch persische Forschungen, Abt. II, 1910, p. 189).

ن کلمه را از زبان بختیارها لوك (luk) به معنای شتر آورده است، درحالیکه از یادداشتهای دآوری شده ما درایل بختیاری چنین برمی آید که کلمه درست نیست بلکه بختیارها از همان «مه شتر» (šotor) استفاده می کنند. درباره اسامی شتر يك کوهانه در ایران مراجعه شود به:

G. REDARD, "Camelina", Indo-Iranica (Mélanges G. Morgenstierne), Wiesbaden, 1964, pp. 155-162.

۱۱- مراجعه شود به :

Kh. A. AZIZBEKOV, Azärbayjanja-Rusča luğäti, Baku, 1965, p. 235 b.

۱۲- مراجعه شود به مرجعی که در یادداشت شماره ۶ آمده است . p. 420

۱۳- مراجعه شود به مرجعی که در یادداشت شماره ۱۱ آمده است. p. 104 b

۱۴- مراجعه شود به مرجعی که در یادداشت شماره ۶ آمده است. p. 420 p.

۱۵- مراجعه شود به :

W. RADLOFF, Versuch eines Wörterbuchs der Türk-Dialecte, Saint-Petersbu 1893-1911, pp. 1083-1084.

۱۶- مراجعه شود به مرجعی که در یادداشت شماره ۶ آمده است. p. 418

۱۷- مراجعه شود به :

M. RÄSÄNEN, Versuch eines etymologischen Wörterbuchs der Türkisprach Helsinki, 1969, p. 471.

۱۸- مراجعه شود به مرجع یادداشت شماره ۶. p. 419
 ۱۹- این فهرست می‌تواند با اصواتی که در زمینه شبانی و برای فرمان دادن به حیوانات است، ادامه یابد و کاملتر شود، نمونه‌های آنرا «ژان-پی‌یردیگار» (J. P. DIGARD) در کتاب خود «فنون عشایر بختیاری ایران، ص ۵۹».

(Techniques des nomades baxtyâri d'Iran) آورده است و نیز «رمی‌دور» Remy Dor در یک نامه خصوصی مورخه ۵ آوریل ۱۹۸۱ به‌دیکار، نمونه‌های ترکی آنرا داده و مشابهت آنها را با زبان لری بختیاری مقایسه کرده است.

بختیاری - ده (dah): فرمان صوتی برای جمع کردن و یا دور کردن اسب و قاطری که سوارش شده‌اند، مراجعه شود به ده (deh) ترکی از فعل «دهلمک» (dehlemek) بمعنی هو کشیدن.

کوچو (kučü) : صوت برای صدا کردن کردن سگ، مراجعه شود به صوت kucu ، بهمان معنی در زبان ازبک بدخشان، قرقیز پامیر و قرقیزی اتحاد جماهیر شوروی.

تی تی (ti-ti) : صوت برای صدا کردن بزها، «این صوت تقریباً همه‌جای دنیا دیده می‌شود منتها برای صدا کردن مرغها».

کیش (kiš) : برای دور کردن مرغها، مراجعه شود به «کیش کیش» (kiš-kišt) همان معنی در ازبک بدخشان و ازبک.

چخه (cexe) : برای دور کردن سگها، در همه حال می‌تواند بصورت «چکه» (čeke) بیاید (نوعی صوت نیز بصورت چک (ček) وجود دارد که برای ترساندن بزها است).

۲۰- مراجعه شود به مرجع داده شده در یادداشت شماره ۴.

۲۱- مراجعه شود به مفهوم "milieu favorable" (محیط مساعد) در کتاب:

A. LEORI - GOURHAN, Milieu et techniques, Paris, Albin Michel, 1945, pp. 382 ss.,

و نیز به مطلب :

H. R. GIBB, "Influence of islamic culture on medieval Europe", Bultin of the John Rylands Library (Manchester), vol. 38, 1955-1956 pp. 82-98.

۲۲- بنابراین، نظر به فقدان اطلاع کافی بوده که در جای دیگری نوشته شده است: بختیارها و اژدهای فارسی و ترکی را بطور یکسان برای بیان مفاهیم محل تابستانی و محل زمستانی بکار می‌برند (ژان پی‌یردیگار، مرجع آورده شده در یادداشت شماره ۳ ص ۱۴۲۴).

۲۳- متون فراوانی (تاریخ گزیده - شرفنامه) اشاراتی دارند به فراوانی قبایل

کرد، عرب و غیره که غالب آنها در زمان اتابک نصرت‌الدین هزار اسب (۱۲۵۲-۱۲۰۴) از سوریه به عربستان بزرگ آمده‌اند. متن تاریخی دیگری از خریداری منطقه زردکوه و غیره توسط امام‌الدین (مرگ ۱۲۸۴) برادر اتابک سخن به میان می‌آورد (جهان‌آرا، نقل قول از و. مینورسکی در مقاله «لر بزرگ» در دائرة المعارف اسلامی، لندن، اجی، بریل، ۱۹۳۹ ص ۴۸).

V. MINORSKY, "Lur-i buzurg", P'Encyclopédie de l'Islam, Leyden, E. J. Brill. 1936, III, p. 48.

۲۴- مراجعه شود به یادداشت شماره ۱۰.

۲۵- مقایسه با گروه‌های همسایه آرزوی ما بوده است ولی به علت فقدان مواد مورد مراجعه مطمئن و کافی، این آرزو عملی نشده است.